سعادتنامه گلشن ابلر

واردات قلبیه سر سید علی همدانی

رقیه حوت یا محمد بیعابادر

سعادت نامه كون ایلر
واردات قلبیه سر سید علی همدانی
رقیه حوت نا محمد سید ابلر

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس بیرون از حد و قیاس بی چند و چون مر ایزدی را سزاست که ساحت
توحیدش را حدوث و شائبه نارسیده و دامان عزتش از غبار حیرت
مبراست و قدمیت اخبار را بخلعت سابق و حدوث اولیت عزتش
غیر در جهان نگذاشت زان سبب عین جهان شد هو الاول
والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء محیط زهی پادشاهی که درویشان
خاک نشینش پادشاهان عرش نشینند و پادشاهان عرش نشینش
گدایان روی زمینند مجذوبان محبتش سر بپا نهند و سالکان
ارادتش غیر او نیابند جز او محبت که عاشقان را پروانه وار دل
سوزی که ابر تو را سوی دشمنان را چون دوستان شمع انجمن افروزد
که تو را این پایه و درجه ها محمدها بعد از شان حضرت معبود پنداریم

خانقاه

خانقاه وجود و مرشد اصحاب صفه شهود حضرت خاتم انبیاء محمد مصطفی ص
و آله و صحبه و طاهرتر از آن جناب لاسیما سر حلقه صوفیان با صفا و سرخیل عارفان
با وفا منتهای ولایت و مقصود سلسله اولیاء و جمع علمای اعلام رضوان الله علیهم
الی الغدا و بعد این بی بضاعت سلطان محمد بن حیدر محمد معروض میدارد که
بر اصحاب روشنائی و برادران ایمانی و جوینده گان لطیفه ایمانی و شیعیان نامه
گمراه ایمان که مایه جمله سعادات و باعث قبول جملات است
از برای آنکه دار شیعه بر ... که نه ... توانند دید و نه ... فرقه
و ادعا کننده گان بسیار که هر یک ... گرفتار روی طریقه دیگران را انکار
دارند و تمامی حق نباشند زیرا که لازم آید همه باطل باشند آنکه کل واحد
بر حق بطلان غیره باطل نباشند زیرا که لازم آید حق نباشد پس حق آنست
که باطل و حق بیک جا است که آنست مرحوم هفتاد و سه فرقه شده اند
و یک فرقه ناجی و بقیه هالک اند لهذا از جهة تذکره خود و اخوان و
توضیح بر طالبان و تنبیه غافلان مختصری در بیان علم و لواحق آن
که بیان ایمان و ایقان است عرض میشود و چون نخستین طالع حقایق
ناظر سعد وقت و بیدم این بی بضاعت نامه را بسعادت نامه نامیدم

٢

امید که ناظر را سعادت قرین و دولت راد همنشین گردد و مبدء
توفیق و منتهای سعادت دولت و ترتیب دادم این مختصر را بر مقدمه
دو خاتمه فصلی و خاتمه مقدمه در بیان حقیقت انسان و مراتب
که محجوب است انسان بدانکه انسان مرکب است از جوهر لطیف روحانی
و بدن کثیف جسمانی و کوته نظران همگی محسوس انسان دانند
وجود غیبی را که از حواس حیوانی نهان است نیابند و آن را
قالب کثیف که آلت روح است پندارند و بصیرت ناقصه حقیقت او را مجموع
کونین و برزخ بین العالمین دانند کما قیل چه انسان بر حسب عامه
چیست انسان مستوی القامه بهر ناخن برهنه پوست زده با گره بالها
سپهر کانه گو آدم چیست برزخ جامع صورت خلق حق در او
واقع ظاهرش بر کنار رسا حسن زرق باطنش در محیط وحدت
غرق و هر یکی از این دو مشتمل است بر هفت مرتبه مرتبه
اولی از مراتب جسمانی هیولی را اولی است که قابله جمیع جسمانیات
و قبول فعلیات بواسطه این مرتبه است بر اجسام و این اخر
مرتبه مراتب وجود است که [illegible] تنزلات و بعید از حقیقت وجود

وعلیه

[illegible]

در این عالم راجع باوست چنانچه کمالات وجهات و خیرات راجع بفاعل
کل است تعم شانه و چنانچه فاعل کل غیر متناهی است در فعل قابل کل نیز
غیر متناهی در قبول و کاینه بحضرت قبول [illegible] تشنه فیض خویش اظهار کنم
چندانکه خدا غنی است من محتاجم و ازانجاکه این ماده مبدء قابلیت است
بموجهات عالم طبیعی و تمام شرور راجع باوست ثنویه بغلط افتاده
و گمان برده که موجهات عالم طبیعی را دو مبدء است که گاهی بیزدان
و اهرمن تعبیر کنند و گاهی بنور و ظلمت و بعد از ملاحظه این بیان
معلوم میشود که غلط از اشتباه قابل بفاعل و اشتباه عدم بر
وجود ناشی شده است و اخباری که در باب طینت سجین و علیین وارد
و آثار وارده شده است اشاره است بهمین ماده که اصل سجین است
و مثبت حقیقتها که فاعل کل است و سجین بطون و علیین بطون
باعتبار غلبه هر یک از این دو است مرتبه ثانیه جسمانیت مطلقه
که اول تجلی ماده است بجلبه صورت [illegible] اشتراک جمله اجسام است
و آن امتداد جسمانی است بدون ملاحظه تکیف و عنصریت مرتبه
ثالثه مقام عنصریت است که زینت بخش بساط جسمانی گشته و هر

[illegible]

[illegible] ... حضرت ... [illegible]

[illegible] ... از ... [illegible]

و بنا بر حضرت صاحب نفس کلی مبدأ افعال مختلفه است از جذب و
و دفع و مسک و هضم و تصویر و تشبیه و الصاق و تنمیه و تولید
علاوه بر تمیز حال که حفظ صورت نوعیه باشد مرتبه سادسی
حیوانیت است که مبدأ مدارک ظاهره و باطنه حیوانیه است و مبدأ
ارادیه و مهبط هبوط حضرت آدم و معسکر جنود خلیفه اعظم و سریر
سلطنت سلطان و پرده دار جان حضرت انسان است مرتبه
سابعه بشریت است که گاهی آدم گویند و گاهی بشر نامند و این
مرتبه مخزن اسرار الهی و محل انوار نامتناهی است و خلیفه رحمن
و عرش حضرت سبحان است و هی الحجر الممدود بین الجنة و النار
و الکرج جمع الله جمع الخلق و البرزخ ذو الجهتین و المیزان ذو الکفتین
و آخر و ابت از اصل سبع و ثامن مدارج سموات سبع ارض مبدأ
در ظهور حضرت قائم اشاره بهمین است هو ساعة دنیا و جهها
ارواحانیه همین است ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه در عالم
صغیر برابر است و بر داشتن مقتضای ذات از آن است چون مرلید
شیطان و محل ملک و برهان است یملؤ الارض قسطا و عدلا در آن آیات

تمام

و این بیت که چون کمه در زنج ابیر گشته موسیی با موسیی در جنگ شد
اشاره باینهم است و مقصود رنگ و بی رنگی همین است غایت
ایجاد و مرکز پرکار هستی و منها جامع المراتب الجسمانیة و المراتب الروحانیة
فالحیوانیة بوجه اولیها فان لها تجردا برزخیا و ارتفاعا عن ساو باو
تم بهذا الوجه فی السماوات و البشریة بوجهها الروحانیة ثانیتها
فانها جسمانیة بوجه روحانیة بوجه حیوانیة ملکیة کثیفة لطیفة
و ضعیفة شریفة اطوارها غریبة و شئونها عجیبة و لذا اقتضی تعجبا منه
آدمی زاده طرفه معجونی است از فرشته سرشته و ز حیوان که کنه
میل این شود پس از این ور کند میل آن شود به از آن اینهم
کالانعام بل هم اضل روح القدس فی جنان الصاغون داقی
م حد انقضا البا کوبا و ثانی الجهتان منهما اللمتان
تسویل النفس و الهام الرحمن و قسم به لمة الملک و اغوا الشیطان
مرتبه ثالثه قلب است که طرفی متولد از ازدواج عقل و
نفس است قلبش نامند لتقلبه فی الخواطر قلب المؤمن کریش
العصفور تقلبها ارباح ظهرا و بطنا و این مرتبه واقع بین

٤

بین دعوت عقل و خواهش نفس که امر مطیع شود او شود
قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن ربنا لا تزغ قلوبنا نابینی است
اضطرابش ز جذب نفس و هوا است که از نفس و جانب در تطبیق
طبع گرفتار شود عوارض دیگر فان له معیشة ضنکا چون
باید در عقل انس گیرد اضطرابش باطمینان مبدل گردد الا
بذکر الله تطمئن القلوب رضای حق در اتفقناه او در عقل راست
سخط حق در پیروی او نفس است در پیروی عقل بصفات او موصوف
شود کما قال تعالی فی وصف المؤمنین المتبعین للعقل کتب الله
فی قلوبهم الایمان و انزل السکینة فی قلوبهم و در امیرش نفس بصفات
او موصوف گردد کما قال تعالی فی وصف المؤمنین عن العقل التابعین
للنفس ام حسب الذین فی قلوبهم مرض ام علی قلوب اقفالها ختم الله
علی قلوبهم قطع طبع علی قلوبهم و از اینی که در دات سره است و بهر کدام
رو داده رنگ او پذیرد ائمه هدی صلوات و سلام علیهم و اولیای
عظام و مشایخ کرام بر اقبه امر مشغول بوده اند و تلقین ذکر قلبی
نموده اند و ذکر گام را که رانشی قلب است از ساحت نفس و فکر

مدام اگر گشته اند اداست بحضرت عقل مشغول بوده اند و آنچه معروف
شده است از طایفه صوفیه که صورت مرشد را در تمام احوال
نصب العین خود قرار میدهند دور نیست که مراد ایشان از صورت مرشد
صورت عقل باشد که مرشد باطن قلب است و اگر مراد از صورت مرشد
مرشد ظاهری باشد منافات با هیچ یک از اوضاع شرعیه نخواهد داشت
چرا که خیال هیچ وقت با صورت بندی نمیمانند و چون قلب البته است
در تمام احوال از توجه بمرشد باطن که عقل است همچنین خیال هم
ناچار است از توجه بصورت عقل که مرشد ظاهری باشد تا
بواسطه این توجه توجه قلب بباطن مرشد قرار گیرد و مستحق فیوضات کما قال
غیبیه گردد که اگر صورت مرشد ظاهر را خیال در نظر نداشته باشد
صورت هواهای نفس که بتهای بت تراش نفس هیچ وقت
از نظر او دور نه زیرا که در محل خود مقرر شده است که تخیله که با عتبار
مفکره نامند و از قوای خیال است هیچ وقت از صورت تراشی
باز نمیمانند و تحقیق اینست که صورتهای هواهای نفس بتهای حقیقی
او است کما قال الله افمن اتخذ الهه هواه همه هواهای تو خدا

۱

۵ اکثر زین خدا یان توحید ایزار از توجه و التفات مقلد که در اصطلاح
صوفیه مرید نامند بصورت شیخ و مرشد که در اصطلاح متشرعه
مجتهد جامع الشرایط نامند لازم می آید که صورت شیخ معین شود
بلکه مظهر شیخ را دلیل راه و واسطه بین خلق و اله و مظهر تام اسماء چون
و صفات حق عین اسماء و صفات حق دانند و معرفت خدا را وجهه

او به بردن او منحصر سازند کما فی الاخبار نحن الاسماء الحسنی نحن
صفات الله العلیا و بنا عرف الله و بنا عرف الله که رسیدن حضور ربوبیت را
و سعه ایشان چنین می گویند که قلب که عقلش نیز گویند حقیقت انسانی چون
و در پس این بیان است عبادات و معصیت و امر و نهی و ثواب و
عقاب و مثوبات است کما فی الخبر ایاک امر ایاک انهی و ایاک اثیب
و ایاک اعاقب و غیر او از قوی بدنی به تبعیت او با بندد و موصوف شود
راه عبادت و توجه بمعبود را بتوسط شیخ آموخته باید خدا را
نیز مشغول صورت ظاهر شیخ داشت که واسطه این را
و مظهر صفات الله است این اشتغال از اشتغال بصور باطنه
باز مانند و به تبعیت و تقیید قلب اشتغال بعبادت و رفع

ومعین

و معین طاعت او گردد و چون ظاهر بین و بیرون از دائره
متفقدان شکا و زیرا که نظار بمظهر معین که از عالم تقدیرات
نظر داشته باشد که اگر نه چنین باشد در حال عبادات و غیر عبادات
مانع قلب گردد از توجه بحق تعم و باطن شیخ و فی فقه از ضا وقت
تکبیرة الاحرام بذکر رسول الله وجعلی واصحاع الائمة نصب
عینیک و فی الزیارة الجامعة و مقدمکم امام طلبتی و حوائجی و ارادتی فی
کل احوالی و اموری و فی قوله تعالی وابتغوا الیه الوسیلة اشعار
بان الائمة و ذراریهم ع وسائط بین الخلق و الحق تعالی و المتوسل
لابد و ان یکون متوجها الی الوسیلة من ای جهة و لا یکون منظرا فی
الی غیرها بوجه من الوجوه و بحکم صحیحه لا نطق بکلمة من حقیقه خیکه شرا
وانت تجد التخییر محلا بتکفیر و تفسیق این طایفه بسیار مشکل است چرا
که بزرگان این طایفه اند که بزیور حقیقت مرصوف و باتاج فخر دار
الفرد در سعو فنیر و صدق گفتار و کردار که نتیجه اخلاص است
از ایشان است و فقهای اعلام رضوان الله علیهم که از طریق
تربیت قلب آگاه بوده به تجهیل ان طایفه پیغمبر دینه چنانچه در اول

این رساله خواهیم تحقیق نسبت داده اند با بعض طایفه از عقاید
مثل حلول و اتحاد و وحدت وجود و اباحه و انکار و زندقه و مانند
و انکار معاد و غیر اینها حاشا و کلا که صوفیه شیعه رضوان الله علیهم
باین گونه عقاید باطله معتقد باشند بالاجمال و تفصیلا از دقایق
شرع انور روا دارند بلکه پیوسته سالکین را امر بتصحیح عقاید
دینیه و حفظ نوامیس شرعیه میفرمایند و در عقاید تحقیق
اهتمام دارند که لفظ الطریق کنند سوای آن لفظی که از شارع
رسیده است چه جای آنکه در عقاید تجاوز نمایند این عقاید که نسبت
داده اند از بعض طوایف صوفیه عامه و غیره بروز پیدا
مرشد را بمعنی عقل است و آن جوهر است مجرد از ماده مستقل
در ذات و در فعل نه تغیر در آن راه دارد و نه تجسم ذاتش از آن است
از نقایص ماده و فعلش غیر محتاج بالات طبع عقلش نامند
لهذا که بالمعقولات رحیش نامند لذا بروح او جانیت الالیش
نسبت دهند بهمه کمالات موصوف شمارند قلب که حقیقت انسان است
با وصاف او کما قال تعالی کذلک نفصل الآیات لقوم یعقلون

یعنی

چنانچه در کافی مذکور و تفصیلش چنین در یک سطر است که به زبان
انجمن یعنی قلب است در بعضی ابنیه و در بعضی جاها اینست که بهمه کمالات صفت
وادن نفس صورت هوا که صفت را با علای دروغ او قرینه شیطان
بحکم لاحول ولا قوة الا بالله عنان همت از جانب او مصروف داشته پیوسته ملک
از پیر راه و شیخ آگاه حق خواسته قدم در راه نهد و دل بمتابعت عقل
در ره دارد تا بدلالت نفس از راه نماند و بمضمون لا سیف الا ذو الفقار
دست تضرع و تجزیه دامان پیر خویش زده بهمت شیخ خار و خاک
تسویلات سار از سلاح عقل برانداخت و این مرتبه از انسان مطیع داشتن
و اطاعت افق عیان است باعتبار روح و بجای جان استغاثه تسبیح
و غیر از عصیان است صفات تسکینش با وصاف و اخلاق روحانیه
اخلاق او آنچه معلوم است راجع باوست مدحش در قرآن بسیار مناسبش
در اخبار بسیار حکومت او والی است و مملکتش تا منتهای حد اقلیم
طبع و صدر از حد بیرون و سرحد بخشید و چون بگلوبند او نفس را
مطمئنه نامند و در اعراض از او او را خوانند چنین در
تمکن نبود لوامه گویند یوم یبدل الارض بفرمان او است

اجالا ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار
مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما
فکسونا العظام لحما ثم انشاناه خلقا آخر فتبارک الله احسن الخالقین ثم
انکم بعد ذلک لمیتون ثم انکم یوم القیمة تبعثون ولقد خلقنا فوقکم
سبع طرائق وما کنا عن الخلق غافلین مرتبهٔ هیولویت و جمادیت را
که از نظرها پنهان است اسقاط نمود و مراتب علوی را که ادراک از نقص بشر
قاصر است بلفظ مجمل ادا فرمود از جهت اشارات بدقایق صنع و کمال
حکمت و نهایت قدرت که در خلقت جهت روحانی انسان بکار برده
خود را به بزرگی و حسن ستوده در اخراج اشارات بمراتب روحانی نمود
انها امهات مراتب انسانی اند و هر یک از مراتب درجات الی چندین
مرتبه و درجه مندرج است که لا یحصیها الا الله و هر یک از مراتب درجات
نسبت بما دون چندین هزار نعمت و کارادات علاوه بر نعمات ما دون
که در مرتبهٔ پیش هیچ یک نیست و تا مرتبهٔ نازل تر کمالات و نعمات
خود را در نبازد و از خودیت و استقلال خود فانی نگردد بکمالات
و نعمات مرتبهٔ بالاتر فایز نگردد مثل نطفه که چون از خود در جسم
قرار نگیرد و صورت جمادیت و نعمت اقرار دارد و از کمالات نباتی

پنجم و این بهره است انگاه که نعمت نطفویت را خلع کرد و از خودیت خود
فانی شد فایض شد بر او کمالات نباتی و محل نزول چندین قوه و نعمت
گردد که در نظر طبیعی بوجه ما قوه نامند و در نظر الهی بوجه الهی ملائکه موکله گویند
و هم چنین است تا اخر مراتب که نباتی در حیوانی و حیوانی در بشری و هکذا تا به
فانی گردد تا از کمالات اولی بهره برد و در این اشاره شریفه ولقد علمتم النشاة الاولی
فلولا تذکرون تنبیه و اشارات باین شد این است که کیفیت سیر مراتب جسمانی
مشهود شما است که هر چه را مرتبه نازل تر در باخت یکی برده بلکه بر صد و هزار
با عوض دهند پس چرا غفلت و کاهلی دارید که جاهدان و دادن مال و
جان در راه طاعت و بندگی کوتاهید زیرا که ما هر چه از این مراتب گرفتیم
باینکه اعتنا بانها نبود بهتر و بیشتر عوض دادیم البته انچه را از مرتبهٔ ارواح بستانیم
که غایت خلقت است بگیریم عوض بهتر خواهیم داد که ما ننسخ من آیة او
ننسها نات بخیر منها او مثلها و اشارات بتفنای مراتب و عوض بهتر
گرفتن فرموده است مولوی قدس سره در این اشعار از جمادی مردم

و نامی شدم وز نما مردم ز حیوان سر زدم مردم از حیوانی و آدم شدم
پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم حملهٔ دیگر بمیرم از بشر تا برآرم

داخل اختیار فرمان بردار ابرار نموده اند و تمیم مجاهدات و ریاضات شاقه
شرعیه شده اند و با روح عالم ارواح ترقی کرده اند و آنکسانیکه باطوار ازعی
و بهیمی و شیطانی مبتلا گشته اند باراده و اختیار از طاعت اخیار و طریق
ابرار اعراض نموده نکبت الکفار را بر خود قرار داده اند پس معلوم و مشخص است
که ترقی انسان از مقام بشریت بتوسط اراده است و اراده مسبوق است
بتصور مراد و بتصور غایت از برای مراد و تصدیق داشتن بترتب غایت
بر مراد و منتفع شدن برسیدن بان غایت که تا این تصورات و تصدیقات نباشد
میل و شوق و عزم که مبادی قریبه اراده است منبعث نشود و بدون
انبعاث اینها اراده و فعل حاصل نگردد پس هر یکی از این طرق وارد
باید تصور غایت و تصدیق بانتفاع بان غایت از برای آن راه نماید و
شک نیست که طرق دنیوی غایت آنها بالذات عاجله فانیه دنیویه است
مثل لذات اکل و شرب و وقاع که بمحض حصول فنا یابد بالذات و بهیمیه
طلبانه است که احتمال بقا ما دام العمر داشته مثل لذت جاه و سلطنت و تسخیر
خلق و حکومت تا اینکه اینها قبل از تمام عمر محل فنا در زوال است و البته انقضای
دنیا فانی گردد و با شخص در آخرت باقی نماند بلکه احتمال ضرر در آخرت

و ترقی نمودن او تا مقام بشریت بمحض تکوین الهی و سببیات طبیعی است که
شعور و اراده را هیچ مدخلیتی نیست و اما سیر او از مقام بشریت که سرحد غیب
و شهادت است بمحض تکوین الهی و سببیات طبیعی نیست بلکه اراده و
اختیار شخص را فی الجمله مدخلیتی است زیرا که هر یکی از مراتب سابقه را
طریق منحصر و جهت متحد است و امر بسیط که صورت نوعیه باشد سیر
بیک جهت واحد تواند شد لکن چون بمرتبه بشریت برسد چندین
هزار راه بعالم حیوانی و شیطانی برا و گشوده میشود و چندین هزار بعالم
روحانی که در او قوه سیر کردن بر هر یکی از این طرق هست و چون این
طرق با یکدیگر مخالف و متضاد اند نمیشود سیر بر اینها امر وحدانی نتوان نمود
بود زیرا که فعلهای مختلفه متضاده بسیار متعدده متضاده خواهند داشت
و آن بسیار متعدده مجتمع در یک محل نتوانند شد لتضادها و اختلاف فیها
و چون در عرض یکدیگر نه در طول توارد و تعاقب آنها از حکیم جایز
نخواهد بود زیرا که لاحق مبطل سابق خواهد بود نه مکمل و این مستلزم
لغویت از حکیم پس باید مبدء سیر این طرق امری باشد وحدانی که
بضمیمه وحدت امور متعدده متضاده تواند مبدء هر یکی شود و آن نفس

ناطقه

[illegible]

که دار اقامت است دارد زیرا که تا این بنیه در وادی غفلت و تمام اوقات را از ادای 9
خدمت بغیر بگذرانند دنیا که توجه بطریق مذکور نیافته است و ترغیب بعضی که توجه بطریق
روحانی شغف نداشته‌اند بیهوده سخن تا این درازی نیست البته مغلطه ضرور
ترک آن و اشتغال باین حاصل دفع ضرر مظنون بحکم عقل لازم است و دفع
ضرر و تحصیل نافع بدون علم باین امور و کیفیت ضرر و نفع و کیفیت دفع
و تحصیل ممکن نیست زیرا که معلوم شد که فنای اراده بدون اقسام مذکوره
علم صورت نگیرد و این علم بدیهی نیست چرا که اقسام بدیهی را اولیات
و متواترات و مشاهدات و تجربیات و حدسیات و فطریات بیرون نیست
و این علم داخل هیچیک نیست علاوه بر این اگر بدیهی بودی همه در دانستن مضر
و نافع یکسان بودندی و هیچکس دنیا را بر عقبی اختیار نکردی و همه ترک و تنفر
نمی‌شد لکن چه حسن آن و قبح این اجمالا از وجدانیات است پس حقیق
در دانائی مضر و نافع محتاج به کسب و تحصیل و تحصیل این علم یا بتعلیم و
و تعلم است و این را علم حصولی و رسمی گویند زیرا که بتعلیم صورتی از معلوم
در نفس حاصل شود و نفس مرتسم شود بآن صورت و این طریق طریقه
حکما و جمهور است و فقها و متکلمین نیز بر آن رفته‌اند یا بکشف و شهود

کم داند

که طریقه عرفا و صوفیه است و سالک را در سیر و سلوک ناچار است از تحصیل عقاید
دینیه و احکام ضروریه شرعیه بطریق ادای هر چند بتقلید باشد تا هر کار
اگر توفیق یار شود بشهود بکامه و عرفا تمام اهتمام ایشان بحصول علم شهودی است
که کمال کامله را در آن دانند اگرچه بعضی از آنجا که هر کس بصنیع خویش نازد
بر آنند که این طریقه گمراهانند تا اینکه در کار خویش سرگردانند و چون
علوم کسبیه بسیار و صنایع بیشمار نه و بعضی راجع به دنیا و بعضی راجع
بعقبی است و صاحبان هر یک در عجوبت صنعت خویش نازند و غیران
صنعت را خارج از ملت و کیش گمان کنند چه حزب بما لدیهم فرحون باید
علوم شتی بیهوده زیرا که هر یک اقسام مطلوب دارد بعد تشخیص علم مطلوب و کیفیت
تحصیل او و صاحبان او بیان نمودن تا آنکه بتوفیقات الهی در طلب
علم اخروی را بشناسند که چه علم را تحصیل نمایند و چگونه در طلب باشند
وار که اخذ نمایند **فصل اول** در بیان فضیلت علم علی الاطلاق
و اقسام او بدانکه انسان با سایر حیوان در جمیع مراتب سفلی شرکت
دارد و در تمام افعال و آثار و لذات و آلام جسمانی از او متمیز نبودی
و امتیاز انسان از حیوان بقوه درک کلیات و تمیز ترتیب غایات

بر بسیاری است و این ز جهت نیز سبب ارزش علم است و مراد از ناطق در تعریف
انسان که حیوان ناطق همین قوه است کما قرر فی محله و مقرر شده است که
تشبث شیء لصورت و ما به الشیء هو هو ذات نه بماده و ما به الشیء شیء است پس
است نیت انسان و شرافت او قوه درک و شعورات خلق الانسان علمه البیان
اظهار امتنان بدادن جنان است که منبع دانش و بیان است و لقد کرمنا
بنی آدم است ما بشرافت است و نعم ما قال المولوی ای برادر تو همه اندیشه
ما بقی تو استخوان و ریشه گر بود اندیشه ات گل گلشنی ور بود خاری تو هیمه
گلخنی پس آنکس را که دانش و شعور بیشتر است بیشتر شرافت کاملتر
خواهد بود زیرا که مراتب و اقسام دانش یکسان نیست چنانکه معلوم شد
و هر قدر شعور کمتر باشد است نیست ضعیفتر تا بدرجه سفها و مستضعفین
و صبیان که شعور است بالقوه دارند نه بالفعل اگر چه صورت با بالفعل
دارند که قیمت جان نباشد جز خبر دار ز مرگ هر کرا افزون خبر جانش
فزون از جهت فضیلت دانش است که انسان با ضعف جثه تسخیر حیوانات
عظیم الجثه مینماید و اشیاء سباع در نظر را بدام اورده است که بیرون از
دانا که ابطال حیلی و رای از کجا مسخر نمود و ملک الرازی بیک حکم نه رابو کس

۱۱

در حجاب وجود است و مرتبه‌ها هر صنعت صنعتی خود را کمال داند و عجز از درک
دقایق را از نقصان شمارد بلکه گردش جهان و دوران زمان بر وانمایانت
چه تولد موالید و حرکات افلاک سبب‌اند از صور علمیه نفوس ملکیه
و افعال عباد از تعمیر بلاد و مصالح معاش و کسب معاد از صور خیالیه
انسانیه است نیست دانش باشد خیال اندر جهان تو جهانی بر خیالی
بین روان بر خیالی صلحشان و جنگشان وز خیالی نامشان و ننگشان
بلکه اگر خیال انسان قوت گیرد بدون توسط جوارح کار کند چنانچه از کرامات
بزرگان منقول است بلکه در ما قصبین نیز اتفاق افتاده که بتوهم دفع
مرض و مرض یافته‌اند و از اطباء حاذق معالجات نفسانی معروف است
و علم مع الاطلاق منقسم میشود بحصولی و حضوری حضوری آنست که ذات
معلوم در ذات نفس حاضر باشد و اینجا علم با معلوم متحد خواهد بود
و جدائی بین علم و معلوم نخواهد بود مثل علم و دانش بصور حاصله در ذهن
و حصولی آنست که ذات معلوم در پیش نفس حاضر نباشد بلکه صورتی
از معلوم در نفس حاصل شود و اینجا علم غیر معلوم خواهد بود زیرا که علم
صورتی است که حاصل میشود از معلوم خارجی در نفس و صورت نفسانی غیر

معلوم خارجی است و این صورت معلوم بالذات و معلوم بعلم حضوری است و
معلوم خارجی معلوم بالعرض و معلوم بعلم حصولی است گرچه این مقصود
بالذات و این مقصود بالعرض است للفرق بین المقصود بالذات والمعلوم
بالذات و این صور معلومات خارجی از جمله متحدات بنفس و شئونات اوست
کما حقق فی محله کلما تصورتموه باوهامکم فی ادق معانیه فهو مخلوق
مثلکم مردود الیکم واضح که با اینجا است که علم غیر معلوم است نه اینکه
که علم عین معلوم است زیرا که احتمال تطابق و عدم تطابق که مناط
صدق و کذب است بین شیء و دانش نمیخیزد پس احتیاج به دلیل و برهان
اینجا است نه آنکه کما قال تعالی شانه سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی
یتبین لهم انه الحق یعنی مردم که بقید طبع گرفتار از علم حصولی ناچار نه
آیات را که ادله و براهین حقیقیه بیند بر ایشان اظهار داریم آنگاه که دیده
بینا دادیم و بلطف حضور خود آشنا کردیم از دلیل بی نیاز شوند که
کلفت استدلال بشهود مبدل گردد و حاجت به دلیل نماند بلکه گفته شود
اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید که طلب الدلیل بعد الوصول الی المطلوب
قبیح و ترک الدلیل قبل الوصول الی المطلوب مذموم حضوری علم است حصولی

بدیهیات

بدیهیات شمرده شده علم است لکن بتفحص یا بنهفت غیر بدیهیات بقسمتاش
خواه ببرهان و حکم عقل باشد و خواه بتقلید صادق علم است لکن وقتی
کمال است که بعلم حضوری گشت نه بعبارات اخری در شنیداد و ترقی باشد
مطابق مقتضای لطیفه انسانی در وقوف تنزل که اینوقت وبال خواهد
بود و اسم علم از او خواهند گرفت و اسم جهل بلکه جهل مرکب خواهند داد
و چنین علم را بزرگان دین که ائمه هدی و شیعیان ایشان مذمت بسیار
کرده اند کما قال العارف الربانی الشیخ البهائی رحمه الله فی بعض اشعاره
ای کرده بعلم مجازی خوی نشنیده ز علم حقیقی بوی سرگرم بحکمت
یونانی دلسرد ز حکمت ایمانی در علم رسوم چه بسته برا و جت اگر رد
پستی تا کی ز هزار شعف لیسه ته [illegible] کاسته [illegible] سؤر المؤمن
فرمود نبی از سؤر ارسطو چه میطلبی سؤران جوی که درجات
لشفا عند او یابی درجات در راه طریقت او روکن با [illegible]
شریعت او خوکن تا چند فلسفه در لادفی و دین [illegible] جهیم
علمی که مطالب ایشان است وساوس و فریب شیاطین است این علم
دل که نور انجاست فضلات فضلای یونانست و در بعض اشعار
خود اشاره فرموده بعلم حضوری و علم حصولی که راه روشن بحضوری

[illegible]

۱۲ عجب طلبت که بای راه و ز سر ازل کنند آگاه عجب طلبت که جدائی نیست
حالی است تمام و قالی نیست عجب طلبت که گرانی نیست اجماعی است و خلافی نیست
علمی که دهد به تو جان نو علم عشق است از من بشنو حصول را در سیر و سیر و
وجدانی نامند حضوری کشفی و شهودی و لدنی خوانند حضوری را مسلکه متحد
و غایه واحد العلم نقطة براین شاهد است اگر چه سالک متعدد باشند
کثرها الجاهلون کنایه از تعدد ذات نیست و عین تعدد با کمال اتفاق
موصوفند کما انهم مؤمنون اخوة و هم ید واحد علی من سواهم اختلاف اینی
نیست که کشش از نزاع بری است آنچه به نزاع است از رسمی گور و بد نیاید
نزاع اکبر غیر معمور نه و به زرق تمیس درینه از سر خویش افسر اندازد
و خشت تعلیق لازم انداز اندران پا برهنه قوم را بر سر از خویش
و اندران سر برهنه جمع را پای رفیق فرقدان یعنی درس را طریق
متعدد است و مقصد متفرق و هریک دیگری مخالف جدا را ابیست
و نزاع را باعث و علم رسمی منقسم است بسوی علوم مستحدثه در الذین شد علوم
و غیر آنها و علوم مستحدثه را تعلق دارد قصدا با الفاظ لغت عرب
عموما یا خصوصا یا به اساس را علوم ادبیه و عربیه نامند و اقسام او
دوازده است فن تاریخ و آن صرف و اشتقاق و نحو و معانی و

عروض

و عروض و قافیه و قرض الشعر و لغت و تفسیر و درایت و تجوید و علم
تاریخ را از ادبیه شمرده اند با اینکه مستحدثه است و نه علمیت دارد
زیرا که تاریخ علم دانستن است بوقایع خاصه و انساب اشخاص خاصه
و هر یکی از علوم را که از جمله فنون و صناعات شمرده اند عبارت است
از مطالب کلیه که راجع باشند بسوی موضوع واحدی و علم تاریخ اگر
چه علمیت ندارد لبحثه عن الموضوعات الخاصه لکن از علوم شمرده اند
و داخل در ادبیه معدود است و ثانی که تعلق با لفاظ ندارد آنها باشد
یا باحث است از حقایق دینیه که ماخوذ باشند از کتاب و سنت و این علم
کلام است یا باحث است از افعال عباد از حیثیت احکام خمسه آنها و این را
فقه نامند یا تعلق دارد با دله احکام و مبادی ادله و این را اصول
فقه نامند و علوم غیر مستحدثه یا از قبیل صناعات و مشاغل است
چون خیاطت و حیاکت و غیر آنها از صناعات و معلوم است
که غایت آنها تحصیل معاش و صلاح نظام کل است که تعلق
با آخرت به هیچ وجه ندارد مگر از باب صلاح معاش که طالب آخرت را
جامع حواس است از برای تحصیل معاد یا علوم حکمیه الهیه است یا علوم

١٣

غریبه که در تحت علوم حکمیه واقعند مثل سحر و کهانت و قیافه و انواع
نیرنجات و شطرنج و کیمیا و اعداد و حروف و طلسمات و رمل و جفر
و تسخیرات و مناظرات و بالجمله علومی که تحصیل آنها با مدارک شیاطین و ملعونات
غیر شرعیه است و حرمت التعلیم و تعلم بقصد عمل کردن از شارع مقدس رسیده است
و علوم حکمیه باعتبار قوه نظری و عملی دو قسم میشوند زیرا که یا تعلق دارد بعمل
و از آن علم عملی مطلوب است یا تعلق ندارد بعمل بلکه خود العلم بنفسه مطلوب
و قسم اول که آن عملی قلبی و نفسانیست از تهذیب الاخلاق نامند و اگر
الهی قابلی و تدبیر شخصی که اصلاح نظام کند و شود بمعاش و این
یا علمی شخص است بین جمع و خانواده و متکفل منزل که تدبیر المنزل
نامند و یا علمی شخص است با خلق منتظم که سیاسة المدن خوانند و قسم ثانی
یا بحث از حقیقت و جمیع عوارض و اجزا الهی باعتبار علم اعلی نامند
و منقسم میشود با امور عامه و جواهر و اعراض و الهی بمعنی اخص یا بحث است
از کمیات متصله و منفصله و اجزا آن را ریاضی نامند و منقسم میشود به
حساب و هندسه و موسیقی و در تحت آنها است اسطرلاب و اکر
و زیج و مناظر و مرایا و علم مقدار اعماق و اعوال و عروض و جر اثقال

و بعض

و بعض علوم غریبه سابقه با بحث از احوال طبیعی و منقسم بطبیعیات و
فلکیات و عنصریات و عنصریات بمرکبات و بسایط و مرکبات بناقصه و تامه
تامه بمعادن و نبات و انسان و حیوان که از برای هر یک فنی و علمی ترتیب
داده اند و در تحت آنها است نجوم و احکام النجوم و طب و غیر آنها از علوم
غریبه فصل دویم در بیان فواید این علوم بتفصیل و تحقیق
آنکه کدام یک از آنها راجع باخرت است و انفع است که با خود العلم
باقی مانده و در آخرت نافع باشد از ثمرة العلم و هر گاه چنین باشد
العلم تعلق به دنیا خواهد داشت و نافع در دنیا نخواهد بود زیرا که واسطه
در این حیات و اگر تصور شود انتفاع بان مثل انضباط معاش که باعث
اطمینان دل طلب معالات چنانکه در جمله صنایع متصور است و مثل
ترقی ذهن که بعد از طلب علم آخرت سبب این شود که ترقی ذهن حاصل
گردد آن خارج از اصل علم خواهد بود علاوه باید انصراف از علم آخرت
و اشتغال بعلم دنیا حاصل گردد که بعد در علم آخرت منتفع گردد و این
و اعراض از مطلوب است بقصد وصول باو و این علوم است که جمله
صرف غایت آنها نیست مگر نظم معاش و تحصیل صلاح کل در دنیا

[illegible]

١٤

لغت اینکه تو بخبری و هدوین تاج فرزندان و چندین هزار دیگر دار
بودند که از لغت عرب بی خبر بوده‌اند و در دین متفرق نشده‌اند بلکه بجهت
استعداد در حاصل نشدن در معرفت ترجمه کتاب و اخبار ائمه هدی سلام الله
علیهم که اگر تغافل نگذارند و بقصد طلب مقصود مداومت و تفکر نمایند
متنبه شوند بطریق طلب بمعنی آخرت و اما معرفت مقصود از آن
پس بمحض معرفت لغت از برای احدی حاصل نگردد زیرا که در معرفت
و علم جمال نقیص نیست و از معرفت ترجمه لفظ غیر از ظن بمقصود که
محض نقیض نیست حاصل نیست و اگر از معرفت لفظ راه بمقصود
میگشود بایستی ابوحنیفه و فخر رازی عارف‌ترین خلق بوده‌اند بمقصود
و حال اینکه حضرت صادق ع ابا حنیفه فرموده‌اند که یا باحنیفه تعرف
کتاب الله حق معرفته و تعرف الناسخ من المنسوخ فقال نعم فقال
یا ابا حنیفه لقد ادعیت علما ویلک ما جعل الله ذلک الا عند اهل
الکتاب الذین انزل علیهم و یلک و لا هو عند الخاص من ذریة نبینا ص
و ما اراک تعرف من کتابه حرفا پس اگر معرفت کتاب و سنت باین
بودی اختلاف در میان نبودی زیرا که صاحبان مذاهب طلب هدایت

امر الله فاسئلوا خود را بکتاب و سنت مستند میسازد و با همه تمام رغبت
حق طلب بوده‌اند و عالم بتمام اشباه اللغات فیه تبیان کل شی میکشند بلکه از همه عین
عارف بعبارات و ترجمه لغات بوده‌اند پس معلوم است که معرفت عبارت
غیر از معرفت مقصود است و عبارت ستر غیر مقصود است کما عن الصادق ع
کتاب الله علی اربعة اشیاء العبارة والاشارة واللطائف والحقائق فالعبارات
للعوام والاشارة للخواص واللطائف للاولیاء والحقائق للانبیاء پس
معرفت کتاب و سنت از روی مجاز هیچ کس را از روی مجاز لفظ مقالات نیست
زیرا که اگر لفظ باتفاق جز ظنی حاصل نیست و ظن از مقام علم دور
از ساحت معرفت مهجور از ظن اختلاف خیزد و از وهم نزاع رو دهد
ان الظن لا یغنی من الحق شیئا بایستی تا دست بعالم رسد و تقلید عالم میسر نگردد
از ظن و احتیاط چاره نیست الا اینکه تحصیل دین بتصور بعید است تا تو
طلب پس چه راست حاجت و با امکان تقلید عالم و تحصیل علم
ظن و تخمین در آیات و اخبار مذموم و شبهات و حرج مستند بعترت اطهار
با تمکن بمتابع کتاب و سنت معرفت مقصود ممکن نیست و آن شان خلیفه
ربانی است و دیگر از اجر تقلید او چاره نیست و از اینجهت در اخبار

بسیاری از اخبار کتاب و سنت جمع نموده اند و منع از تفسیر برای فرموده اند 15
دلایل آنست که علمای امامیه رضوان الله علیهم در تفسیر آیات و استنباط
احکام از اخبار و اصول مستنبطه از آثار حتی در نقلها نیز و رای
و قیاس و ظن و اجتهاد عامه را حرام میدانند و بیرون تجاوز
کردن از مرتبه عبارات و رسیدن بمقام اشارات فتوی دادن
و قضاوت کردن را نیز حرام میدانند و قوه قدسیه در بعضی شرط است
عبارات را رسیدن بمقام اشارات که مستقا است یافتن در تقلید
و تبعیت معصوم باشد و چون این قوه لطیفه نسبت خفیه که بنا برای
با ادراک نباید و بر حقیقت شخص مشتبه میگردد فضلا عن الغیر ادلن و اجازه
بغیر از آنکه مسئله اجازه او متصل بمعصوم باشد در بعضی لازم دانسته اند
که بیرون نتیجه حرام و خود را عالم شمردن گیرد و دام خواهد ... بیرون
قوه قدسیه که اجازه عالم ... است اگر حقیقت سر در جزء را آغاز
کند و از جهت استنباط احکام و تکلیف نمودن خلق تصرف در آیات
و اخبار نماید و بحق رسید خطا کرده است کما فی الخبر من فسر القران برایه
فاصاب الحق فقد اخطا و فی خبر آخر فلیتبوء مقعده من النار زیرا که اخبار

بیند عین

بیند عین موضوع او عقاب دنیویه و دلایل آن مستثنیات و افاضات و غایتش
غلبه بر خصم و طریق این علم مجادله محضه است و مجادله مذمومش مشهور و مسلم است علی
که مجادله را سبب حجب نورش چراغ ایمانست زیرا که جدال اشتغال از
خصم باطل است و غفلت از الحق خصم بتفوق جستن بر غیر باعث شود غلبه و قوه
گرفتن او را تا بجایی که او را ... تا بحق خویش شمرد و در تزیین جویه غرض علی
مجادلات خصم بین الجنبین که اعدی عدوکم فی نفسک اشتغال از او بازداشت
حرام و اصلاح غیر با فساد او با تمام زیرا که دزد در خانه گذاری و کالای
غیر طلب نمایی دفع دشمن خویش کن که قویتر است و چاره مکر او کن که خفی است
جز بسبب عنایت پیر رهبر ممکن و غیر نافع است او بدست مکر پیچ نکشد نفس را جز پیر
دام ان النفس کش مرد الیمن گر تو خواهی امنیت از زدها دشمنش از دام مکن
یک دم رها بدانکه فن کلام و ضعف نقد عامه از معتقدات الطایفه نیست
خواص را چنانکه بیاید با این اصطلاحات و مجادلات حاجت نبود بلکه پیوسته مدرس
میشود و دین الطایفه با ثکار را اماماتست علیهم السلام تعلیم یافتند و معیار دین را در اصل
و فرع کتاب و سنت شناختند و با مدار در شیاء و سلام طلبی شدند و بر صحیفه و دکار
پرداختند و بعضی را اصول دین و بعضی را فروع نامیدند چون نصوص در فضائل

[illegible]

علم و فن تتبع السیر و التواریخ اکثری بتصویب معتقد گشتند که حکم الله تابع رای حق 16
دانستند و لو انهم اقاموا الکتاب و السنة لعلموا ان العلم لا یؤخذ الا من بابه
وان ما یؤخذ من غیر الباب حدیث بالعلم وان الظن لا یغنی من الحق شیئا
وان لو سد باب العلم لانسد باب الفیض و لساخت الارض باهلها و صارت
الخلقة عبثا و لا یعرف الحق من الباطل و مات الناس کلهم میتة جاهلیة و ضاع
من فی اصلاب الرجال و صار الناس حیاری و ما تم ایة الدهر باتباع النبی و طاعته
الولاة و الکون مع الصادقین و لما دل علیه اولو الامر و ما تم تکلیف العباد بعدم
الوثوق من خارج بخطائه و لم یکن لله علی الناس حجة و غیر ذلک من التوالی الفاسدة
التی ذکرت فی الاخبار غرض از علم حقیقی است یگانه چند و چون دران نیست
گاهی بنقطه دار حیثیتی بنورش تعبیر کنند و با عقبی از شراب طهورش مانند از
جهات حیوانی و حیوة انسانی گویند باطن انبیا و حقیقت اولیا هر کس
اب زلال جرعه چشانند بشهرستان علم در گشایند و از جدال و خلافش
رها شوند بعالم وحدت و یکرنگی خوانند و در جهت و مسلک باهم متحد گردند
اگر چه در صورت و بشریت متعدد باشند تعدد اعتبار است حقیقت بر وحدت
خود باقی است چون نور آفتاب که بکثرت سطوح و منیرات کثرت نپذیرد

نمی

متحد چاههای شیران خدمت جان گرگان سگان از ایشان جدا است چون
کمانه خانهای آفاق علاوه موصول مانند نقش و اصلی گنگره ویران نمیدار تحقیق
نانانه تفرقه در این فریق علمی که از مشکوة نبوت و مصباح ولایت اخذ شده
ظلی و ریبه دران راه نیابد اصله ثابت و فرعه فی السماء العقول تؤتی اکلها
للنفوس کل حین همیشه جوان و تازه است پیری و پژمردگی دران نیست
احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما اتیهم الله من فضله اگر چه در صورت
هم صورت پیرد و هم شکل مرده نماید هرگز نمیرد انکه دلش زنده شد بعشق
ثبت است بر جریده عالم دوام ما و علمی که بکوشش و هوای نفس حاصل شده
که اضداد دران عالم باشد از مقصد گذرد و جهتی بیشتر او نه در حقیقت
جهتی است هر چند در صورت علم نماید از کوشش جریان انه بجای آتش کالا
خیزد از راه خانشن به نیران کشد ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی
این ره که تو میروی بترکستان است النفس اختلاف اتفاقش عین نفاق است
زیرا که صور خیالیه را که منشأ آن نفس اند از این جهت اتفاق ممکن نیست در دو شخص
اتفاق در صورت و مقصد و غایت اتکال نادر است و با اتحاد جهت غایات
و مقاصد خیالیه از دنیا کافر نیران تواند که نزاع و کشمکش کنند

۱۷

و نفی و مجاز خواهد بود زیرا که در غایات و نهایت وصف توان داد و شکی [illegible]
نیست بلکه با تو اتفاق دیگر مفارق اهم و مانع و معنی دیگر گردد و بعضی غایات
اخرویه که اتفاق و کثرت را با لفظ وحدت مبدل کرد اینجا هر که از انبیا
و اولیا منقولست که سابق بشارت آمدن اولاد حق میداد و اولاد حق نمیکنند
و تصدیق سابق نمیکنند و در میان علماء عامه که صاحبان رای و قیاس‌اند
مشهور و مشهورست اختلاف اقوال و تغایر احوال و هرج و مرج در دین
و نقض حکم سابقین و اینها بود از نقض لاحقین و قد اخبر عنهم
و عن ضلالتهم مولانا امیر المؤمنین ع بقوله ان ابغض الخلق الی الله
رجلان رجل وکله الله الی نفسه فهو جائر عن قصد السبیل مشعوف بکلام
بدعة قد لهج بالصوم و الصلوة فهو فتنة لمن افتتن به ضال عن هدی من کان
قبله مضل لمن اقتدی به فی حیوته و بعد موته حمال خطایا غیره رهن بخطیئته
و رجل قمش جهلا فی جهال الناس عان باغباش الفتنة قد سماه اشباه
الناس عالما و لم یغن فیه یوما سالما بکر فاستکثر ما قل منه خیر مما کثر حتی
اذا ارتوی من آجن و اکتنز من غیر طائل جلس بین الناس قاضیا ضامنا
لتخلیص ما التبس علی غیره و ان خالف قاضیا سبقه لم یأمن ان ینقض حکمه

من یأتی

من یأتی من بعده کفعله بمن کان قبله و ان نزلت به احدی المبهمات المعضلات هیأ لها
حشوا من رأیه ثم قطع فهو من لبس الشبهات فی مثل غزل العنکبوت لا یدری اصاب
ام اخطأ لا یحسب العلم فی شیء مما انکر و لا یری ان وراء ما بلغ فیه مذهبا
ان قاس شیئا بشیء لم یکذب نظره و ان اظلم علیه امر اکتتم به لما یعلم من جهل
نفسه لکیلا یقال له لا یعلم ثم جسر فقضی فهو مفتاح عشوات رکاب شبهات خباط
جهالات لا یعتذر مما لا یعلم فیسلم و لا یعض فی العلم بضرس قاطع فیغنم
منه المواریث و تصرخ منه الدماء یستحل بقضائه الفرج الحرام و یحرم بقضائه
الفرج الحلال لا ملی باصدار ما علیه ورد و لا هو اهل لما منه فرط من ادعائه
علم الحق مضمون حدیث شریف آنکه صحت ادعای ایشان بتضییع [illegible]
و اهل آن [illegible] آنکه از امام زمان و عالم وقت تکلیف خود را
اخذ نکرده اخبار عبادت و رسوم [illegible] و خلق را بطریقه حق دعوت نماید
چنانچه علمای عامه و صوفیه اینها بودند و ثانیا علامت آنکه علمش از اصحاب
علم تحصیل نکرده باشد بلکه از مخالف و تعلیم امثال رای و قیاس تحصیل نموده
باشد بعد وفات [illegible] ادعای قضا و ثانیه [illegible]

ان بود الا بكلى هيس الذين اوده و صبر از شفق جمال نبوت و صبابت منقرات
غير شقاوت و ضلالت ثابت نشد و علم اصول عامه از تعريف فقه ساكت
شتعنى از تعريف و لا فقه شيعه رضوان الله عليهم پس حقيقت ازينجا
كه دست و ارادت از دامان جلالتش كوتاه شد ابد قيمت كه كرد نشان است
عزت الى راه نيابد و اين حقيقت احدى الذات است و با عتبار شئونات
تطورات با لوفق كثرت نيز دارد در رتبه اسمى و صفتى كه در ازل علم ذاتى
و قائم بالذات است احدى ظهورش بمقام واحديت و كثرت اسماء و صفات
تجلى رجوعش بمقام سعودت فى علم فعلى متشكل ظهور از مرتبه ممكنات
جلوه گر آمد در رتبه ارادت و علم اجمالى و قلم اعلى و لام مبين و صحو
در مرتبه تفصيل اجمالى و لوح محفوظ و ام الكتاب و كتاب مبين مسمى گشت
بعالم تفصيل تنزل فرمود بعالم تفصيلى و قدر علمى و لوح محو و اثباتش نامبده نزد در
تفصيلى تفصيلى و قدر علمى و كتب محو و اثبات و حقيقت ملكى و كتاب
سطورش خوانده نه بلباس لفظ و عبارت و حجاب نقش و كتابت كه سيد زبور
و توريه و انجيل و قرآن كرديد چون بنزول بانتها رسيد بسبب صعود بر آمد
تا خورشيد اين حقيقت از مغرب آن طالع گشت و طالب اصل خود گرديد

اسمى فقه شد باصل خود پيوست فى اعاز دعوت سخن خلف نبوت و ولايت كردند
پس اين حقيقت در مراتب نزول اسمى فقه يافت در مراتب صعود چون بمقام
انسان رسيد بسبب تكليف اعاز نحو و بنياد بانى و مقتضى خاص گشت اسمش
فقه گشت چون بسبب با نهايت رسيد اسم فقه بر كريمه و نام تابعين نبوت و ولايت
بخشيد زيرا كه فقه را تعريف نموده اند بعلم دين يتوقف بر علم اخرت مطلق فهم
چنانكه در لغت گاهى طلاق شده و اختصاص با احكام شرعيه فرعيه مستنبطه از ادله
تفصيليه ميباب بمواضعه و اصطلاح است كه از جهة غلبه استعمال اختصاص
ببعض افراد يافته و اطلاق نكردن بر علم خدا تعالى و ملائكه و انبياء و
اولياء و ائمه است كه ذكر شده از باب اصطلاح زيرا كه اين اطلاق باتفاق
حادث است پس فقه اما بمعنى عموم دال است مراتبه شئه علم اكه
ابا بلغت ناشد بعنى عقايد دينيه حصوليه نسبت ميشود ... و شهود ذاتيات
نسبت بمستوسطين و تحقق و فعلى بآيات بيكران نسبت بمنتهين كه مراتب
ثلثه يقين است و فرا لفقه على الدين يعنى علم النفس و الاخلاق و سنن و آداب
يعنى علم الابدان و احكام الحيوانات و اصول فقه اصل شجره طيبه فروعش
فى سماء النبوة و الولاية توتى اكلها المؤمنين كل حين اثباتات ميشود و

و لطف و فيه اين الهى ... ابتدا ز نصلى ... از اصول ... و اصول و
از ارکان و بسبب الاخذ عمده و اكليل فروع ... از فروع ... و عين ... و
و فروع ... بعضى از افراد ... و تخصيص بعضى ... انهاى ... و ... بخصم ...

۱۹ وعلوم حکمیه نباید اگرچه در بادی نظر بنظر آید که تحصیل آن نافع باشد از جهت آنکه
عمومیت عقلیه یقینی و ادراکات حقیقی اخروی معروف است تعبیر و فی الدین
عالم عقلی مضاهی للعالم العینی یعنی عالم شدن بحقایق اشیا [illegible]
منع است التشبه بالله تعالی و جمله [illegible] در ابواب الاهی و نفس تعقل [illegible]
کتاب و بطلان او را انکار کردن [illegible] و کمالات حسنی و صفات علیای او
تدبرات در معاد و احوال قیامت و احکام نبوت و ولایت و آفات نفس و حقایق
و رد ایمان تقلیدی کردن است [illegible] و کتب [illegible]
و آفات و تقلیدات [illegible] و طبایع و [illegible] اشتغال است
و راحت و فراغت یافتن از دنیا و در عالم مجید [illegible]
و [illegible] ازار و [illegible] [illegible]
طبیعی سوای علم النفس [illegible] بالتمام [illegible] از احوال جسم طبیعی و حکمت
ان [illegible] احوال قلب [illegible]
و [illegible] است [illegible] فی اخس المدرکات باستعمال المتخیله و قوای ظاهره
و [illegible] و جمع کردن بین [illegible] و محسوسات [illegible] معقول
[illegible] النفوس [illegible] الدنیا والآخرة [illegible]
عقبی [illegible] حرام و [illegible] دنیا [illegible]
با [illegible] و حدت [illegible]

و ذلک

نت [illegible] مدارک [illegible] از التفات [illegible] صورت [illegible]
قاطع طریق باید و از رفتن بسوی مطلوب خویش باز ماند [illegible]
توانند که او را [illegible] نقص [illegible] وادی ضلالت [illegible] هالکت
راند جمع صورت با چنین [illegible] جز سلطان [illegible]
[illegible] آفاق و انفس [illegible] و تحصیل این علوم [illegible]
اشتباه از [illegible] [illegible] [illegible]
که او را در نظر حکم [illegible] چون این منظور صورت [illegible]
[illegible] را دیدن باید که [illegible] باشد و چنانچه خواهد که از
جام [illegible] باشد [illegible] از [illegible] مصنوع [illegible]
و [illegible] صنع را در نظر [illegible] عاشق صنع خدا [illegible] عاشق مصنوع
او [illegible] رضوا بالحیوة الدنیا و اطمانوا بها ذلک مبلغهم من العلم [illegible]
علم [illegible] [illegible] نفس [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] بنا گرفت [illegible]
و علوم [illegible] حقیقت و [illegible]
با شرط [illegible] [illegible]
حقیقت و [illegible] [illegible] حقیقت
وجود [illegible] تمام [illegible] چنانکه عدم [illegible]

۲۱

و ما به تمام شرح نرسیدیم بسبب آنکه ناظر این علوم متوجه با غوث و بامعانی امور دیگر
خواهد بود و علمی که محض بحث و جدال و تصورات ضعیف بنا نهند که حاصل آن
تقلید را از روی متابعت اختیار و ادراک شود بتوفیق و وجدان نه محض قیاس
و برهان یا محض در آخرت باقی و جهود جا و بگذشته در کتاب و اخبار نیز
از زبان تحصیل این علوم رسیده بلکه ترغیب بر تحصیل حکمت که دانا بشناخت
ما هی علیه بشده رسیده کما قال النبی علیه السلام که اشهر انتقی و سالکین انبیا باشند
که تحصیل این علم بیرون از ارادت و متابعت اخبار و تزیین اقلیت و تزکیه نفس
از جانب متعلم و القا او از راه ظاهر و باطن از جانب معلم و در نزد مجمل
و محض بیرون بحث و جدال سر رشته ضلالت و مانع استعداد درک این علم است
و شاید که صاحب برهان در روان بحث و بنا نهند را بانند که نظر و فکر
در تحصیل این علم حصولی محض پرده آن در نجات که این است و حاجت به ترتیب
و ترکیه و پیروی و ارادت نیست پس میگوئیم که این علم انفع باشد از آنکه چون
بلکه متحقق تشبیه به آنکه اعمال و علم و تصفیه و بیان این تشبیه و تحقیق
با آنکه تشبیه تحقیق تم وقتی حاصل بشود که علم شخص بهوا و حضور شئ به صورت
و حضور بیماری اخر و وقتی حاصل شود که علم علمی معلوم شود بلکه علم عین عالم
شود نه غیر معلوم و این وقتی است که شخص متحد با معلوم شود یعنی علم شخص
بخود محیط بر معلوم شود بعد علم شخص بتصور ذهنیه حضور بیماری او

وقتی

وقتی شده است که صفحه اعیان نسبت شخص منتقش صفحه ذهن او گردد که علم با آنها عین آنها
باشد زیرا که علم حصولی تعلق صورت اشیاست و عین معلوم است و تشبیه بحق علمای دنیاست
صاحب مقام کن شود و تصرف او در عالم عین مثل تصرف حق تعالی باشد بلکه عین تصرف حق تعالی
باشد که انا اقول للشیء کن فیکون انت تقول للشیء کن فیکون کتب علیه التحیه بر آنها بیصر و یده
التی بها یبطش و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی تمت خفیست چرا دیگر مفکر
و تشبیه علما و عملا بحث و بیان و نظر و برهان حاصل نگردد زیرا که نظر و برهان را از بار
از علم حصولی که حصول صورت معلوم و علم رسمی است از بیت و حصول صورتی
معلوم که منتهی شود بحضور معلوم با نفس بازگردانند و پرورد او او را چرا که بنوشته
باید محفوظ نفس باشد نه حافظ او چنانکه شأن علم است مثل الذین حملوا التوریة
ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا علمهای ... علمهای ...
این علم ارشاد نفس و تصورات اضافات است با استخدام عقل ... و انقطاع
بعالم بمثال تصورات نفس از سمت دنیا و عالم کثرت متعدد و در رسول نفس ... گردد
نه آنکه از سمت عقبی و بعالم وحدت رجوع باشد برهان توجه ... وحدت باشد زبان
و تصدیق خبر بنه پس بیعذوق بیاناته نفس از او طمأنینه و نه عقل از او نور
ایمان حکمت دنیا فرا به ظن و شک حکمت دینی برد فوق فکر علم حقیقی که

نه ... اعراض
... و ... بطلب و تحصیل
و ... الی ...
... العدل ... تحصیل
... اعراض ...
و ... اعراض ...
... و ...
... علم ...
... علم ... اعراض ...
... علم ... اعراض ...
... و جمع ...
... اعراض
... جمع

شوق به علمی که بار اغراض فاسد جمع شود تحصیل میسر نگردد از جانب عقبی و تابعین
اغراض است قال بعض الاعیان فی الفرق بین العلمین فی ذم علم الدنیا ومدح
علم الآخرة اعلموا ایها الاخوان ایدکم الله و وفقکم لمرضاته فی مجانبة الهوی و
الزهد فی الدنیا ان علوم الدنیا محرمة علی علماء الدنیا الراغبین فیها دون علوم
ذوقیة ومعارف کشفیة مبناها علی الذوق والوجدان دون تحصیلها [illegible]
لکنها بعد تحصیلها مع محبة الجاه والترفع والاخلال بالتقوی الحقیقیة کالدفاتر
للعلوم فانها تجمع مع محبة الدنیا بعد ما کانت معتمدة علی کتب بها لما ترغم المشتغلین
بها بحمل المشاق وسهر اللیالی وتکرار آناء اللیل واطراف النهار والصبر علی الغربة و
الاسفار وتعذر اللذات والشهوات فکل ذلک للجاه الوهمی والرفع المحال واما علوم
الآخرة فلا تحصل الا برفض محبة الدنیا عن القلب ومجانبة الهوی فلا تغرس الا فی مدرسة
التقوی کما قال الله تعالی واتقوا الله ویعلمکم الله فجعل العلم میراث التقوی وظهر ان العلوم
المتعارفة بحسب من غیر ذلک مبنیة علی شیء محض علی الترفعات العرفیة والریاسات
الجبلیة والترفع علی العباد والتبسط فی البلاد والاهتمام علی الشهرة بین الناس مع
غایة التقوی والاخلاص فیعلم من ذلک فضل علم الحقائق وسلوک طریق الآخرة
حیث لم ینکشف الا لذوی الالباب حقیقة هم الزاهدون فی الدنیا وبهذا قد

بعض الفقهاء اذا اوصی رجل بماله لاعقل الناس یصرف الی الزهاد لانهم اعقل الخلق
اگر صورت حکمت بودی اختلاف افراد در آن راه نبودی با اینکه به بداهت و وجدان ثابت
حضرات سالکان در مبانی حکما صورت علمی اختلاف شده است مثل مسئله اصالت وجود
و وحدت حقیقت او که به بداهت میرسد و تمام عقلا به قریب [illegible] دارد و مسئله
مسئله حدوث و قدم و معاد ابدان و غیر اینها اختلاف در بدیهیات و ضروریات علم صورت وجدت
از غیر راه ریاضت اگر به تواتر حاصل آید ظلمت و حجابات باشد حکایت گران [illegible]
معروف است که از ان راه حاصل نشد آنکه شمع [illegible] ادارت [illegible]
اختلاف کجا شود که در کف هر یک شمع بدی اختلاف از گفتن ان بیرون شد
چون صورت حکمت الی دنیا است غایت عزت و بینش اوقات در [illegible] حکمت و بینش خشم
قیامت [illegible] و پای آخرت [illegible] نشد [illegible] قدم و این عقل رو بنیاد شود خشم
غیب چون در حضور داشت که تفصیلش [illegible] فضول که دستار [illegible]
رسول بیچاره از خود رکنان کبر و سلطنت از فضلات شست و شوده و سیر
بر پای رسول الله غیب که از [illegible] شود و ان حق از [illegible] حق گریه ها
صورت حکمت اگر با سلامت نفس تحصیل شود در جمله استعداد [illegible] که اگر [illegible]
متابعت وارادت فایز گردد و در طلب علم آخرت برابر کبریت و انفس [illegible] در

بگردد لکن عبرتی تصنیف منز نبکات کردن و در افادهٔ این استعداد بهره از چندین سال
تحصیلی ممکن گردیده است لکن چون سبب عمدهٔ علم خبر عبارت است و اگر
اعتبار با خبر با اوامر فاسد و هواهای کاسد تحصیل شود شقاوت ابدیست و
باطل بود هر جا که حسد کردند آنان که با بزرگان بوجهل وار همسری نمودند یعنی
گرنه علوم عقلیه بودند و علم عالم را چون علم خویش بینند شقند همسری با انبیا
بر گشتند انبیا را مثل خود بینند شقند این نه نشنیدند که چون پرده از کار
بردارند کنند این علم مردار عالم را اگر در کار کوشش امر مجاز تو چو کنند
بعضی چون بسیار هر یک از دیگری معزز صادق زانکه زر دیگر نوزر علم حقیقت
اگر بجمله نو اینش که بیرون متابعت عالم واضح از او تحصیل شود بکوث
نقش خواهد بود که بر وزن بابه نقش وصف ارادت و تقلید عالم شیطانی است
و بروز نکوهشات و ظهور فضلات شیطان است کما قال الشیخ دل که فارغ شد
زعوان نگار گشت اسیر شیطانش شمار و این خیالات محال و این صور
فضلهٔ شیطان بود زان حجر قال صاحب الاسفار بعد ما تبحر بعلوم الابرار
واستنار قلبه بلمعات الاخبار واستقدم على تصنيع الغرف تلك الاسفار ولكن ان
اكثر المباحث المثبتة في الدفاتر المكتوبة في بطون الاوراق انما العائق

فيه

فيه مجرد الاشتباه والاحاطة بكنه ادلة الدراية والاتقان بحصول الشوق الى
الوصول الى الانكشاف وبانتقاش النفوس بنقوش المعقول والمنقول فان
مجرد ذلك ما لا يحصل به اطمينان القلب وسكون النفس وراحة البال وطيب المذاق
بل هي مما يبعد الطالب السالك عن سبيل المعرفة والوصول الى الاسرار ان كان
مقيدا بطريقة الابرار متصفا بصفات الاخيار ويعلم ان معرفة
وعلم المعاد وعلم طريق الاخرة ليست مما يدرك بالاعتقاد الذي تلقيه العامي
او التقليد وراثة وتلقفا فان المشغوف بالتقليد والجمود على الصورة لم ينفتح
له طريق الحقائق كما ينفتح للكرام الالهيين ولا يتمثل له ما ينكشف للعارفين
المستصغرين لعالم الصورة واللذات المحسوسة من معرفة خلاق الخلائق وحقيقة
الحقائق ولا ما هو طريق تحرير الكلام والمجادلة في تحسين المرام كما هو عادة المتكلم
وليس مجرد البحث والبحث كما هو دأب اهل النظر وغاية اصحاب المباحثة والفكر
فان جميعها ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج يده لم يكد يراها ومن لم
يجعل الله له نورا فما له من نور بل ذلك نوع يقين هو ثمرة نور يقذف في قلب
المؤمن بسبب اتصاله بعالم القدس والطهارة وخلوصه بالمجاهدة عن الجهل والاخلاق
الذميمة والاخلاد الى الارض والركون الى زخارف الاجسام وانه

لا تشتغلوا الله كثيرا اما ضيعت شطرا من عمرك في تتبع آراء المتفلسفة والمجادلين ٢٣
من اهل الكلام وتدقيقاتهم وتعلم جربزتهم في القول وتفننهم في البحث حتى تبين آخر
الامر بنور الايمان وتأييد الملك المنان ان قياسهم عقيم وصراطهم غير مستقيم
فالقينا زمام امرنا اليه تعالى والى رسوله النذير المنذر فكلما بلغنا منه تعالى آمنا
به وصدقناه ولم نحتل ان نحصل له وجها عقليا ومسلكا بحثيا قد اقتدينا به فيما امرنا به
وانتهينا عما نهى عنه حتى فتح الله على قلبنا ما فتح فافلح ببركة متابعته وانجح ولا تشتغل
بترهات عوام الصوفية من الجهلة ولا تركن الى اقاويل المتفلسفة جملة فانها فتنة
مضلة وللاقدام عن جادة الصواب مزلة وهم الذين اذا جاءتهم رسلهم بالبينات
فرحوا بما عندهم من العلم وحاق بهم ما كانوا به يستهزئون انتهى وشيخ بهاء الدين عليه الرحمة
در جمله اشعارش جملهٔ علوم صوریه را اندر مسوده پاره کند شد و بعضی این است
تو بغیر علم عشق از مهی سنگ استنجای شیطان میدهی شرم بادت زانکه
داری ای دغل سنگ استنجای شیطان در بغل لوح دل از فضلهٔ شیطان بشوی
ای مدرس درس عشقی هم بگوی چند ازین فقه و کلام بی اصول مغز را خالی کنی
ای بوالفضول دل منور کن بانوار جلی چند باشی کاسه لیس بوعلی ایها القوم
الذي في المدرسه كلما حصلتموه الوسوسه فاغسلوا یا قوم عن لوح الفؤاد

كل

كل علم ليس ينجي في المعاد ولما كان حصول العلم من غير اهله جهلا مركبا وباعثا
لظلمة النفس وباب كدارة بصيرة النفس دانسته و عقبا لا يمكن علاجها قال بعض العارفين
الخروج من الجهل جهل والخروج الى الجهل علم اي الخروج من الجهل البسيط الى
العلم الحصولي والنقوش النفسانية جهل مركب لا يمكن علاجه والخروج من هذا العلم
الى الجهل علم شست و شوی بده و لکن بخرابات خرام ناکرده تو این بر خراب الوده
پس چراغ علم بیا نور بر کشش بباید سینه را از آن پاک کرد علم از غیر اهل اموختن
مانع تحصیل علم شرعی و فقه نبوی و صافی پیر درست و صادق تاثیر نفوس
کامله و لوح است زیرا که نقاش بر صفحهٔ ساده نقش زند و کاتب بر کاغذ غیر مکتوب
نویسد و علم اخلاق که علم النفس و تهذیب الاخلاق نامند وان علمی است متعلق
بنفس انسانی و احوال و لوازمات و خصائص کیفیتی که از صفات ذمیمه پاک و بصفات
جمیله آراسته گردد منقسم مشتمل بتعلیم نفس و اطوار او از نزول و صعود و داخل اطوار
نفس است و لذات نبوت و سالک ارادت و انواع مکاشفات و کرامات
و احوال قیامت و سعادت و بعلم طریق تزکیه نفس و تطبیع گردانیدن از رذائل عقل و
و سلوک مبارات از آنها است حکم صورت در چشم چون کوران با عصا
بر کاه ان زنند و هر یک از قیاس خود صورت کنند و در ورطهٔ خیال افتادند

نتیجهٔ برهان جز حصول صورت در اذهان نیست و تحصیل صورت نفس ناطقه
از نفس خویش حاصل برهان ادراک کلیست و مطلوب ادراک نفس شخصی است
شخص با شرکت کی توان شناخت بلکه باید مشتبهات را دریافت من عرف نفسه
فقد عرف ربه هر که خود را شناخت خدا را شناخت نه هر که نفس کلی را دانست خدا را
و همچنین اعرف نفسک تعرف ربک اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه معرفت شناسائی
در جزئیات است نه در کلی اگر مشغول نفس خویش شوی توانی علم برهان را مانع بنیاد دادی
که از این نقوش باید ساده ای تا درک نفس خود نمائی صاحب برهان در مقام بیان
باید بیدار زمان تا به در شناسائی خود حیران و بیانک نفس می شنید زبان از زبان
و اذا رایتهم تعجبک اجسامهم وان یقولوا تسمع لقولهم کانهم خشب مسندة یحسبون
کل صیحة علیهم هم العدو و ظاهرش چون کور کافر جبل بالنفس قهر خدا عز و جل
از بهر دون طعنه زند بر بایزید و از در نفس شرم بیدار در بزید در طلب صبح وقت
برای الکرینش خواهی و خضر امام خویشرا بجوی تا دانش یابی بکمسکی ای بیخبر خویش لام
بکمه کم کن بر فن بر کار خویش چکنه با شبی تو دور از نفسی روز و شب بیاد او در کشتی
دور فرشتم که طریق تزکیهٔ نفس باشد اتباع مشائین را نبند که در نجات اخروی
تنها کافی و حاجت باعمال قلبی نیز ندارند و از عقل ناقص خویش برای تطلب برهان اقامه

نماید

نماید علاج امراض نفسانی را بعقل و نفس خود خواهند چنانکه گفته اند که هر یک از صفات
ردیه را بتکرار و مواظبت ضد آن باید رفع نمود تا نفس از او پاک شود و
ضدش ملکهٔ او گردد این نه اند که تا شخص علیل است هر چه کند علت افزاید و
هیچ علت از خود دفع نتواند در فرض دفع علتی علت دیگر مستحکم گردد که رای العلیل
علیل هر چه گیرد علتی علت شود کفر گیرد ملتی ملت شود تقلید مواظبت عملی
علی الحق نفس را و تشخیص رذائل بسیار حیله ای و نور شیخ بسیار مشکل زیرا که صفات عقلانی
و نفسانی منشعب بهانند و تا دو هر یک کار را بیخبر فی العلم و بهتانان الهی
و بر فرض تشخیص در معنی از عهدهٔ یک رذیله از خود نتوان در نمود و بر فرض دفعه
نمودن با اشتغال در رذیله بغیر او در نفس ممکن باید بجذبات شیخ اینکه شود ندانند
شود که پاک گردد و بغیر صیقل تو مقبل تیر این صنیع کج را با استفادت بسیار
که در هم شکند تقصیر اجنید بن ز اراس پنهان بهر سری که روا ری زهف باید
وارد بکرد تو بطه را رهزند و از زهران امان نیابی تا هلاک گردی نفس را
هفتصد سر هر سری از فرازش تا تحت الثری امان خواهی در پناه
شیخ آگاه گریز و ایمن بر خویش بر خاک پای او بر و خاصان گر زهر نفس دون گزند
نوش کن تریاق در شیخ و تیز نفس چون با شیخ بیند کام تو از بن دندان

شود بخود او رام تو و علم سیاسة المدن و تدبیر المنزل که از علم ذو شعبتین حکمت عملی افعال
عباد بر وجهی که موجب رشد بکس معاد و در اصطلاح باعتبار تفتیش نامند پس این علم
خاصه کسانی است که بوحی الهی معروف و بتهذیب ملکات موصوفند زیرا که افعال عباد اند
عالم کثرت که تجاوز نمی‌آرد و در ربط آنها بمعاد که عالم وحدت و ضد کثرت است در
نهایت اختفاست چنانکه معاد را هر عارفی ادراک نتواند کرد ربط افعال را بمعاد
نیز ادراک نتوانند کسی که بسته این ادراک همت کسی معاد هر کس شهود او باشد بجهه
خود عین معاد او باشد و اسرار هر یک را معاینه ببیند تا داند که کدام حرکت از راه
سر بمعاد رساند کدام از راه باز دارد که نمی‌تواند دید و نشنید مگر انبیاء
و اوصیاء ایشان علیهم السلام و دیگر از ابقاء تقلید ایشان راهی نیست کما قال علیه السلام
غربوا و شرقوا فانه لا یوجد العلم الا هیهنا و از اینجا ظاهر میشود سر نسخ شرایع و
سر نسخ در اخبار نبوی و ولوی و سر اختلاف اخبار چنانکه بجای خود آید و معلوم
میشود که حسن و قبح افعال که موجب ایصال و عدم ایصال بمعاد باشد عقل است
و عقل بشر از ادراک آن عاجز است و هیچکس از صاحبان عقول با اختلاف مذاهب
در این اختلاف نکرده‌اند سوای منکرین و صحابه که بعد از اعتماد به سنی تا عقلیه
ناچار حسن و قبح افعال را عقلی گفتند و برای و اجتهاد در پی استنباط تکلیف عباد
رفتند و ایضا معلوم میگردد که احتیاج بخلیفه از جانب خدای تعالی از آن جهت که مذکور شد

نه ازان

نه ازان جهت که ذکر کرده‌اند که خلق مدنی بالطبعند و از اجتماع اختلاف آید و کسی باید که رفع
اختلاف نماید و کسی باید ممتاز باشد بچیزی که ابنای نوع از آن عاجز باشند و با اعتراف
بر تری حکام رجوع نمایند تا نظام معاش در اجتماع اختلال نپذیرد زیرا که — اختلاف باد
انتظام نظام از سلاطین و حکام نیز آید بلکه چون اهتمام آنها بانتظام
دنیا و تعمیر ظاهر صورت بیشتر است انتفاع دنیوی از سیاسات آنها بیشتر است کما قال علیه السلام
انتم اعلم بدنیاکم منی و انا اعلم باخرتکم منکم چنانکه مشهور است از عدل طلبه و دول جابره
فصل بیست و سیم در بیان علمیکه راجع است بآخرت نقل فی الکافی عن ابی الحسن علیه السلام
انه قال دخل رسول الله صلی الله علیه و آله المسجد فاذا جماعة قد اطافوا برجل فقیل ما هذا فقیل
علامة فقال صلی الله علیه و آله و ما العلامة فقالوا اعلم الناس بانساب العرب و وقایعها
ایام الجاهلیة و الاشعار العربیة فقال النبی صلی الله علیه و آله ذلک علم لا یضر من جهله و لا ینفع من
علمه ثم قال النبی صلی الله علیه و آله انما العلم ثلثة آیة محکمة او فریضة عادلة او سنة قائمة و ما خلاهن
فهو فضل منحصر فرموده علم را در ثلثه که عقاید دینیه عقلیه باشد و اعمال قلبیه نفسیه
یقینیه و اعمال بدنیه شرعیه باشد و نفی فرموده اسم علم را از ما سوای این مراتب
و انها را فضل نامیده لکن این اسم علم باعتبار راه الطریق حقیقی چنانکه بیاید ان شاء الله
و بیان اعتبار نسبت علم و جهل بصفت تاریکی داده به آنکه علم از جمله صفات جمالیه

هو الحق و قائم بالذات و عین ذات الحق و ذات پر تعالی مرکب از شیء و شیئیت
چنانکه مرکبات مرکبند از ماهیت و وجود که جهت تعین و امتیاز از سایر موجودات است
و وجود که جهت تحقق و اشتراک با سایر موجودات است بلکه ذات حق تعالی حقیقت
صرف الحق است که تعبیر کرده اند بوجود بحت و هستی حقیقی است موصوف بوحدت حقیقی
حقیقیه نه هیچیک از وحدات معدوده ثابته نه وحدت اجتماعی مثل وحدت البیالی
که باجتماع نفس و بدن و قوای آن یکی وحدت یافته شد و وحدت عشره که باجتماع
کثرات اسم وحدت گرفته اند و نه وحدت اتصالی مثل وحدت خط و سطح و جسم و شعر
وحدت حلقهای سلسله که باتصال صناعی متحد گشته اند و نه وحدت عددی مثل
وحدت نقطه که فنای خط و عدم متعلق است و نه وحدت عددی که جزو کثرت است
و مایه اعداد است و نه وحدت شخصی که ثانی و مقابل او را باشد و نه وحدت صنفی
و نوعی و جنسی که صادق بر کثیرین است زیرا که کثرت را دران راه نیست نه کثرت
اجزاء بالفعل مثل اجزاء عشره و مثل اجزاء انسان و نه کثرت اجزاء بالقوه
مثل کثرت متصل واحد و نه کثرت اجزاء تحلیلیه مثل جنس و فصل و وجود و ماهیت
و نه کثرت محدود و حد و چون کثرت را دران راه نیست واجب بالذات است
زیرا که امکان و وجوب بالغیر مستلزم طریان عدم بالامکان است ع الامکان

طریان

طریان عدم مستلزم ترکیب از وجود و ماهیت یا القدریة یا الامکان الفقری
شیء بنفس و متعدد و این هم محال است و چون از ترکیب منزه بری است ثانی
و مقابل او را نیست زیرا که ثانی مستلزم ما به الاشتراک و ما به الامتیاز است و این
مستلزم ترکیب و ترکیب مستلزم امکان من حده فقد عده و من عده فقد
ثناه و من ثناه فقد جزاه و من جزاه فقد جهله و چون ثانی و مقابل ندارد هیچ
موجود از او خارج نخواهد بود که اگر وجود از آن خارج باشد ثانی و حد و ترکیب
دران راه یابد و چون وجود از آن خارج نیست پس صادق است که تمام
وجودات است بنحو اشرف و اعلا از آنچه کتاب صاحبان خیالی درآید
و من المعصوم علیه السلام فی جواب من قال الله اکبر من کل شیء و هل هناک شیء و
مراد این است که وجود حق تعالی در مقام علا جامع تمام وجودات ظلیه فعلیه است
که کمالات تمام وجودات فعلیه را دارا است که اگر یک وجود یا کمال یک وجود
فاقد باشد ناقص شده در مقام نازل الفعل مثل دارا تمام وجودات نازله
ظلیه است که اگر یک وجود از حیطه قدرت حق تعالی خارج باشد در فعل مثل ناقص باشد
و وحدت وجود در عین کثرت مراتب که اشراقیین از حکما و الهیین از عرفا
معتقدند اینست آنچه ملا صدرا با جهه قائل شده اند و معنی قول ایشان که بسیط

الحقیقة کل الاشیاء این است که بسیط الحقیقة فی مقامه العالی جامع لجمیع الوجودات
بنحو اشرف من الوجودات الظلیة وفی المقام النازل جامع لجمیع الوجودات
بفعله یعنی له وجود خارجی من فعله و نعم ما قیل ای خدای بی نهایت جز تو کیست
چون تو بی حد و غایت جز تو کیست هیچ چیز از بی نهایت لنگی چون
برون نامد کجا ماند یکی و چون حق ذات تعالی که وجود عینی است شائبه ترکیب
ماهیت و هستی معین واقع است و واقع نیز این نشاید که انقلاب لازم اید
پس ذات مجهول الکنه ماند و بعلم حصولی معلوم نگردد و چون محیط بر کلست
و احاطه و اتحاد ممکن نیست بعلم حضوری مشهود غیر نگردد زیرا که احاطه و
و اتحاد فرع غیریت و اثنینیت است و غیر و نا از او راست و هر صنفی کرد در
وجهی مشهود گردد که از اتصاف وجود بضعف نقص و ترکیب حقیقت
وجود لازم آید حقیقت شان موصوف خواهد بود و صفت عین ذات
حق تعالی خواهد بود نه غیر تا ترکیب و تکثیر لازم نیاید مثل علم و حیات و سمع
و بصر و غیر اینها زیرا که اگر حقیقت وجود با این صفت نباشد لازم اید وجود
با نقص ان صفت که خلاف فرض است یا واجب لعین ان صفت بالذات
با متصف شدن بمراتب دیگر که منافی توحید است یا کامل تر بودن معلول از علت

از حیثیت

از حیثیت معلولیت و این خلاف فرض حیثیت معلولیت است پس انچه وجود دارد
وجهی است حقیقت حق تعالی از اراداتش بنحو عینیت بنحو غیریت و بنحو هویت
که مقتضای فاعلیت است و کثرتی که در دار وجود مشهود است منافاة با وحدت
و احدیت حقیقت وجود ندارد بلکه مؤکد احدیت محقق است و احاطه حقیقت
زیرا که کثرات نحوه وجود از تجلیات حق و تنزلات فی صقع کاینات
نازله وجود است و اگر یک مرتبه از مراتب نازله فاقد نگردد وجود حق تعالی تجلی
نموده بر این مرتبه لازم اید که حق تعالی با این مرتبه و تحدید مستلزم ترکیب و
ترکیب منافی وحدت و احدیت است و کثرت تعینات و ماهیات از کثرت تنزلات
ناشی است و اعتبارات است کاقیل منبسط کرد بحر قلزم عشق صد هزاران
حباب پیدا شد زیرا که ضعف لازمه تنزل و معلولیت است و هر چه بعد معلول
بیشتر ضعف بیشتر خواهد بود و هر چه ضعف بیشتر گردد اعتبارات و تعینات بیشتر
هر مرتبه از وجود اسمی دارد که حفظ مراتب نکنی زندیقی زیرا که ماهیات از
مراتب وجود منتزع میشوند و اسماء الهی را وجود دانند تحقق و عینیت ندارند
ان هی الا اسماء سمیتموها انتم و اباؤکم و چون حقیقت بشرط لا غیب
مطلق و مجهول الکنه و اسم اشاره لنفسه بی چهره معشوقیت مقتضی

سعودیست و جلوه گر آمد که احببت ان اعرف تجلی بجمال خود بر خود فرمود عالم
واحدیت و کثرت اسماء و صفات جلوه گر گشت که هو الملک القدوس السلام
المؤمن الی الخ اسم الفعل خود تجلی نمود در مرتبه شئونات که بمقام سعودیست کلمه کن و نفس
الرحمن و صبح ازل و حقیقت محمدی و مقام تدلی و حق مخلوق به و غیر ذلک نامند
ظاهر گشت الفعل خیر بر ممکنات تجلی فرمود آغاز خلقت شد عالم عقول که
مجردات صرفه و امر الهی و صافات صفا و تمام لا یستطرون و هم بامره یعملون
ابداع کرد به که فرمود که اول ما خلق الله العقل و سبب بهیاکل توحید گشت که بلوح عا
هیاکل التوحید اشاره و اینجا سوابیت آمد و ابتدای عالم شد چون سوابیت
و تعین ماهیت در نهایت ضعف و استهلاک بود و موجود بوجود الله و واجب بوجوب
الله گشتند نه بایجاب الله و ایجاد الله از تنزل عقول و تجلی حق تعالی بر مرتبه عقول
نفوس کلیه که مدبرات امرند پیدا گشت تجلی دیگر فرمود ملائکه رکع و سجد
که اهل نظر نفوس منطبعه فلکیه گویند و بر تمام افلاک احاطه دارند کما ورد فی الخبر
ما فیها موضع قدم الا و فیه راکع او ساجد وجود گرفت تنزل فرمود عالم طبع
که در نهایت سعی آمد بجهت و حکم وجه وحدت مغلوب و حکم عدم و کثرت غالب
ظهور یافت در این مرتبه تجلیات حق تعالی در سلسله نزول بانتها رسید آغاز صعود

و عود نمود از تجلیات عوالی و تجرد مواد و موالید تولد یافت تا مجموعه
عالمین که حضرت آدم علیه السلام باشد رسید مجمع البحرین حادث و قدیم گردید و
تمام تعینات عوالم را در ضمن دید خلقت کرامت و علم آدم الاسماء کلها پوشید
پس از قطب بر آمد مجددا تا مقام تدلی آمد با صفت خفی هویت از قید امکان
بکلی رست قلم اینجا رسید و سر بشکست و مثل زده اند حقیقت را در رسم عوالم
تجلیات خفی لشعله جواله در رسم دائره خیالیه و نقطه سیاله در رسم دائره
توحید علمیه در رسم مراتب اعداد که هیچیک از کثرات سوای شعله و نقطه
و وحدت نیست کثرات اعتباریست که خیال از انتزاع حرکات هر یک انتزاع میکند
و هر یکرا باسمی میخوانند و توحید که نصب العین اهل الله است که ارسال رسل و انزال
کتب و تشریع شرایع و شفقت انبیا از برای آن است بر این است که تمام مجاهدات
و ریاضات سالک از برای این است که آنچه عیان است بیان شود و نعم ما قیل حق
جان جهان است و جهان جمله بدن اصناف ملائکه قوای این تن افلاک
و عناصر و موالید و اعضا توحید همین است و دگر اینهمه فن و وحدت وجه که
نسبت بکثرت ما بین و حقائق ربانیه میگفتند این است که منافاة با هیچیک از
اوضاع ندارد زیرا که واجب و ممکن و خالق و مخلوق و معبود و عابد و

اوضاع شرعیه را ما در مقام خفا برقرار و حقیقت وجهی در عین وحدت منقبض
کثرت است نه رافع آن تو یک چیزی و اصدهزار دیدی از خویش اگر شمار
نداری چون وحدت در عین کثرت است با وجود اتحاد و نفی اوضاع شرعیه که
در بادی نظر منظور آید از آن منتفی است بلکه عقاید دینیه و قواعد اوضاع شرعیه
معجزات و کرامات نبویه و ولویه به وضع این کوار توحید صحیح بنا یابد و چون وجهی صفات
تجلیات و مراتب حقیقت وجهی است هر مرتبه که تجلی فرمود بتمام صفات وجهی
تجلی نمود زیرا که صفات عین ذات اند تجلی ذات تجلی صفات را لازم داشت
و در مراتب قریبه صفات نمایان‌تر و در مراتب بعیده مخفی‌تر گردیده نه که عقول
و نفوس کلیه حیوة و علم و قدرت و محبت و عشق و اراده و غیرها آمده بود چون
بعالم طبع رسید چنانکه حکم وجه مغلوب است حکم صفات وجهی نیز مغلوب گردید
کیفیتی که صفات را از بعض مراتب طبع سلب نموده‌اند و بصفات عدم که ضد
صفات وجهی‌اند موصوف ساخته‌اند چون جمادات و نباتات که حیوة و علم و شعور
و اراده و قدرت را از آنها سلب نموده و باضداد آنها که بیجانی و بیشعوری باشد
موصوف نموده‌اند این سلب و اتصاف باضداد از باب غلبه حکم کثرت و عدم است
از باب نبودن صفات وجهی در این مراتب زیرا که صفات انفکاک از وجهی

ندارند که انفکاک شیء از نفس لازم آید ان من شیء الا یسبح بحمده اشعار دارد به بودن
صفات در جمیع مراتب چون خورشید علم که از جمله صفات عین ذات است در عالم طبع
غروب نمود بحکم اختفاء وجهی مختفی گشت تا از شرق الذوات انسان بحکم علمه البیان
طلوع یافت اسم علم گرفت و چون ظهور این صفت در صعوبت مستعد طالب از دیاد
از اراضی طبیعت رجوع یافت بسیر رجالی مستفیضه شغل و طلب تعلم و تعلیم افشا نمایند
پس چون متعلم از عالم وقت علم آموزد که طالب مطلوب خویش گردد این علم را اصول دین
و عقاید دینیه و آیه محکمه خوانند آیه نامیده‌اند زیرا که هر یک از عقاید مرات جمال و
آئینه صفات و افعال حق باشند که حرکت سوی مرتبه وجهی مختفی کنند که تشابه
متحیر از ان راه نیاید شد زیرا که متشابه از احکام متعال است و عقلا اینجا اگر هیچ یا شد
یقین بباشد و نسخ از اختلاف کائنات و تفاوت احوال است و چون معلوم اینجا
از احکام واز اختلاف [illegible] وار تفاوت احوال خالی از اختلاف و نسخ در علم نباشد
اگرچه شدید و ضعیف توانند باشد بلکه اشتداد را لازم دارد چرا که این علم طلب آرد
و طالب چون بجد رفیق رود هر گامی حجابی از کرید و در تفتیش افزاید تا جائی که حجاب
نماند وجه صفات حجاب نماند بلکه خفا عین صفات گردد تا بیکمال ظهور
علم الیقین ترون الجحیم این علم بحکم در آن الی مبین که او نیز در بستان

یقین علم چو باران یقین باشد بران · وان یقین چون بارد دیدست و عیان
پس در امر سلوک مقابه بست که بجز علم حصولی نتوان بود چون بجد ارادت
خود را استابت نمود عنایت شیخ در تصفیه علم حصولی که حجاب و اینه ایست برآید
و در اثنا از آن زنگی زداید که چهره مطلوب بنوعی تجلی نماید تا بجائی که حجاب آینه نماند
وشاهد غیب بی حجاب جلوه ظهور نماید و این شعر بزبان آرد ازان که نه خدا آگه بود دار
هر دو عالم را تماشا خدای ذکر بهشت این اشارات با نواع تجلیات ذات اند عنکبوتان
مگس قید همی کنند عارفان هر دو جهان صید کنند و هرگاه متعلم در پیش تلقین شیخ
اعمالی اموزد که در پی تربیت قلب و قطع توجه او از نفس و در رسد و اصلاح و دفع
رذائل او را باید این علم را علم الاخلاق و علم طریقت و فریضه عادله نامند و علم
طریقت کفی باشد که متعلق است بطریقه تصفیه و در نفس نامند که فرض عین است
بر هر مکلف طلب نمودن و عمل نمودن که هیچ عذر در ان مقبول نیست و با بودن آن
هیچ عمل مردود نیست و بدون آن هیچ عمل مقبول نیست زیراکه چون احدی از
صاحبان فتوت و وارثان علم نبوت بنا کرد و عیوب نفس و تمیز دهد میان
حکومت عقل و نفس و ملک و شیطان و رحمانی و خطرات نفسانی و ملکی و تواند در مقام
مجاهده با نفس برآید و ملک به او را از ضعف دفع نماید اگر نه خطران ابد باید

و در دوزخ طبع سرمدی مانند بلا له توصیف فرموده که عبارت است از توسط اخلاق و نفس است
بین افراط و تفریط و صاحب شریعت متوسط کرد بین یهود و نصاری که غیر المغضوب علیهم
ولا الضالین و بر جاده وسط طریق آمده که اهدنا الصراط المستقیم و قال النبی صلعم
کونوا النمرقة الوسطی یلحق بکم التالی و یرجع الیکم الغالی بدانکه اهتمام علما
بالله در تعلیم متعلمین و ارشاد سالکین بعلوم و آداب قلبیه است زیراکه عقاید
دینیه چنانکه گذشت آینه ذات و صفات حق اند و اعمال آینه را به جلا و نظافت تصفیه
تحسین نمودن چنانکه متفلسفه از ایمان رفته اند و هیچ یک را آینه عقاید حق صورت
غیبی نیافتند بلکه هر یک سنگی بدست آن خود آینه ساختند و صورت مخلوقات را
در ان آینه انعکاس یافتند و صورت صفات حق ندیدند و نه شناختند که در وجود
البهم و آینه خود را جلا دادند آینه حق نادیده شدند و پشت از مقصود در طلب مقصود
گردیدند و هر کوشش از مقصد دور تر گردیدند آینه عقاید صاف باید از استظهار
اخذ نمودن که بقدر ارادت و صحت و سقم و میزان نور چشم با قرب و بعد از دیدار
پیش او نگون شد تا آینه مناسب تر اعطا فرماید که در ان آینه صورت مطلوب
نماید و سالک را حاجت بکوشش در ان نباشد آنچه سالک را لکن را باید جلا دادن
و دفع زنگ کدورت با فعال شرعیه و اعمال قلبیه و اذکار الهیه که بتصفیه

بیرون عالم وقت اخضر نماید و در سلک امثال برآید تا با متن آل بها عیوب و تعلقات
نفس که هر یک حجاب دیگر مطلوبند دیده شوند و به ستر یاد حق مرشد شیخ با سانی
بر داشته شوند تا با یسار صادق دیده مطلوب در فنا به سوی او حاصل گردد و در شعاع سالکرا
بعیر احوال قلب در طریق حرام بوده اند و آداب شرعیه و نوامیس نبویه اگر چه اهتمام
بآنها بسیار است لکن چون سالک مبتدی هر دو از باب تحصیل تقلید قدر حاجت که
هر بهر منزل باشد بنحو تقلید تقلیب فرا نماید تا ایشان را از رهبر دامن جامع دهند نگاه
که از اصلاح قلب فارغ شدند و با مداخله نفس اصلاح غیر توانند پس بعکس
بتحصیل بنحو تفصیلی شغلی سازند و با صلاح و نشوای غیر مأمور باشند و علمای
متون عرفا و کاملین در فقهاء و اهلیین را از این باب است که آنچه فرض عین است
گذاشته اند در سلوک تحصیل آنچه فرض کفایه است بر آمده با آنکه فرض عین مقدم است
و چون سالک از حیثیت صعود علی آسمونند که عملی ان ریزه باشند این علما علم شریعت
و سنت قائمه نامند شریعت که بیند الله شرع لکم جمیع الادمه و سنت نامند اتفاق
جمع من الناس علیه لذی اشته من الطریقه و السیرة المحموده التی یتفق جمع من الناس
علیه و نقل عن رسول الله صلعم سنتان سنه فی فریضه الاخذ بها هدی و ترکها ضلاله
و سنه فی غیر فریضه الاخذ بها فضیلة و ترکها الی غیر خطیئة تمامه موضوع فی مسائله

ازجهه

ازجهه استعفاست ان از حیثیت رسانیدن ببدن و مقصد بخلاف سنتی که از
شارع الهی بنا شد که انها الابد مینمایند از اتصاف بسوی مطلوب و بعد عنت موسوم شد
و این سه مرتبه از علم که بحسب مرتبه از انسان است که روحانی و نفسانی و جسمانی است
صرفه و برزخ بین الطرفین باشد چون در سلوک صعود نافع بلکه نا چار است
سر تعلم گردید زیرا که معلوم شد که این صفت جمیع احکام صعود بعد از عقد
اضعفا و عالم طبع ظاهر گشت سر تعلم شد که حیثیت صعود را اطلاق اسم علم
ماخوذ بوده ما سوای اینها است که از حیثیت صعود خالی باشد هر چه باشد فضل است
که زیادتست غیر محتاج الیه که بار دوش و طرحش لازم است سیقه خود را
بر و صد چاک کن هر از این الفه کهها پاک کن و باید دانسته شود که موجود
منقسم میشود بموجود علمی یعنی خارج الذهن که از خاصه آن دران وجود است
مرتب میشود و بموجود ذهنی که موجود ظلی نیز گویند که از خاصه آن بران مترتب
نمیشود و نیز اصطلاح حکما و منطقیین علم می نامند چه تصور باشد چه تصدیق
مطابق باشد یا غیر مطابق ظنی باشد یا وهمی یا قطعی تقلیدی باشد یا تحقیقی
زیرا که در اصطلاح حکماء معنی علم ما به انکشاف الشیء است و صور ذهنیه تمام ما
خارج داشته شوند با نها منکشف میشود و باین اعتبار علم را منقسم میکنند بتصور

وتصدیق اعم است از وهم وشک وظن وتعیین تقلیدی وغیر تقلیدی و باین معنی تمام ٣٣
علوم وصناعات استدلالیه را علم می‌نامند و اسم علم بر صاحبان اینها اطلاق
میکنند چنانکه در اخبار علما سود علما به الحق والحق وبر صاحبان ظنون و
تقلید عالم اطلاق شده الحق و باین دو معنی است که صحیح است توصیف شخص
بعلم وسلب علم ازان کما قال تعالی ولقد علموا لمن اشتراه ماله فی الآخرة من خلاق
ولبئس ما شروا به انفسهم لو کانوا یعلمون اثبت العلم اولا باعتبار معناه المذکور ثانیا
ونفاه ثانیا باعتبار معناه المزبور اولا و مشترکند اهل این معنی در عرف صاحبان
صناعات البحث وگاهی علم اطلاق میکنند و مطلق تصدیق راجح خواهند چه ظن وچه
یقین با قسامها وگاهی اطلاق کنند و تصدیق مقابل ظن خواهند و این معنی در
میان اهل لغت اکثر الاستعمال است و باین معنی مقابل معرفت است زیراکه معرفت
در تصورات بنحو جزئی وگاهی تخصیص میدهند علم را به ادراک کلی و باین معنی نیز مقابل معرفت است

فصل چهارم در وجوب طلب العلم و اقتضاء الاستعداد و عدم وقوف
حتی ینتهی الی مبدئه بدانکه صفات وجود تابعه او چنانکه در نزول بهر مرتبه که
رسید اقتضاء و زمی قابلیت و تنزل کردن را بمرتبه دیگر تا رسید باخر مراتب
عالم امکان که هیولای اولی باشد و در این مرتبه قابلیت تمام رسید زیراکه

باقیاً ثانیاً

باقیاً ثانیاً از وجهی مگر قوه صرفه و قابلیت اقتضاء و قابلیت هیچ نحو من الوجوه متصف
نیست مگر از فعلیت و ترقی نمودن را بسوی مراتب عالیه و در هر مرتبه اقتضای
ترقی کردن و کمالات مرتبه عالیه را چنانکه در مراتب نباتات و حیوان [illegible] و قابلیت
نطفه از مرتبه جمادیت بسوی انسان مشهود است لکن هیچیک از موجودات قوه
سیر جمیع مراتب نداده اند بلکه وجهها انما محمد [illegible] از صدف وجود [illegible] گوهر نایاب
سوای انسان که جوهر گران بها و دریگانه بسیاری که در خزانه الهی [illegible] است
با و تسلیم نمودن کما قال تعالی انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین
ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان و تعبیر فیه آسمان بار امانت نتوانست
کشید قرعه فال بنام من دیوانه زدند و قال الآخر نه فلک راست مسلم نه ملک را
حاصل آنکه در سر [illegible] آدم از او رست [illegible] از این لطیفه از جهت [illegible]
استعداد الشوق و درد تعبیر کنند و از جهت [illegible] کمالات [illegible]
و عشق تعبیر کنند کما قیل زان عشق از همه آفاق به [illegible]
به [illegible] عشق [illegible] در [illegible]
و چون این جوهر [illegible] را بانسان عطا فرمودند تکلیف سیر تمام مراتب
او را [illegible] مقرر فرمودند که تا

صدقه خود را رسانند و با وصاف الهیه موصوف نگردد در هیچ مقام قرار دارام
نگیرد و لکن چون در مرتبه بلوغ که وجه لطیف عاقلیت و مختاریت ظهور نماید
دواعی نفسانی و شیطانی بسیار پیش شوند و راه زنان داخلی و خارجی راه را بر مبتدیان بندند
و فطرت اصلیه و جهتی که سیر در راه مستقیم انسانی است پوشیده و مختفی میگردد و مقتضی دواعی
سلم که اشتداد در طریق معلا باشد مغلوب میشود ناچار محتاج میگردد با عوان خارجی
و داخلی که تواند با راهزنان داخلی و خارجی برابری نماید لهذا لطف حق تعالی مقتضی
شد که مقرر گردد که رسولی داخلی است با عانت فرستد و راه نمایان مبعوث فرماید
و ایشان را بعون خلق و اعانت ایشان مامور نماید و تکلیف فرماید خلق را
بمتابعت و قبول دعوت ایشان کما قال تعالی ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة
وجادلهم بالتی هی احسن و قال جل شانه اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی
الامر منکم و قال تعالی و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا پس کسی که قبول
دعوت نبی و پیروی راه متابعت کند بسعادت ارشاد ایشان هدایت یابد
و بسوی اصل خویش رجوع و در کشف سر و حقیقت را که آغاز کرده است یافت
به امان آن گرداند علم را از نقص و ذات از آفت و فراغت از [illegible] منحرف
ساخت و آخر کار بهلاکت انجامد بلکه مهلک غیر گردد چنانکه چنین اگر از صعود

اولی

طریق انسانی منحرف گردد البته فاسد شود و در هر آن سه سازد پس بر هر کس واجب است
که رسول باطنی را میزان معرفت رسول خارجی قرار دهد و در هر جا نشانهای پایه در
پای آن نشان برابر نماید و هر چند در کشش خودها و قطع کردن دریا باشد و خود را بر دامان
متابعت آن زند و نقطه که بنای ما بر راههای منحرفه و جاده مستقیمه است نمود او
تحصیل نماید تا با هر نفر راهزنان از راه نمانند کما قال تعالی و لولا نفر من کل فرقة طائفة
منهم لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم [illegible]
این شریفه که واجب است [illegible] بوجوب کفایه بر [illegible] نمودن بر طلب [illegible] علم
و [illegible] بالتزام [illegible] در ضایر بسیار تفسیر و [illegible] و واجب
علی [illegible] و تمکین و امداد و اعانت [illegible] احتیاجا
نقطه که کار دانشوری [illegible] بعلوم افزون قرار داد و کار دانشوری [illegible]
فی الجمله از آن [illegible] و در بینش طریق نفسانی و شیطانی [illegible]
حاصل کرده باشد که غیر را تواند دانش و بینش بخشد به مهلکات نفسانی انداز محقق
گردد زیرا که معنی ساختن نقطه را باید از این [illegible] و وجه آنست که انداز
بمحض [illegible] بدون این بینش صورت نگیرد چنانچه از وعاظ و قصاص [illegible]
که تمام عمر در آن از قول [illegible] گوشند و چون خود از دانش ربانی و بینش عقلانی

بی بهره اند و بکرار ازان اندار بهره نمی بخشد بلکه این اندار حرام و در صاحبش محض تمام
و حسرت مدام خواهد بود کما قال تعالی أتأمرون الناس بالبر وتنسون أنفسكم وأنتم تتلون
الكتاب و كما نقل عن الصادق ع فی مصباح الشريعة انه قال من لم ينسلخ من هواجسه و لم
يتخلص من آفات نفسه و شهواتها ولم يهزم الشيطان ولم يدخل في كنف الله و امان
عصمته لا يصلح للأمر بالمعروف والنهي عن المنكر لأنه اذا لم يكن بهذه الصفة فكلما اظهر
يكون حجة عليه و لا ينتفع الناس به و معلوم ان الاشرار ليس اهل الامر بالمعروف والنهی
عن المنكر و بالجمله وجوب هدایت خلائق بسوی صاحب علم و اخذ نمودن علم که باعث
ترک کردن شوق از عالم طبع از اسباب استعداد [illegible] شوق و قال رسول الله صلعم طلب العلم فریضة
على كل مسلم و مسلمة الا و ان الله يحب بغاة العلم باین مضمون با اندک تغییری در لفظ
اخبار نبوی و ولوی بسیار است و هرکس از مجتهد و اخباری و مفسر و متکلم و متصوفه و متفقه
تخصیص داده اند علم مفرد خود را بغض خوی و حق عدم اختصاص است بلکه مراد مراتب
ثلثه مذکوره است که در حدیث سابق تفسیر نموده اند و مقصود حدیث شریف آنکه هر کس
داخل دایره اسلام شد بر او واجب است طلب نمودن علم و فرا گرفتن اصول و تحصیل
عقاید یقینیه دینیه و اداب قلبیه و احکام شرعیه کردن تا صحیح شود اسلام و نور
ایمان در دلش گردد و بیرون ازین اسلام بهره نخواهد داشت مگر حفظ خون

و مال و عرض و قسط غنائم کما نقل عن ابی عبدالله ع ان الاسلام یحقن به الدم و
یؤدی به الامانة و یستحل به الفروج والثواب على الایمان و از تخصیص بعضی علم سابقا و تعلیق
محبت خدا بر آن استفاده میشود که مراد طلب نمودن بارادت فی اتباع است کما فی قوله تعالی
ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله که محبت را نتیجه متابعت قرار داده و تعلیق
بمن ایه و حدیث مقتضی آنست که نباشد طلب علم مگر این متابعت و ارادت و رهایی
از ظلمات طبیعت و کثرت و متخلق شدن باخلاق نبوت و ولایت و در این بعضی از روایات
تعلیق محبت نیز در تحصیل [illegible] شرافت و نقل شده از مولای العالمین امیرالمؤمنین ع ایها الناس
اعلموا ان کمال الدین طلب العلم و العمل به الا و ان طلب العلم اوجب علیکم من طلب المال ان المال
مقسوم مضمون لکم قد قسمه عادل بینکم و ضمنه و سیفی لکم والعلم مخزون عند الله و قد امرتم بطلبه
من اهله فاطلبوه حدیث شریف اشعار دارد بافتراق علم و عمل و وجوب طلب و اغتنام
داشتن از طلب مال و دنیا بجهة قسمت [illegible] و ضمانت قادر و فاکننده و محفوظ بودن علم نزد
اهل علم که واجب است طلب علم از اهل و وارثان انبیا نه از صحف و دفاتر و نه از مدعیان
بر نشان خاطر و نقل شده از علی بن الحسین ع انه قال لو یعلم الناس ما فی طلب العلم لطلبوه
ولو بسفک المهج و خوض اللجج ان الله تبارک و تعالی اوحی الی دانیال ان امقت عبیدی
الی الجاهل المستخف بحق اهل العلم التارک للاقتداء بهم و ان احب عبیدی الی التقی الطالب

لثواب الجزیل اللازم للعلماء و اتباع المحققین القائلین عن الکمال به آنکه هر موجودی را کمالی و غایت
خاصه ایست که حق تعالی شانه در وجود او موجبه بسوی آن غایت را ودیعه گذاشته است
تا محرک شوق او موجبه او در حرکت جوهری و سیر صعودی بسوی آن غایت که کمال وجود او است و جهته هو مولیها
بلکه سبب ایست هر ذره را رقاص گشته هر ذره را تا بمقصد خاص رساند کما قال تعالی لایعلمون
دوانه کلمنها لا تعلمون و هرگاه آن موجود بغایت خاصه خود رسد وجود او بعث و بی
فایده باشد چنانکه از شجر غرض ثمر و میوه لذیذ و حصول ثمر لکن قطع شجر کنند و هم اصله هر شی
و غایات او تمام موجودات صعودی کمالات خاصه ایشانست و غایات نوع انسان حب
نوع اشرف است که انسان باشد و غایت انسان رسیدن بعالم غیب و موصوف شدن باوصاف
ربوبیت کما قال تعالی خلق لکم ما فی الارض جمیعا و فی القدسی یا ابن آدم خلقت الاشیاء لاجلک
و خلقتک لاجلی و فی ایضا عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی انی اقول للشیء کن فیکون
انت تقول للشیء کن فیکون و از این سبیل که سیر دهنده موجودات است بسوی غایات انها
تعبیر نموده اند بمحبت خدا و ولایت ائمه اولیاء و الحوافی استقامت سیر را بقضای الهی
و ورود ولایت تعبیر کرده اند چنانچه از ائمه هدی ع در باب الحضرت شوهای و ابهار تنخ و شور
و سهوات ناگوار مانور است که ولایت ما را ضمن نکرده اند پس هر موجودی که
از طریقه سیر خود منحرف شود مبغوض حق تعالی باشد و اخر سیر او فساد و هلاکت انجامد و چون

غایت سیر انسان ملک ربوبیت است پس هرگاه بتعلیم معلم الهی بر صراط مستقیم انسانی سیر نموده
و نفس و بغض را در این راه در یافت و عقد و روح را قبله خود ساخت محبت خدائی و سلطنت
سرمدی گردد و لذت و بهجت او را حاصل گردد که لا عین رأت و لا اذن سمعت و هرگاه
از جاده انسانی منحرف شود و بر طریق بهیمی و سبعی و شیطانی سیر نماید سخط خدائی
و هلاکت ابدی و عذاب مخلد یابد پس صادق است که انسان هرگاه غایت علم ابدانه
و هلاکت ترک از العهد خود را در طلب علم مهالکات انی اند که از هلاکت خود را
رهانده و صحیح است که جاهل که توطن در لذات نفسانی نماید مبغوض خدا و هرگاه دشمن و استخفاف
با اهل علم نماید شده مبغضا باشد و چون از طریق نفسانی خود را حفظ نماید که تقوی در ان
عبارت از آن است و در طلب غایت خود برآید که اوست تولد و باعث قوم اب حبیب محبوب
حق گردد و چون در پی اتمام طلب برآید بانچه لازمه اتمام است که علم دانش و بیرونی
راهنمایان است نشد قصبا کرده و در اخر حدیث شریف الحنا است بادار سلوک
فرموده زیراکه شیخ سالک باید دارای علم و حلم و حکمت باشد که سینه او مخزن علوم الهی
باشد و بقوه حلم که بردباری و اراهی در طریق محبت سیر نماید از الملحه نموده باشد که بیاطن
دیو نفس و طبیعت ان صورتها دیو سیرت از راه گشته و از سیر و وقوف نمانده باشد
و کمال قوه نظر و عمر انحیسی نموده که بیشتر که در جادون تصرف نموده اند باید که حکمت عبارت

از آن است که سالک باید پیوسته آیینهٔ نفس خود را جلا داده مقابل باطن شیخ بدارد تا عکس
علوم شیخ در آن تابد و شیخ خود نیز او در سلوک طریق چون پیر نماید که هر گاه از سیر بماند و از او
نگردد پیرو پیغمبران ره سپر طعنهٔ صنعا آمد هم بار شهر الهی خداوندان که ره طی کرده اند
کوشش و اینک سالکان گم کرده اند و باید سالک مبتدی هیچ خود سر را از خود بجز و جهت
که خود بینی و خود نمائی او را از راه بر دارد تا بمقتضی تصرف شیخ تواند تا باید و از شیخ نهی ناید
کاهی زبس نشستم جناب تو تو گشتم پای تا سر من تو آنکه خود خورده زخم آهسته
و تمام مراتبیکه علمای اعلام رضوان الله علیهم در آداب سلوک تعلیم مریدین نموده اند و از جمله
آنچه در کتب نوشته اند باین سه مرتبه راجع است و عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال من سلک طریقا یطلب
فیه علما سلک الله به طریقا الی الجنة وان الملائکة لتضع اجنحتها لطالب العلم رضا به وانه یستغفر
لطالب العلم من فی السماء ومن فی الارض حتی الحوت فی البحر وفضل العالم علی العابد کفضل القمر علی
سایر النجوم لیلة البدر وان العلماء ورثة الانبیاء ان الانبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما
ولکن ورثوا العلم فمن اخذ منه اخذ بحظ وافر و اخبار در وجوب طلب علم و فضیلت و ثواب طالبان
بسیار است و تفصیل نقل نشده و فی الحقیقة کفایة لمن یتفطن عن اکثر لکن باید دانسته شود که طالبان
علم بسیارند چنانکه کثرت کم نفوس مفطورند بر طلب دانائی و ادراک دقایق لکن کمی از ایشانکه
از طلب علم بهره بردارند و بثواب الهی فایز شوند نه بسیار کنند زیرا که اغلب طلب ایشان معروف در منافع

دنیوی الحب

دنیوی و جاه است آنهایی که علوم الحقه و آنها که در پی صنایع رفته اند اغلب همت ایشان مقصور است بر فنون
ادبیه و کمالات صوریه غیر نافعه در دین و آنها که در طلب علوم دینیه سیر نموده اغلب باغراض دنیوی
و هواهای نفسانی و شیطانی طلب مینمایند و عاقبت یتشبعون و باصطلاح جاهلیت یتقعقعون و یا خواهم
یدعون فی الفنون و یجهلون من الانجیلون و هولاء اشد من ضعفاء شیعة آل محمد حیث
زیرا علی اصحاب الحسین بن علی لذات حیث زینه سلبوا هم الحیوة الصوریه المجازیه و هولاء سلبوهم
الحیوة المعنویة الحقیقیه و بعضیکه باخلوص نیت در طلب علم دین سیر نموده اغلب در اوایل طریق
تحصیل علم را انها شبیه نموده و در اثنا فی سفسطه یا متصوفه یا هم عقیدیه یا قلندریه ازراه
و مانند آن لکن این طایفه اگر در خلوص نیت و صفای طینت باقی باشند و با خشلد طایفه طوایف
لعقاید فاسده و اغراض کاسده استبداد نکردند شاید از اغراض اعتقاد نیت خود که جاذب
توفیق الهیست بصحبت ما کردند و نگاه باید و تضییع که دانا کردند که علم در زوایای محفوظ است
داهی میل کسی است که با جانا سابقین در مطالعه و تفهیم باید چنین لزوم طلب را باید و اراده
پیروی نمایند شیاطین انس و جن پر اهزنی را بیند و بهر حیله که توانند از راه بازدارند که
در این راه دست و پای شیاطین بسته گردد و دست تصرف ایشان کوتاه شود توجه عزم دین
کنی با اجتهاد دیو بانگ برزند انها را که مرو زیرا سو بینیدش هی غور که اسیر در نجد
در دنیی شوی تو زبیم بانگ الناس دیو لعین و اگر نه در ضلالت لا یقینی آنکس که از طعنه

طعنه زنندگان نباید شد و براهین این راه زبان سر از طلب نپیچد از طلب علم رنجور دل نگردد
و بثواب آن فایز شود و این طایفه بسیار کمند قبیل من هم و قبیل من عبارات مذکوره نقل عن ۳۷
ابی عبد الله علیه السلام انه قال طلبة العلم ثلثة فاعرفهم باعیانهم و صفاتهم صنف یطلبه للجهل
والمراء و صنف یطلبه للاستطالة والختل و صنف یطلبه للفقه والعقل فصاحب الجهل والمراء
موذ ممار متعرض للمقال فی اندیة الرجال بتذاکر العلم و صفة الحلم قد تسربل بالخشوع و تخلی
من الورع فدق الله من هذا خیشومه و قطع منه حیزومه و صاحب الاستطالة والختل ذو خب
و ملق یستطیل علی مثله من اشباهه و یتواضع للاغنیاء من دونه فهو لحلوائهم هاضم و لدینه
حاطم فاعمی الله علی هذا خبره و قطع من آثار العلماء اثره و صاحب الفقه والعقل ذو کآبة و حزن
و سهر قد تحنک فی برنسه و قام اللیل فی حندسه یعمل و یخشی وجلا داعیا مشفقا مقبلا علی
شأنه عارفا باهل زمانه مستوحشا من اوثق اخوانه فشد الله من هذا ارکانه و اعطاه یوم
القیمة امانه و عن ابی جعفر علیه السلام انه قال من طلب العلم لیباهی به العلماء او یماری به السفهاء او
یصرف به وجوه الناس الیه فلیتبوأ مقعده من النار ان الریاسة لا تصلح الا لاهلها و عن امیر المؤمنین علیه السلام
انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله منهومان لا یشبعان طالب دنیا و طالب علم فمن اقتصر من الدنیا
علی ما احل الله له سلم و من تناولها من غیر حلها هلک الا ان یتوب او یراجع و من اخذ العلم
من اهله و عمل به نجی و من اراد به الدنیا فهی حظه پس علم نافع وقتی حاصل شود که از صاحبان

تقوی کند

کلام صاحبان علم اخذ شود و بمقتضای آن عمل شود که اکثر علما از اهل علم که وارثان
انبیا اند و بینا بآن طریق رد و بهره از آن تحصیل نکردند بلکه از تشبه نمودن باهل علم و تسطیر آن
در کتب اخذ نمودند و بمقتضای آن عمل نکردند لکن چه از اهل علم اخذ کرده باشند بغیر بهره دنیا
از آن بهره ندارند فصل پنجم در بیان تفاوت و تلازم علم و عمل بدانکه علم چنانکه
گذشت در مقام روحانیت عبارت است از عقاید یقینیه و صور عینیه در اسما و صفات
الهیه کردند که اکثر در عقاید حقیقت مراتب منظور و ملحوظ باشند از عقیدت از غلبت
بیرون باشند و اسم علم بر آن اطلاق شود و عمل عقلانیت عکس شد ها صور عینیه
الهیه در ابنیه عقاید حصول در هر دو سلوک و چون بر این عمل مواظبت نماید و در عقل تکلف
صور حجاب ابنیه شهود باشد که معنی زیادتی علم است از عمل پس این علم بلا لازم
داد که اکثر از عمل منفک شود اسم علم از او بر گیرند و این عمل زیادتی علم لازم دارد
و در مرتبه نفس شناسایی و بینایی است با فات مهلکه و صفات مذمومه نفس که جنود جهل و
و صفات شیطانیه عبارت از آن تمامات و شناسایی است در صفات عقلانیه و لذات روحانیه را
که جنود عقل عبارت از آنها است و سبب شرف که انسان بلکه تمام انواع حیوان از مهلکه
گریزان و ملذات را خواهان اند پس هر کس متیقن عملا مهلکه را دانسته از آن بر حذر
باشد و هر کس ملذات را متیقن نباید در طلب برآید باقتضای فطرت و چون از مهلکه

نفسانی ضد نماید و بصفات عقلانی موصوف شود صفات الهی برقیب او تجلی نماید و مشهود او گردد
که معنی بالای علم از علم است پس علم نفسانی علاوه و علم نفسانی علاوه لازم دارد که اگر علم نفسانی
از علم منفک شود علم نباشد و شر او کما اشار الیه تعالی بقوله واتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا
فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین ولو شئنا لرفعناه بها ولکنه اخلد الی الارض واتبع
هواه فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث و در مرتبه ثانی عبارت است از تکالیف
و اعمالی که عالم وقت و مخبر صادق تکلیف نماید و باو فرماید که عمل اینها مقتضی خلاصی از مهلکات
معلومه و جذب ملذات مشهوده است و چون شخص و مرتبه آخرت چنین علم از مخبر صادق بیاموزد
البته در صدد عمل آن برآید که اگر عمل ترک کند باید یا مخبر صادق ندانند یا چشم از علم خود
بپوشد و بهر تقدیر علم نباشد و از اهل علم نباشد پس صحیح است که عالم نیست مگر کسی که عمل او
موافق علم او باشد کما نقل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله عز و جل انما یخشی الله من عباده العلماء
انه قال یعنی بالعلماء من صدق قوله فعله و من لم یصدق قوله فعله فلیس بعالم و حدیث ایضا ما نقل
عنه ان العلم مقرون الی العمل فمن علم عمل و من عمل علم و العلم یهتف بالعمل فان اجابه و الا
ارتحل عنه که در صدد حدیث اشاره بتقدم ارتفاع زمین و در دیگری بارتفاع اسم علم از
علم بی عمل اشاره است و عن امیر المؤمنین علیه السلام اذا علمتم فاعملوا بما علمتم لعلکم تهتدون ان العالم
العامل بغیره کالجاهل الحائر الذی لا یستفیق من جهله بل قد رایت ان الحجة علیه اعظم و الحسرة

ادوم

ادوم علی هذا العالم المنسلخ من علمه منها علی هذا الجاهل المتحیر فی جهله و کلاهما حائر بائر و سماه اولا
بالعالم باعتبار شبهه باهل العلم و ثانیا بالمنسلخ من العلم باعتبار انسلاخه عن العمل و ارتفاع
اسم العلم عن علمه و نقل انه جاء رجل الی علی بن الحسین علیه السلام فسأله عن مسائل فاجاب ثم عاد لیسأل
عن مثلها فقال مکتوب فی الانجیل لا تطلبوا علم ما لا تعملون و لما تعملوا بما علمتم فان العلم
اذا لم یعمل به لم یزدد صاحبه الا کفرا و لم یزدد من الله الا بعدا و اخبار در تلازم علم و عمل و ارتفاع
اسم علم از علم بی عمل بسیار است و عن ابی عبد الله علیه السلام لا یقبل الله عملا الا بالمعرفة و لا معرفة
الا بالعمل فمن عرف دلته المعرفة علی العمل و من لم یعمل فلا معرفة له الا ان الایمان بعضه من بعض

فصل ششم در بیان محفوظ بودن علم در صدور شیعه علیهم السلام بالله و نبی او
بر اشاره انبیا که تا طالب علم وارث شخص ارث نبرد بعد آنکه طالب علم (?) اینکه در سلوک
و معرفت او را سعی و علم نشر العلم نباشد لکن چه نسبت با دون که جهه تعلیم داشته
باشد علم و عالم نباشد چنانچه حضرت موسی و خضر با کمال مرتبه نبوت علیهما السلام بر تعلم
علی ان تعلمنی مما علمت رشدا گفت که در چنین مرتبه چنین (?) القرار بتعلیم و اخذ از
بعلم نباشد هم وقت که سالک آخرت سیر و سلوک انبیا تحقق تا نهایت رساند که حقیقت
صعود الی غیر محفوظ و حیثیت تکمیل و استفاضه از دون منظور گردد دانا بشرایط علم
و او عالم نباشد چنانکه رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در مقام درخواست علم رب زدنی

علما گفته‌اند علمی وایم وقتی است که انسان لیکن از وجه بشری منسلخ گردد و بوجهی الهی و صفات
ربوبی موجه و موصوف شود که نقاب از وجه و صفات بشری باقی باشد صعود و سلوک
بانتها رسیده باشد و از مقام تعلیم برتر بنا بر آن و لیکن در او نشانه و اسم علم نباید
برو اطلاق شود و موصوف شدن بصفات الهی عبارتست از تحقق یافتن بانها و چنین
صفات گشتن و بر آثار صنع دانا و بینا شدن و بآفات نفسانی و خطرات شیطانی و طرق
نجات و معالجات امراض پنهانی و کیفیت آن بینا بودن هر کس از عالم کثرت و طریق افعال نیز
داعیان جمیع بعالم روحانی و تحقق یافتن بصفات الهی و بنتائج عقلانی بلفظ و کتابت در نیاید
آنچه بنقش و عبارت در آید حکایات و صورتست این علم باشد نه عین آن پس رسوم و تعلیم
دهد پس اظهار و تعلیم آن میسر گردد بیا رسوم تدریس لکن قوم تقلید و تقوی و پرهیز باشد تصفیه
مهیا کرده‌اند از آن قابل شدن این علوم را داده و لکن بر متن افتند و تقوی باشد خصوصی
با اغراض و هوا باشد البته مانع شود از استعداد و قبول فیضان علم و از مقصد دورتر
و بی‌نیاز دیگر گرداند چنانکه از علمای عامه مشهود و مشغول است که هر قدر جهد و اجتهاد در تحصیل
علوم رسمی نمایند بر کثرت و جهل حقیقی افزایند و جمله استعداد فطری که از ازل قبول و لذات
دارند باطل میسازند و او کار که علوم رسمی حق بکمال رسانند کار را در نصب عداوت
شیعیان دانند بلکه نصب عداوت اهل بیت نمایند چنانکه از زمخشری در کشاف بروز یافته

دیالم

و بالجمله رسم تعلیم بدون خلوص نیت و صدق شایعست و تقلید استعمال شباهت بکنند لهم
عقل ... استخدام عقل و استعمال خیال که طریق تحصیل علوم اخرویست و خیال حواس
و پیروی شیطان و زاهدان و فریبنده عقل است و راهنما و شهنده (باری) او و علوم و ادراکات
او مانع ادراک عقل و علوم اخرویست مانع ادراک این حالتست قال ... چون
بجوان شنیدن جمال الست و جمال انطاف که عشق می افزود در ... ابو حنیفه شافعی
درس نکرد زیرا که عشق دیر زد علم تا باشد عبارتست از کمال محبت پس در این راه حاصل
کیفیتیست که کمال اشتیاق بجانان آورده و جنبه را از تصرف و خیالات بازداشته ...
باو راه بگذارد و آنچه مانع این اشتیاق باشد از راه بردارد کاتبی هر که را جامه
ز عشق چاک شد او ز حرص و عیب کلی پاک شد شاد باش ای عشق خوش سودای ما
ای طبیب جمله علتهای ما پس معلوم شد سر باقات مولوی و مولانا المتقین امیر المومنین
انّ العلم مخزون عند اهله و قد امرتم بطلبه منه یعنی ابتدا را از ان ...
و اصحاب جمع آرا از آن اکا ... زیرا که مایه جدال تصرف خیال و تجرّف و نقش ...
باعث ابتذال ... و این از شناعت ... و از حضرت ... مولوی ...
الکاظم ... حدیث است انه قال اذا جائکم ما تعلمون فقولوا به و ان جائکم ما لا تعلمون
فها و اهوی بیده الی فیه ثم قال لعن الله ابا حنیفه کان یقول قال علی و قلت انا

٤٠

وقالت الصحابة وقف قال الراوی قلت اصلحک الله ان رسول الله ص الناس یا یتقون
بنی عهدی قال نعم وما یحتاجون الیه یوم القیامة قلت فضاع من ذلک شیء فقال لا
هو عند اهله وورد عنهم فی اخبار کثیرة مع اختلاف فی اللفظ انهم خزان الله علی علمه پس
طالب علم باید جناب امیر خوش براست گرداند که ارباب شنیده احتیاج بانقیاد و سکوت
جناب در حدیث علوا با انصاف تعبیر فرموده و در حدیث دیگر کلم و حمد و جناب را لعید
ارادت و تعلیه منقاد سازنه و نفس ابد سنبا بر طاعات قلبی و قالبی و صبغت ذکر و فکر
از زنگ زایل و علایق پاک نماید تا مرتبه دار در چشمه رحمت حضرت الهی غسل آورده کاه
رسیده غیبی منتشر گردد و از نفخه نایی در طفل قلب که لطیفه انسانی است تولد یابد و چون
طفل قلب متوجه لد گشته بر روحانی که عالم وقت و شیخ راه است بتدریج او را از شیر
مادر نفس باز دارد و بقضای غذا خاصه خویش که علم و عیان است غذا دهد که چون بمقام بلوغ
رسد بیر فتح ملک او که عالم غیب است نماید و اذن تصرف در ملک و ملکوت
که ملکت شیخ است بدهد تا انجام از غلبه اگر نسبت ولادت در شرک نماید تمام ملک
او را که علم و عین ملکت که مبین بحث بارت دهد کشته کانفخی عیسی روح الله ص فیما
نفخ منه لم یلج ملکوت السموات والارض من لم یولد مرتین چون دوم بار اد مرا ده
براد یار خفی بر فرق عقیها نهاد و شاه با بیع ولادت داده انچه نقل شده است از

جناب

جناب صادق ع انه قال ذکرت التقیة یوما عند علی بن الحسین ع فقال والله لو علم ابوذر
ما فی قلب سلمان لقتله ولقد آخا رسول الله بینهما فما ظنکم بسایر الخلق ان علم العلماء
صعب مستصعب لا یحتمله الا نبی مرسل او ملک مقرب او عبد مؤمن امتحن الله قلبه للایمان فقال
وانما صار سلمان من العلماء لانه امرؤ منا اهل البیت فلذلک نسبته الی العلماء و یعنی
اگر نسبت القصی روحانی و ولادت ثانی نبا نیت اولا او را بعلم نسبت نمی داد که
تا نسبت ولادت و حقیقت را ثبت ثابت نه او هم موصوف بعلم نگردد و خیر نسلان که مه سلمان
منا اهل البیت وقبل کانت مودة سلمان له النسبا ولم یکن بین نوح وابنه حجا
و باعتبار این ولادت جناب ختمی ماب ص زید را ابن فرمود با آنکه ولادت جسمانی
او را کافر بین و جناب امیر المؤمنین ع فرزند صلبی ابا بکر اشرف محمد ابن بخشید
و با انتفاء این ولادت حق تع نفی نسبت از فرزند صلبی نوح ع فرمود که کان نبیه
بزد نعیم باد چرا که نفی را اصل سلب شرافت نسبت عمل غیر صالح نعم نسبت روحانی او را نبود
منتفی گشت و از جهت این ولادت مشایخ کبار رضوان الله علیهم مرید را فرزند میخوانند
و قبل فیها هیهات اشارات محمد المراد که کشتگان اند کشتگان اند کشتگان صد هزاران فرزند
بر جان او برقد دوم و دیگر فرزندان او الخلیفه زادگان نقشش زاده اند
از عنصر جان و دلش که زاینده دو می بار از زینند بمزاج اب و کهل نسل وینند

وباین وراثت اشاره دارد آنچه دلالت میکند که ان العلماء ورثة الانبیاء باین مضمون بالفاظ
واضحه وبلفظ اخبار بسیار است وتقدان فی علی ع سنة الفقیه من الانبیاء ع
وان العلم الذی نزل مع آدم ع لم یرفع وما مات عالم فذهب علمه والعلم یتوارث وباین
مضمون نیز اخبار بسیار است پس غرض در طلب این علم میراث بردن از آن وارث حقیقی
سرور بردن آن و دست او را دست خود ساختن و حکم فرمان او را بر چشم و سر نهادن که ارث باید
و علم باید که بدون این کار عالم حاصل نگردد و نیز دار ادم ... خود نیز اصل ... کسی از اوصاف
خود پس تا بر سر ذات پاک اوصاف خود پس بلی انست علوم انبیا با کتاب ع

فصل هفتم در بیان وجوب بودن این عالم میان خلق قال الله تعالی
انما انت منذر ولکل قوم هاد وعن ابی عبدالله ع انه قال قال رسول الله ص انا المنذر وعلی الهادی
ثم قال ما طلب الله تعالی یا ابا محمد من هاد الیوم قال قلت بلی جعلت فداک ما زال منکم هاد
من بعد هاد حتی رفعت الیک فقال رحمک الله یا ابا محمد لو کانت اذا نزلت آیة علی رجل ثم مات
ذلک الرجل ماتت الآیة مات الکتاب ولکنه حی یجری فیما بقی کما جری فیما مضی چون معلوم شد
که غایت خلقت عالم انسان است و غایت خلقت انسان تقوی و عبادت است و غایت
تقوی ربوبیت است و احاطه باسرار بصفت ربانیت است کما قال تعالی وما خلقت الجن والانس
الا لیعبدون و تقوی لازم عبادت است و دوم بحکم المتقون ... الرحمن ... الیس ... عبادت

انسان را حاصل نگردد خلقت او عبث باشد بلکه اگر در میانه افراد نوع هیچ فردی باین موصوف
نگردد خلقت عالم عبث باشد و بر حکیم بلکه بر عاقل فرض شعور عبث روا نباشد و معلوم
شد که تبری و تقوی از طریق نفسانی و اتصاف بصفت حق محض بسبب استعانت است
اراده و علم انسانی نیست بلکه علم و اسباب علم شخص است بطرق مخصوصه و طرق موصله
بکیفیت تبری جستن و سیر نمودن در این علوم و شخص است که صنایع محسوسه که موضوعات
انها محسوسات علوم انها حسیات است بدون استاد و معلم امور ظنی ممکن نیست پس البته
علوم شرعیه که موضوع انها نفس انسانی است که حکماء و متکلمین در تحقیق آن حیران
و اقوال را اوار نیست تجاوز دارد و در مطالب و مسائل او حیثیات بسط و اتصال
بعلامات خوف است احتیاج بمعلم بیشتر خواهد بود که بمعلم ادراک دقیقه از دقایق
آن ممکن نخواهد بود پس باید عالم این علم در میان خلق باشد که هر کاکسی در طلب بر آید
راه نماید بر حکیم عبث لازم نیاید وجه دیگر آنکه خداوند عزوجل در هر زمانی که عالم
منبر است حکم قرار داده که عقیب باشد تا هنگام اختلاط و اشتباه قوانین نسخ و مدرکات
انها رجوع باین حکم کنند و اختلاف را رفع نمایند چگونه میشود که در کلیه عالم حکم قرار نداد
که رافع اختلاف باشد و خلق را از طریق ثواب دلالت نماید و این خود جهت احتیاج این مکلفین
بر عمر این معبد بصری که جناب صادق ع تخمین فرمودند و فرمودند این مکتوب است

در مصحف ابراهیم و موسی ع وجه دیگر آنکه تکلیف خلق با عمال بدنی و تقریب به ایشان است و ربط اعمال معاد
و تکلیف خلاص از مهلکات و تکلیف سیر بر جاده صواب بادراک عقلی و حرکات و امور دیگر
نکرد پس باید بصیر الهی باشد که احاطه بر تمام سرایر و مخفیات هر یک از افراد انسان داشته
باشد که تکلیف رسالت از راه دعوت حق بنماید ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی آیه
و هر یک را با نچه شایسته ایشان است تکلیف نماید لکن نه لازم آید تکلیف ما لا یطاق یا ارتفاع
تکلیف یا تکلیف هر یک بهر چه خواهد و اهمال از دعوت مقصد و این دعوت بدون بصیرت
صورت نگیرد زیرا که من اتبعنی عطف است بر فاعل ادعو مقیده به بصیرة علاوه الا که بصیرت
در داعی نباشد داعی و مدعو در جهت طریق یکسان خواهند بود و داعی باستحقاق دعوت
ممتاز نخواهد بود قل هل من شرکائکم من یهدی الی الحق قل الله یهدی للحق افمن یهدی الی الحق
احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون و ما یتبع اکثرهم الا ظنا ان
الظن لا یغنی من الحق شیئا ان الله علیم بما یفعلون وجه دیگر آنکه اراده مقصد حقیقی [راه] نماینده جهة
لمی مقصد اتنا در اینهای عدیده بجهات مختلفه باشد که از هر راهی چندین راه جدا گردد
و در طلب سبیل بسوی مقصد خواهی روی البته ترا راهنمائی باید که راه مقصد را رفته باشد
و بر جمیع شعب اطلاع داشته باشد تا با شعبه پیش روی و ترا از دنباله خویش بر دیس ای از هم
که نهان و مقصد از غیب پنهان است و مسافت آن بی پایان و اختلاف طرق در آن

درهم وزاوان الحجب و سالکش در ظلمات نفس گرفتار و راهزنان شیاطین نفسانی بسیار نه
یقین مرشدی خواهد که بر خفایای راه اطلاع یافته باشد تا با شعبه پیش رو و ترا شمع هدایت
دهد که از پی اش روان گردی و از گم کردن راه و چنگ غولان امان یابی که از نه گرفتار غولان
شوی و سرمایه از دست دهی هر که او بی مرشد در راه شد او زغولان گمره در چاه شد
گرچه شیری چون روی ره بی دلیل همچو روبه در ضلال در ذلیل وجه دیگر آنکه بدون بیان
این عالم حجت صانع الهی بر خلق تمام نخواهد بود زیرا که هر کس را خواهد رسید که بگوید در طلب
بر آمدم و راه نمائی نیافتم و در امر انتظار بستم و از راه ماندم و جهات دیگر بسیار است منتهی سر دوجرا
سنگ و کلوخ ناطق گردد شرح یار سوخ و در خبر مستقلم شامی که بجهت جناب صادق ع
آمده بجهت مناظره با اصحاب آنحضرت مذکور است که بعد از مناظره با جمعی از اصحاب آنجناب
فرمود ز ب ... کلم هذا الغلام یعنی هشام بن الحکم فقال نعم فقال لهشام یا غلام سلنی فی امامة
هذا فغضب هشام حتی ارتعد ثم قال للشامی یا هذا اربک انظر لخلقه ام خلقه لانفسهم فقال الشامی بل ربی
انظر لخلقه قال ففعل بنظره لهم ماذا قال اقام لهم حجة و دلیلا کیلا یتشتتوا
و یختلفوا انبا لفهم و یقیمهم اود و یخبرهم لفرض ربهم قال فمن هو قال رسول الله ص قال هشام
فبعد رسول الله ص قال الکتاب و السنة قال هشام فهل نفعنا الیوم فی رفع الاختلاف عنا
قال الشامی نعم قال فلما اختلفنا انا و انت و صرت الینا من الشام فی مخالفتنا ایاک قال

فسكت الشامي فقال ابو عبد الله عم للشامي ما لك لا تتكلم قال الشامي ان قلت لم نختلف
كذبت وان قلت ان الكتاب والسنة يرفعان عنا الاختلاف ابطلت لانهما يحتملان الوجوه
وان قلت قد اختلفنا وكل واحد منا يدعي الحق فلم ينفعنا اذن الكتاب والسنة الا ان لي عليه
هذه الحجة فقال ابو عبد الله عم سله تجده مليا فقال الشامي يا هذا من انظر للخلق اربهم او انفسهم
فقال هشام ربهم انظر لهم منهم لانفسهم فقال الشامي فهل اقام لهم من يجمع لهم كلمتهم ويقيم
اودهم ويخبرهم بحقهم من باطلهم قال هشام في وقت رسول الله صلعم او الساعة قال الشامي في وقت
رسول الله صلعم والساعة من فقال هشام هذا القاعد الذي تشد اليه الرحال ويخبرنا باخبار
السماء والارض وراثة عن اب عن جد قال الشامي فكيف لي ان اعلم ذلك قال هشام سله
عما بدا لك قال الشامي قطعت عذري فعلي السؤال سؤال نمي كنم و اسلام آورد لكن اين بود كه
غير اين محاجه در دلالت بر وجود عالمي كه رفع اختلاف نمايد و اقامه احتجاج كنند
اين محاجه كفايت نمي‌كند زيرا كه لفظ كتاب واخبار مختلف ومحتاج بسيار وعايه اختلاف است
چنانكه از فرق اسلام مشهود است وعن العالم عم ان الحجة لا تقوم لله على خلقه الا بامام
حتى يعرف الحق من الباطل واين مضمون از اخبار عصمت بسيار منقول است وعن احد
هما عم ان الله لم يدع الارض بغير عالم ولولا ذلك لم يعرف الحق من الباطل و
عن ابي عبد الله عم ما زالت الارض ولله فيها الحجة يعرف الحلال والحرام ويدعو الناس الى

سبيله

سبيله وعنه عم لو بقي اثنان لكان احدهما الحجة على صاحبه وفي بعض الاخبار
لئلا يحتج احد على الله عز وجل انه تركه بغير حجة لله عليه واخبار بمضمون اين باب بسيار است
وعنه عم ان العلماء ورثة الانبياء وذلك ان الانبياء لم يورثوا درهما ولا دينارا
وانما اورثوا احاديث من احاديثهم فمن اخذ بشيء منها فقد اخذ حظا وافرا فانظروا علمكم
هذا عمن تاخذونه فان فينا اهل البيت في كل خلف عدولا ينفون عنه تحريف الغالين
وانتحال المبطلين وتاويل الجاهلين وعنه عم قال قرأت في كتاب علي عم ان الله لم ياخذ
على الجهال عهدا بطلب العلم حتى اخذ على العلماء عهدا ببذل العلم للجهال لان العلم
كان قبل الجهل وعنه عم قال رسول الله صلعم ان لكل بدعة تكون من بعدي يكاد بها
الايمان وليا من اهل بيتي موكلا به يذب عنه وينطق بالهام من الله ويعلن الحق و
ينوره ويرد كيد الكائدين يعبر عن الضعفاء فاعتبروا يا اولي الابصار وتوكلوا على الله
وعنه عم قال بينا انا اطوف بالكعبة اذا رجل سعى قد قبض لي فقطع علي اسبوعي حتى
ادخلني دارا جنب الصفا فارسل الي فكنا ثلثة فقال مرحبا يا ابن رسول الله صلعم ثم قال اني لم
اباك اني لم انطق لسانك عنده ستفتني بامر لنفسي لي غيره فقال لي عم انما الفضل لك
من في خطبة عثمان يخالف احدهما صاحبه ولم يرد عز وجل ابي ان يكون له علم فيه
اختلاف قال هذا مسئلتي وقد فسرت طرفا منها اخبرني عن هذا العلم الذي ليس فيه

٤٤

اختلف في علمه قال اما جملة العلم فعند الله جل ذكره واما ما لا بد للعباد منه فعند الاوصياء قال ففتح الرجل
عجيرته وقال هذه اردت ولها اتيت زعمت ان علم ما لا اختلاف فيه من العلم عند الاوصياء
فكيف يعلمونه قال كما كان رسول الله ص يعلمه الا انهم لا يرون ما كان رسول الله ص يرى
لانه كان نبيا وهم محدثون الى ان قال صدقت يا ابن رسول الله ص سآتيك بمسألة صعبة
اخبرنا عن هذا العلم ما له لا يظهر كما كان يظهر مع رسول الله ص قال فضحك ابي ع وقال ابى الله
ان يطلع على علمه الا ممتحنا للايمان به كما قضى على رسول الله ص ان يصبر على اذى قومه ولا يجاهدهم
الا بامره فكم من اكتتام قد اكتتم حتى قيل له اصدع بما تؤمر واعرض عن المشركين وايم الله
ان لو صدع قبل ذلك لكان آمنا ولكنه انما نظر في الطاعة وخاف الخلاف فلذلك كف الى
ان قال فرد الرجل اعتجاره وقال انا الياس ما سألتك عن امرك وبي منه جهالة غير اني
احببت ان يكون هذا الحديث قوة لاصحابك وسأخبرك بآية انت تعرفها ان خاصموا بها فلجوا
قال فقال له ابي ع ان شئت اخبرتك بها قال قد شئت قال ان شيعتنا ان قالوا لاهل الخلاف
لنا ان الله عز وجل يقول لرسوله ص انا انزلناه في ليلة القدر الى اخرها فهل كان رسول الله ص يعلم
من العلم شيئا لا يعلمه في تلك الليلة او يأتيه به جبرئيل ع في غيرها فانهم سيقولون لا فقل
لهم فهل كان لما علم بد من ان يظهر فيقولون لا فقل لهم فهل كان فيما اظهر رسول الله ص
من علم الله اختلاف فان قالوا لا فقل لهم فمن حكم بحكم الله فيه اختلاف فهل خالف رسول الله ص

فيقولون

فيقولون نعم فان قالوا لا فقد نقضوا اول كلامهم فقل لهم ما يعلم تأويله الا الله والراسخون في العلم فان قالوا
من الراسخون في العلم فقل من لا يختلف في علمه فان قالوا فمن هو ذاك فقل كان رسول الله صاحب ذلك فهل بلغ
او لا فان قالوا قد بلغ فقل فهل مات ص والخليفة من بعده يعلم علما ليس فيه اختلاف فان قالوا لا فقل ان خليفة رسول الله ص
مؤيد ولا يستخلف رسول الله ص الا من يحكم بحكمه والا من يكون مثله الا النبوة وان كان رسول الله ص لم يستخلف في علمه احدا
فقد ضيع من في اصلاب الرجال ممن يكون بعده فان قالوا لك فان علم رسول الله ص كان من القرآن فقل حم
والكتاب المبين انا انزلناه في ليلة مباركة انا كنا مرسلين فان قالوا لا يرسل الله الا الى نبي فقل هذا الامر
الحكيم الذي يفرق فيه هو من الملائكة والروح التي تنزل من سماء الى سماء او من سماء الى الارض واهل الارض
احوج الخلق الى ذلك فقل فهل لهم بد من سيد يتحاكمون اليه فان قالوا ان الخليفة هو حكمهم فقل الله ولي الذين
آمنوا الى قوله تع خالدون لعمري ما في الارض ولا في السماء ولي لله تع الا وهو مؤيد ومن ايد لم يخط وما في الارض
عدو لله تع الا وهو مخذول ومن خذل لم يصب كما ان الامر لا بد من تنزيله من السماء يحكم به اهل الارض كذلك
لا بد من وال فان قالوا لا نعرف هذا فقل لهم قولوا ما احببتم ابى الله بعد محمد ص ان يترك العباد ولا حجة عليهم
قال ابو عبد الله ع ثم وقف فقال ههنا يا ابن رسول الله ص باب غامض ارأيت ان قالوا حجة الله القرآن قال اذن
اقول لهم ان القرآن ليس بناطق يأمر وينهى ولكن للقرآن اهل يأمرون وينهون واقول قد عرضت لبعض
اهل الارض مصيبة ما هي في السنة والحكم الذي ليس فيه اختلاف وليست في القرآن ابى الله لعلمه بتلك الفتنة
ان تظهر في الارض وليس في حكمه راد لها ومفرج عن اهلها الى ان قال نعم في القرآن جمل الحدود وتفسيرها عند الحكم

فقال ان الفقهاء ان الصيب حبيب الرضيعة لم يشغل بشيء من حكمة فانه بالصواب في تلك المصيبة اشهى وقد نقلنا
من حديث النبي [illegible] الحجة البالغة على الخلق فلمن عرف الحكمة من يشبع الحاجة لطولها الذي في كتاب [illegible] شهادة السلام
المطلوب در شفاء [illegible] بشكر الله على الهداية **فصل هشتم** در بيان وجوب طلب علم
از صاحبان علم و مذمت طلب از غير اهل علم چه از باب وجوب از كتاب سنت ان قال الله تعالى فاسئلوا اهل
الذكر ان كنتم لا تعلمون و در حديث [illegible] فلينظر الانسان الى طعامه وعن ابي جعفر عليه السلام انه
قال علمه الذي ياخذه عمن ياخذه بدانكه انسان كه مخلوق مركب است از ظاهر جسمانى و باطن روحانى
بقاى ابدان بقوت جسمانى و صحت تا به [illegible] است [illegible] جسمانى خود
خوردنى [illegible] جسم و حيات از غذا بايد كه از نباتات [illegible] غذا از [illegible] و حجت تحصيل
مباح نباشد بلكه غذاى [illegible] بايد كه از وجه مباح تحصيل نمايد روح كه از [illegible] و در
نهايت لطف و صفات [illegible] جمله امراض [illegible] طلب [illegible]
كه غذاى [illegible] بود و علاج [illegible] كه اگر [illegible] از غير طبيب حاذق طبيبانه
اخذ نمائى [illegible] كردى كه امراض نفسانى در نهايت خفا و علاج آنها [illegible] عقلا
كشف [illegible] واصحاب [illegible] فقه [illegible] اطبا [illegible]
از جهل اذا لم يشتغلون بتفقه المسائل [illegible] و اذا [illegible] اليهم [illegible] في باب [illegible]
دهم العلم و عن ابي جعفر عليه السلام في جواب [illegible] قال ان [illegible] ان قوله تعالى فاسئلوا اهل

الذكر

الذكر انهم اليهود والنصارى قال اذا يدعوكم الى دينهم لكن الله عنه لا ياخذ من [illegible] دينه الا ظاهر
موصوف است كه [illegible] صورت [illegible] و از آن صورت [illegible] ناشى [illegible] طلب علم بايد عالم طبيب
بايد كه [illegible] از وجهى [illegible] بنا شده و از راه باطن [illegible] كه او عالم
بالله [illegible] راه [illegible] حضور [illegible] بود وجهى [illegible] كامل
از علم ربانى [illegible] بود [illegible] بلكه [illegible] اول [illegible] ديده
باشند [illegible] پس [illegible] عالم رسيد [illegible] در وجهى [illegible]
[illegible] از [illegible] و از [illegible] كرد [illegible] نياز بوده [illegible]
او [illegible] مجادله آن العالم [illegible] مجادله [illegible]
الزمان و عن ابي جعفر [illegible] قال [illegible] في تفسير [illegible]
سنه و عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال [illegible] الحواريون لعيسى [illegible] من نجالس قال من يذكركم الله رويته
و يزيد في علمكم منطقه و يرغبكم في الآخرة عمله [illegible] شده
باشد كه منطق او [illegible] باشد كه [illegible] كه [illegible] طالب
[illegible]
[illegible] باطن [illegible] بقوه [illegible] در وجه [illegible] از راه ظاهر و باطن
[illegible]

باستعدادات تسعه ال انسان که بعضی عبارتست حقیقت وبعضی عبارتست از نظر شیخ در وجه حق
شاهدانه که ادای العلم بعوذ که بار بیش بنعدی کی سایر صفات فعلیه که عبادات ورذائل و
وصلوات وغیرها باشد مشهود گردد و آنگاه صفات ذاتیه را در آینه جمال شیخ مشاهده بلند که بعضی
ازین باب عبر فرمود که باشد صفات جمال آینه کاده بنیا عرفه الله و بکم عرفه الله علی سبیل کمیص
چون تمام صفات الیمین الحقایق مشهود گردد آغاز تحقیق ما به والصفات فعلیه در ذات مشهود
گردد که کرده او کرده خدا وعلم او علم خدا باشد که اخذ العلم تعرف بعض الحر اینه شیخ رجع الی تصفیه
العالم اولی الهدی عن ابی عبدالله ع قال فی حدیث ان الله عز وجل فرض الی سلیمان بن داود فقال هذا
عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب وفرض الی النبی ص فقال ما اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم
عنه فانتهوا فما فرض الی الرسول ص فقد فوضه الینا پس کسی که در طلب علم از این باب انحراف ورزد
واز غیر اهل علم علم طلبید باز حرص کتب و دفاتر خواهد تحصیل نماید در ضلالت وجهل ماند وزحمت
ضایع ازین لیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها ولکن البر من اتقی اتوا من غیر الباب
واتوا البیوت من ابوابها وعن النبی ص انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد المدینة فلیاتها من الباب
وعن ابی عبدالله ع فی حدیث السابق فانظروا علمکم هذا عمن تاخذونه وفی الحدیث السابق فمن
اخذ العلم من اهله وعمل به نجی وعن ابی جعفر ع ان الذی یعلم العلم منکم له اجر مثل اجر المتعلم وله
الفضل علیه فتعلموا العلم من حملة العلم وعن امیر المؤمنین ع ان الناس آلوا بعد رسول الله ص الی

ثم

ثم اولا عالم غیب هو من قرآ فعناه که با علم عن علم غیب وجاری مدیع للعلم او علم له
معجب با عنده تم فنفسه الله بنا وفق عن غیب و بتعلم من عالم غیب سببی هو من کجا و نجاه
ثم ملکی من ادم وخاصه عن انس ربه که بنی آدم در عالم که از عنده نوعی که اهتمام انتظام امور صورت
واصلاح دنیا است با غراض و نقلت از عقبی و بیطا نفوس و صنعنه بکضعف انا انه که در
صورت معنی وظاهر و باطن اهتمام انا بتعمیر دنیا و اصلاح نظام و تدبیر معاش که اهل طلب
وحکام واعوان ایشان و عمال ارض و صاحبان صنایع و غیر ایشان باشند و اگر فرض
اگر چه توانند در شغل حقیقت طالب علم باشند از زمره متعلمین بعد دین شوند لکن اگر حاصل
از طلب باشند داخل جمله حیوان و خلقت ایشان جهت انتفاع انسان است انهم کالانعام بل هم
اضل که داخل در مذکورین باشند واز این جهت در حدیث اسقاط فرموده و صنف دیگر الطالبین
که در کردار انسان رجوع اختیار کنند و در گفتار و رفتار بهترین بهترین ابرار باشند که
صفات انسانی را از خلق پنهان ساختند و پیشوای خویش ساختند و در واقع بدترین خلق
خدا اند که اضلال خلق نمایند و تقطیع طریق طالبان راه نمایند کما قال ص قطاع
طریق عباد الله المؤمنین و فی حدیث اخر لا تکونوا کما قال وجه ذنا وانفق و ازاب — المرید مع
نهایت شقاوت منجر گردد در حدیث شریف اخبار اشعار کردند زیرا که مصاحبت ایشان
هوی سلیم اهل علم و اخذ احکام جمله اسباب جمع انفق نوع کلام که با عراض از دنیا و فی
با اهتمام مشتمل الخیر صنعت صنعت که سبب تقاعد انسان است نوع ما که علم برای

شده‌اند و چنانچه تصرف در ماسوی یافته از پی متابعت جناب خاتم [illegible] خلیفه اعظم دعوت و هدایت
نمایند و بسیاری از اسباب را [illegible] بشمارند و بر فرض [illegible] اعتبار [illegible] الکلابیون [illegible] شده‌اند
و بسیاری از جماعت که [illegible] شده‌اند [illegible] و بسیاری [illegible] مخصوص [illegible] علم که [illegible] حصر [illegible] بوده‌اند [illegible] العلماء [illegible]
[illegible] که هر چه از [illegible] اخذ شود باطل و [illegible] اگر چه حق باشد و الحکم [illegible] فرمایند حق
باشد اگر چه باطل باشد چنانکه در قصه حضرت خضر و موسی مذکور است و چنانچه [illegible] است اخبار
بسیار [illegible] سألت ابا عبد الله عن رجلین من اصحابنا بینهما منازعة فی دین او میراث فتحاکما الی السلطان او الی القضاة
أیحل ذلک قال من تحاکم الیهم فی حق او باطل فانما تحاکم الی الطاغوت وما یحکم له فانما یأخذه سحتا وان کان
حقا ثابتا له لانه اخذه بحکم الطاغوت وقد امر الله ان یکفر به قال الله تعالی یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت
وقد امروا ان یکفروا به و [illegible] انه قال لیس [illegible] احد من الناس حق [illegible] و [illegible] من الناس
[illegible] القضاة [illegible] و [illegible] احد [illegible] علم [illegible]
امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] قد جلست مجلسا لا یجلسه الا نبی او وصی نبی او شقی [illegible]
[illegible] اخبار بسیار است پس عالم [illegible] که از اهل البیت [illegible] باشد و [illegible] و تعلیم [illegible]
[illegible] ان [illegible] محمد [illegible] که از اهل البیت نباشد و اذن و اجازه [illegible] نیابد عالم
نباشد اگر [illegible] علم را [illegible] ناید و تعلیم و تعلم از او [illegible]
[illegible] تعلیم را [illegible] از تعلم [illegible] و باعتبار [illegible] از شروع در تعلم [illegible]
نامند و بعد از شروع در تعلم [illegible] عالم [illegible] تعلم [illegible]

ادا واجب اهل العلم

ادا واجب اهل العلم و اذ [illegible] شود که [illegible] عالم و ارباب [illegible] و از آل
[illegible] از جمیع [illegible] طایفه است که [illegible] و [illegible] از دنیا و [illegible] در [illegible] الفقرا
مرجع [illegible] قرار داده‌اند و [illegible] از [illegible] تعبیر [illegible] دنیا و [illegible] طایفه [illegible] الناس
[illegible] عالم و متعلم و [illegible] که [illegible] الفقرا [illegible] سبیل [illegible] تعبیر فرموده‌اند
[illegible] است [illegible] و در [illegible] تعبیر [illegible] و در [illegible] و
[illegible] را از خود [illegible] که در [illegible] آنچه باید [illegible] آنچه باید [illegible] و
بر [illegible] متابعت عالم و [illegible] و از او طلب علم [illegible] الهی [illegible] و از علم
و [illegible] بهره [illegible] که [illegible] و تقلید [illegible] منقوله که از [illegible]
و از [illegible] علم و [illegible] که [illegible] اهل [illegible] بهره [illegible]
[illegible] علم [illegible] فی [illegible] الباب [illegible]
[illegible] من [illegible] الاخبار فی مدح العلم واهله و [illegible] طالبه [illegible] علم [illegible] علیها [illegible]
[illegible] العلماء و [illegible] فی [illegible] العلم [illegible] الرجال [illegible] علم [illegible]
[illegible] او راق [illegible] که علم [illegible] در
[illegible] نباشد و [illegible] است [illegible]
[illegible] و [illegible] بر [illegible] ایشان و [illegible]
[illegible] سلسله سلسله [illegible]

مشغول ساخت لاجرم بسیار علوم ضروری که بدون تحصیل و متابعت آن حیات عالم وقت باشد خصوص

دینی که عمده و جمع بینی آنها که خود را عالم شناخته و عقل ناقص را مستقل دانسته و لذا از علم بسیار کثیر باید حجاب

کلی گردد و حکمت چنین جهل را الجهل مرکب و داء لا عیاء نامیده اند که اطبای نفوس از معالجه آن دست

کشیده اند و بجهة آن الهی مجرد ایشان ساخته اند قاتلهم الله اعملوا ما شئتم و اعملوا فسیری الله عملکم

ورسوله والمؤمنون و بجهل ... اسباب استدراج را از برای ایشان ساخته که فتحنا علیهم ابواب

کل شیء تا اسباب ... در حصول لذات و مرادات ... را از جاه و مال و خدم و حشم

خدا ... فتنه ... گردد حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة ... که

از ... کار ... توهم نکند که باید علوم شرعیه را که عقاید دینی و فرایض ... باشد ترک

کرد العیاذ بالله زیرا که علم ... چنانکه گذشت ... علوم ... طلب کرد و البته باید طالب

علم تمام اهتمام در تحصیل علوم شرعیه باشد و دقیقه از نوامیس شرع انور را فرو گذاشت نکند

بلکه مهما امکن از شبهات و مکروهات پرهیز باید و لقمه را مسح مستحبات ... اعراب شد

تا از نتیجهات طریق بهره ور گردد و اگر چنین نباشد چون طایفه خلیفه به ... جهله صلوه

دا ... و حج و زکاة و غیر اینها از عقاید فاسده مبتلا گردد زیرا که اینطایفه بدون

تحصیل عقاید دینیه و علوم شرعیه آغاز سلوک نمایند و گمان برند ... راه بیشتر دانند

به اعمی اختیار ... طالبان ... راه زنی ... و این ... سلوک ... است ...

راه حق بسیار کم است و راه‌دان کمتر از آن است   راه رو بسیار دیدم در جهان

لیک یک را رونیز هم راه‌دان   چون طالب را شوق شد پدید   در طلب تحصیل صحبت پیر

پیری که اصول را بداند پیری که فروع در نماند پیری که بیاید اش کرامات پیری که بیاید

استغاثت فصل ... وجوب اتباع امام حق منصوب من الله لهدایة الخلق ...

کالانبیاء او بواسطه کالاوصیاء و نوابهم النائبین عنهم ... العلماء ... لیس ...

الی الله ... و فی حرمة الوقوف عند ... بغیره سواء ادعی امامته من الله او کان اماما

الناس و از این ... اعتبارات ... اقتدا او و متابعت و اطاعت و ارادت و تقلید

و غیر اینها تعبیر شده و عبارت از مجموع اینها باید ... قبول تصرف استادی ... در جمیع

... باتباع ... و التقرب ... تعبیر شده ... قال الله تعالی ان کنتم تحبون الله

فاتبعونی یحببکم الله و قال تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و عن محمد بن مسلم عن

ابی جعفر علیه السلام انه قال کل من دان الله بعبادة یجهد فیها نفسه و لا امام له من الله فسعیه غیر مقبول و هو ضال

متحیر ... اعماله و مثله کمثل شاة ضلت عن راعیها و قطیعها فهجمت ذاهبة و جائیة

... فلما جنها اللیل بصرت بقطیع غنم مع غیر راعیها فحنت الیها و اغترت بها فباتت

معها فی ربضتها فلما ان ساق الراعی قطیعه انکرت راعیها و قطیعها فهجمت متحیرة تطلب راعیها

و قطیعها فبصرت بغنم مع راعیها فحنت الیها و اغترت بها فصاح بها الراعی الحقی براعیک و

قطیعک فانک تائهة متحیرة عن راعیک و قطیعک فهجمت ذعرة متحیرة تائهة لا راعی لها یرشدها

الی مرعاها او یردها فبینا هی کذلک اذا اغتنم الذئب ضیعتها فاکلها و کذلک والله یا محمد من

اصبح فی هذه الامة لا امام له من الله عز و جل ظاهر عادل اصبح ضالا تائها و ان مات
علی هذه الحالة مات میتة کفر و نفاق و اعلم یا محمد ان ائمة الجور لمعزولون عن دین الله
قد ضلوا و اضلوا فاعمالهم التی یعملونها کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف
لا یقدرون مما کسبوا علی شیء ذلک هو الضلال البعید به اینکه انسان بلکه
ذرات جهان تعلق و ارتباط آنها بغیر ذات است نه اینکه ذات آنها غیر تعلق باشد
و تعلق از جمله اعراض ذات باشد بلکه ربط و تعلق عین وجود آنهاست و جهت
آنها همین جهات آنهاست زیرا که در حکمت نظری برهان و در حکمت ذوقی شهود
و وجدان ببین و محقق شد که متحقق بالذات حق تعالی است در تحقق و جهات
جهاتی که طاری اند اعتبار و جهت اند و بعضی تعبیر کنند اعتباری محضند و متحقق
بالعرض که از آن جهت و جهات تنزلات آنها انتزاع می‌شود و امکان در جهات
عبارت است از تساوی وجود و عدم با آنها در وجودات لیکن امکان با معنی نیست زیرا
که لازم آید سلب شیء از نفس بلکه امکان در وجودات امکانی عبارت است
از ربط و معلولیت آنها و این ربط و معلولیت زاید بر ذات آنها نتواند باشد
و الا لازم آید که بحسب ذات معلول نباشد و هر گاه بحسب ذات معلول نباشد لازم
آید با وجوب آنهاست یا جواز سلب شیء از نفس و این خلاف فرض و محالات
و چون معلولیت قوام ذات معلول است پس حیثیت فاعلیت باید در قوام ذات

معلول باشد

معلول باشد چرا که علیت و معلولیت متضایفند و لازمه تضایف تکافؤ در وجهات
ذهنا و خارجا با معنی که از تحقق یکی در خارج تحقق دیگری لازم باشد و از ادراک یکی
ادراک دیگری لازم آید و شاید اینها یکی در رشته اینها دیگری باشد اگر نه تکافؤ نخواهد بود
و این لازم دارد که حیثیت علیت در قوام معلول داخل باشد زیرا که حیثیت معلولیت عین
قوام معلول است و حیثیت علیت باید در قوام حیثیت معلولیت باشد تا تکافؤ در شهود
صادق آید پس حیثیت علیت باید در قوام معلول باشد و از این جهت حکمای محققین و عرفا
کاملین بر این رفته اند که علیت شان و ظهور علت است بلکه لوازم ماهیت شان و چون
غرض از خلقت انسان این است که بعضی از حجاب ظلمانی که عبارت از تعینات و
اعتبارات وجودات است و بعضی از حجاب نورانی را که عبارت از مراتب و جهات
و وسائط بین او و مبدا است زیاده بر ذات حق بداند که تعلق صرف و حیثیت
معلولیت محضه است حجاب نشود و او کرد و خود را ربط محض و تعلق صرف باید
و حیثیت علیت و این شاهد شهود او گردد چنانکه حکایت فرموده حق تعالی از
جناب خلیل که گفت لا احب الآفلین ... و وسائط را چنان بر ذات حق
صرف نگردد و هر دو حجاب انحطاط تعین و وسائط خود را ندیده و چون انکشاف باشد
بنده صرف شود که اعتبار ... وسائط هیچ اعتبار نبود و غایت خلقت که رجوع
نمود الا لکلی خلقت الافلاک ... و هر وقت که حجاب اینها از ذات انسان

برخیزد که حجاب التعلق صرف بشود حجب ایشان بر وجهات امکان یا بر نفع گردد و ظهور حضرت را بشکند
بوجهی ظهور تکلیف را بشکند از مخبری و در تمام وجهات حیثیت علیت ای حجاب نیست گردد ولهذا قال علیه السلام
ما رایت شیئا الا و رایت الله فیه و معه یعنی در اشیاء بخود اشیا که تعلق محض و حیثیت تعلق ذات
مشهود عین نگردد زیرا که تعلیقات و وسایط که حجاب ذات اند مشهود عین نگردد لهذا لو کشف الغطاء ما ازددت
یقینا و شاهد این حیثیت در ولی شاهد حق تم باسم قیومیت محال آید پس از جهت قیومیت که
مقدم است حق را قبل از اشیاء شاهد نام و از حیثیت معیت حق را در آن اشیاء شاهد کنم
و چون حجب و اعتبارات هیچ نماند بلکه اعتبار معلولیت نیز مرتفع گردد قیامت از آن حیثیت هم
قیام نماید و حضرت اسرافیل نسبت نفخ اماته دهد و غیر حق قیمی هیچ نماند و ندای لمن الملک
جواب لله الواحد القهار از حق شنود و معاینه ببیند که یکی است و هیچ نیست جز او وحده لا اله
الا هو که اشاره بدین مقام نموده الحق بقوله و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض
بس هم صد قیامت بود نقد زانکه حل شد در فنای حل و عقد زاده ثانی است احمد
در جهان صد قیامت بود او اندر عیان زاو قیامت را همی پرسیده اند که قیامت
تا قیامت راه چند بازبان حال میگفتی بسی کز محشر حشر را پرسد کسی و چون معرفت
بعد از ظهور حیثیت علیت محال است لامتناع الانکشاف بتمام الغیب و معرفت علیت بدون
حیثیت معلولیت که حقیقت ذات انسان است ممتنع لهذا موقوف بود تا معرفت حق را
بمعرفت ذات شخص تعالی و عز و نفسه با تعلق جز در الطاف محض عز ازلی بر لکن رفع حجب

وتفصیل

و تفصیل این معرفت بحکم اقتضای فطرت تعلق قیل و قال را اقتضا نکرد زیرا که وجه انسان چون
بطرف اراده و اختیار ظهور نماید از جهت تعلق ذاتی مقتضی نگردد که بحجب اراده بر تعلق غالب چنانکه
مشهود است که هر که شعوری بمقصودی و مرادی رسیده که کمال خود را در تحصیل آن دانسته بسکون هرگاه
موافق ذات بشود تعلق که در رفع حجب و وسایط توانند نماید و هرگاه توجه او را بسرایه
درگاه اراده بخلاف مقتضای ذات تغیر بشود تعلق که پیشتر داشت بسوی بشود که فطرة الله التی فطر
الناس علیها است منصرف گردد و در حجب آفاق ابد و آخر کار رهزنان که ... و این است معنی کل مولود
یولد علی الفطرة یعنی بر طبق فطرت و جبلت که تعلق ذاتی است بشود تا ابویه از دین
معنی فطرت و عریانی محو کلی برسید دست ... حجب اراده بر تعلق غالب نگردد و اگر نیم ...
و هر ... داشته باشد بحجب اراده مخالف فطرت منصرف از حرکت ... میکشد قال
حتی ابواه یهودانه و ینصرانه و تعلق اراده در سیر و سلوک بشود بی واسطه
زیرا که طالب تجدید من فی الدنیا ... قتال و ... منزه ... و اختیار گشته
و ... اراده و ... اراده ... قبل ... محجوب ...
دیدن ... ... که ... باسلک ...
داشته باشد که قال الله تعالی ان نحن الا بشر مثلکم و لو جعلناه ملکا لجعلناه
رجلا و للبسنا علیهم ما یلبسون و بباطن ولایت بمضمون اجعلک مثلی مظهر
الوهیت گشته اوصاف ربوبیت انظار بشریت سرایت داده باشد ...

مرا نه نقد را الحق دکانداری نیز اگر کم گردد به اطلب حق با اراده تمام به وجه التعلیم

تصرفات او داده هرچه امر فرماید در این اشتغال برآید تا بتدریج از تعینات بشریت که در

ناسوت و باطن و لذات اتصال یابد و ذات حق در آن فراخت اعتبار صرف تعلق پیدا کند حقیقت

طلب را در حقیقت بهره دانند که مطلوب را در دیگران بجویند و خارج پیدا نشده از غیر طلب میکرد

ای نامه نامی الهی که توئی   در آینه جمال شاهی که توئی   بیرون ز تو نیست آنچه در عالم هست

از خود طلب هر آنچه خواهی که توئی   سالها دل طلب جام جم از ما میکرد   آنچه خود داشت ز بیگانه

تمنا میکرد بعضی تعلق اراده این مراد طالب حق را معروف معرفت و بیرون این تشبیه و طاعت

خلاصی از غیر ملکات ممتنع باشد اگر چه بر حسب کثرت خلاص شوق بالا رسند و کلام در سالکین راه

نه مجذوب بعضی وارد است که اراده ظهور نفس و مراد مشاهده بعضی ایشان و حکمت این عنصر

انفصال و نفوذ نفس است خرابی دنیا معمور باشد در اراده مختلف گشته هر کس مراد حال

حظوظ نفسانی جمعی که اراده بلندی حاصل این جهان را با شرایط پیدا شد و حقیقت را کار

این صیرورة ظهوری دانسته خود را بتکمیل قوای جسمانی و تحصیل مراتب نفسانی راه یابند و اراده اینها

تعلق باسباب دنیا گرفته باغراض و غفلت از عقبی بعضی چون بهایم باکل و شرب گرفتار

و بعضی سباع وار زدن و بستن و طایفه چون شیطان بتسخیر عباد و تسلط در بلاد و عوام

و تسخیر کار گرفتار این خیر اوند دنیا را احمق قرار داده اند که ذم بقوله [illegible]

الدنیا و احفاد او این فرقه در واقع از برای خدمت این مخلوق شده اند [illegible] در دنیا

بدون

بدون اسباب معاش ممکن نیست و حصول آنها بدون عمارت دنیا میسر نه و عمارت دنیا بدست

اینطایفه است که الدنیا خراب و اخرب منها قلب من یعمرها جمع کرده الحاصل از جواب عقلیت هیچ از تعلق اراده

اینها طبعی تعلق ذات است بعد اقرار با نفس بعضی بکمال اعتبارات که ارتفاع اعلام باب این سلسله

توقف نموده اند و وصول بعد از ان موقوف بر محض اعمال است یعنی بدون این طلب اراده

اقتدا نشده انبیا و تقلید در سلوک طریقت بار نمانده اند کشف حجب و لقا پروردگار را در قیامت

و بعد از مرگ پیدا نشده از حجابهای طلبیت اراده گشته اند و حجب غلیظ الحجابات و ملاحظه

و صحبت تقید گشته است بخود دانسته اند   دارم امید که امروز بخود دارند لکن اینطایفه از کار خلوص

بیشتر شده اند امید که باشد [illegible] کمال [illegible] مگر از آنکه [illegible] در باید و [illegible]

خبر یابد [illegible] و [illegible] یابد و [illegible] الهی [illegible] تو [illegible]

ده بگلشن [illegible] شده   بیرا اینطایفه از دایره عبادت تجاوز نموده

و فوز بحور دنیا به [illegible]   بیر عارف [illegible] و بعضی

و نفس حکمت [illegible] و ما قالوا ان العلم [illegible] که صورت حکمت [illegible]

[illegible] و بعضی [illegible] که عبادت [illegible]

که [illegible] عبدا عبده [illegible] و لم [illegible]

[illegible] البیت [illegible] الحق [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] بیر الله که باید [illegible]

۵۲

تا ببینی چون اشکال شیخ و جمعی کرده‌اند که بر فرض اتمام تقلید از علما شده و از علم دور نشود
بهر تکلیف چون در طلب عالم و امام را بند بعضی کرده‌اند که مع جنید بن و بعضی به ابا طالب ملتفت
و مقصود را از دست مانند پس عوض فرق تمیز با آنچه در دست محکم کتاب و سنت بدست کنند و با این بزرگان
عالم و قت و دین شود خویش را بجوی دارا که با این محکم تمام عیار باشی تا الیوم در بجمیع را کمالا
نه در دست نیست و متابعت بر سر آمده تا بر کمال الطاعة والانقیاد او که فی الحقیقه طاعت از کمال
وطاعت خداست آنچه که از زمان امامان باید دارد و خواهد که در کتاب جمیع است علما معلوم شود
زیرا که مقصود از خلقت تو این اطاعت و اقتدا است بلکه عرفان تمام که از ارسال رسل و انزال کتب و دعوت
انبیا و نصب اوصیا از برای این ارادت و اقتدا است چنانکه در فرق بین دعوت رسالت و دعوت
ولایت بیاید انشاء الله از این جهت است که تمام انبیا علما و صلحا ایشان امر بالطاعت نموده
کما حکی الله عز من کتبه فی کتابه بقوله یا قوم اتقوا الله واطیعون که از جهت دعوت نبوت امر بتقوی
نموده و از جهت دعوت ولایت امر بالطاعت نموده‌اند و کمال دین منوط بنصب امیر المؤمنین عم
کرده کما قال تعالی الیوم اکملت لکم دینکم و نعمت اتمام تبلیغ امر نصب بزرگ و صاحب
نموده فی قوله تعالی ان لم تفعل فما بلغت رسالته و محبت خود را در ارادت و انقیاد فرموده فی
قوله تعالی فاتبعونی یحببکم الله و طاعت و انقیاد امام را طاعت خود نموده من یطع الرسول
فقد اطاع الله و از آیات و اخبار بسیار استنباط میشود که محض قبول احکام رسالت
اسلام است نه ایمان ایمان قبول ولایت و انقیاد و ارادت است مر امام بحق را

کما قال تعالی قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا بقبول الولایة والانقیاد والارادة للامام
ولکن قولوا اسلمنا بقبول الرسالة والدخول تحت احکام النبوة ولما یدخل الایمان
والارادة لامام الزمان وقبول احکام الطریقة فی قلوبکم و اخبار بسیار بر این دلالت
دارد که جزاء اخروی و ثواب را بآن ترتب نیست بر اسلام که تسلیم احکام رسالت باشد
و دخول در ظاهر شریعت بدون قبول ولایت و احکام طریقت جز حفظ خون و مال و عرض
و جواز نکاح و احکام میراث و مناکحه نتیجه نبخشد کما روی عن ابی عبدالله عم
ان الاسلام یحقن به الدم وتؤدی به الامانة وتستحل به الفروج والثواب علی الایمان
آخرتی انه شد و آنچه باقی ماند که از شک ... از ارسال نزد ولایت و ایتمام
دارد که بدون این مردن چون مردن کفار خواهد بود اگر چه بظاهر مسلمان باشد کما نقل
عن المفضل بن ... انه قال ابتدانا ابو عبدالله عم یوما قال قال رسول الله ص من مات ولیس له امام فمیتته
میتة جاهلیة فقلت قال ذلک رسول الله ص فقال ای والله قد قال قلت فکل من مات ولیس له امام
فمیتته میتة جاهلیة قال نعم وفی حدیث آخر ... میتة جاهلیة جهلا او جاهلیة لا یعرف
امامه ... جاهلیة کفر و نفاق و ضلال ... افضل ... لفظ ... بلفظ اخبار بسیار
در کتب معتبره نقل شده است عن ابی عبدالله عم عن ... ان ... عن الصادق الی ...
البیت عن ... و ... عن الباب الذی فتح الله ... و ذلک الباب ...
علی ... و صدق ... زد ... مطابق قول ... و واقع

٥٣

و انتقال بهر چونه با اعتقاد آنها چنانکه بعضی گفته اند بر سبیل کسر باشد که در قول و عمل
او احتمال عدم مطابقه نیست الا اگر احتمال بر ضد او در همان توان گفت زیرا که معلوم نخواهد
بود که گفته او مطابق نیست با مصادق باشد یا غیر مطابق یا کاذب باشد یا او را کاذب
نگویند بلکه مقتضی الامر بحال او بوده در نزد اصحاب علم ... انتقاد با ظن ... دار و الکفار
و احوال است که جمعی از رجال سنی مذهب جاری دار او ... بهم و سیع شرطا بر دول آنها
باشد و بمعنی منحصر است بحضرت امیر المؤمنین ع و کسب بمکتب شان و نظر او و صاف
انجاب باشد که کرده انها کرده بحضرت شهید و از این جهت اختصار بر ذکر اخبار در
اما و بر حصر دال خبر شریف بود و عن ابن ابی یعفور قال قلت لابی عبد الله ع انی اخالط الناس
فیکثر عجبی من اقوام لا یتولونکم و یتولون فلانا و فلانا لهم امانة و صدق و وفاء و قوم یتولونکم
لیس لهم تلک الامانة و لا الوفاء و الصدق قال فاستوی ابو عبد الله ع جالسا فاقبل علی
کالغضبان ثم قال لا دین لمن دان الله بولایة امام جائر لیس من الله و لا عتب علی من دان الله
بولایة امام عادل قلت لا دین لاولئک و لا عتب علی هولاء قال نعم لا دین لاولئک و لا عتب علی
هولاء ثم قال الا تسمع لقول الله عز و جل الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور یعنی من ظلمات الذنوب
الی نور التوبة و المغفرة لولایتهم کل امام عادل من الله و قال و الذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت
یخرجونهم من النور الی الظلمات انما عنی بهذا انهم کانوا علی نور الاسلام فلما ان تولوا کل امام
جائر لیس من الله خرجوا بولایتهم من نور الاسلام الی ظلمات الکفر فاوجب الله لهم النار

مع الکفار

مع الکفار و عن ابی عبد الله ع قال ان الله لا یستحیی ان یعذب امة دانت بامام لیس من الله
و ان کانت فی اعمالها برة تقیة و ان الله لیستحیی ان یعذب امة دانت بامام من الله
و ان کانت فی اعمالها ظالمة مسیئة و با مضمون این بسیار از اخبار وارد است
شده حب علی ع حسنة لا یضر معها سیئة و حب علی ع جنة و حب علی ع وقایة و السنة فی هذا
الدین خیر من الحسنة فی غیر الدین و ان الامام مقبول است و عمل کثیر بدون معرفت
مردود است و غیر ذلک من الاخبار و بالجمله این مسئله که امامت و اراده باید بودن با امام
و تقلید غیر معصوم مجاز از روی عقل و شرع ... ضروریات مذهب شیعه امامیه است
چنانچه از تتبع اخبار و سیر و تواریخ و محاجات شیعه با عامه معلوم میشود و عن محمد بن مسلم
قال قلت لابی عبد الله ع اصلحک الله بلغنا شکواک فاشفقنا فلو اعلمتنا قال ان علیا ع کان عالما
و العلم یتوارث فلا یهلک عالم الا بقی من بعده من یعلم مثل علمه او ما شاء الله قلت افیسع
الناس اذا مات العالم ان لا یعرفوا الذی بعده فقال اما اهل هذه البلدة فلا یعنی المدینة و اما
غیرها من البلدان فبقدر مسیرهم ان الله یقول و ما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر
من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم قلت ارایت من منهم
مات فی ذلک فقال هو بمنزلة من خرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله قلت فاذا قدموا
بای شیء یعرفون صاحبهم قال یعطی السکینة و الوقار و الهیبة و امثال این خبر بسیار است
که دلالت دارد بر اصل این مسئله وجوب امام و عدم جواز بقاء بر اراده فی التقلید

بلکه اگر کسی از ایشان تقلید [illegible] اعلام [illegible] ارادت و تمسک زدن به ایمان
عالم نباشد و مسئله تقلید میت به دو امام و استدامه که فقهاء رضوان الله علیهم عنوان
نموده اند و محل اختلاف شده است تحقیق در آن این است که تقلید میت نه به دو اعتبار است
و نه استدامه چه میت امام باشد و چه نایب امام چنانکه از اخبار و اشارات آیات استظهار
میشود زیرا که حکم حقیقی و لفظی ساقط و منحط قرینه را بلکه تقلید و ارادت عبارت از
مراتب ثلثه سلوک است که ملازمت عملا و متابعت عملا و قبول التصرف حکما باشد و ظاهر است
که از برای تاویل این حدیث شریف بیت منصوص است در جامع الصغیر ع ۳ انه قال ان الروح والراحة
والفلج والفوز والنجاح والبرکة والکرامة والمغفرة والمعافاة والیسر والیسری والظهور
والقرب والنصرة والتمکین والرجاء والمحبة من الله عز وجل لمن تولی علیا وائتم به وبرئ من عدوه
وسلم لفضله وللاوصیاء من بعده حقا علی ان ادخلهم فی شفاعتی وحق علی ربی
تبارک ان یستجیب لی فیهم فانهم اتباعی ومن تبعنی فانه منی بدانکه چون انسان در مقام
بلوغ و تکلیف واقع است بمعنی ادراکات حیوانی و شهوات و غضب و شیطانی و چون
داخل شده از مشاهدات عقلانی و شهوات حیوانی و ادراکات حسی در بدو امر
بر داخل شده غالب است کالبدی دیگر بر داخل شده غالب [illegible] زان [illegible] دنیا
بپرید عامه را که این چهار از اهل بیت عصمت و بجهل از اهل حق اند دین پس بیرون
ابهام و ارادت داشتن با امام حق نیز صاحب ولایت مطلقه و اوصیاء حضرت

لامهر

که غیر [illegible] سلسله اجازت و وصایت [illegible] نهایت حضرت نجات و فلاح [illegible] و نزد کات
حیوانیه که سالکین و انوار [illegible] را سبب بعد و دوری از حصول کمالات انسانی و لوازم
انسانی که اوصاف ملکیه که در حضرات مستعد حاصله و از اکمل کمالات اتمام ارادت و تسلیم
و به وسیله پیروی امام حق نجات و تمام کمالات و لوازم انسانی سهل الوصول گردد و لهذا
فان تمام الکمالات لم تزل علیها تمام علی [illegible] الاختصاص مع الاستحقاق لغیر
لا حظ لغیره سواه انتم بامام ناطق اذ لم یاتم باحد دون الصادق ع و لم یکن فی زمن رشد
اسکنی عدوه من شعفه و قال امیر المؤمنین ع رحم الله امرأ سمع الحکمة فوعی و اخذ
بحجزة هاد فنجی و عن الصادق ع لا دین لمن لا شیخ له یعنی امام حق و غرض از حق که
باشد سبب ماخذش و حق نجات [illegible] از او صهبا الحجاب که قطب دین باشد و مقصد
کاری و وجود از علماء اعلام که سلسله اجازات ایشان با حضرت منتهی است کما قال علیه
کلمات [illegible] وابتغوا الیه الوسیلة از سر افراز آن عزت سرکش از خلیفی چکش
بر حال دم در کش سر میزد از سر فراز تاج ده کو زبان هرکس به صد راه
باکرم در [illegible] زبان کو [illegible] بنده کو فصل دهم در بیان
مناقب امام بدانکه امام را نمی‌شناسد مگر خدا و رسول و امام و نایب او و نایب امام را
کمتر [illegible] شیعه از موافق نمی شناسد مگر امام و نایب او و آنچه از خلفاء [illegible] از عهد اوصاف
آدم الی انقراض عالم بر زبان نهاد و گوش جاری و ساری شد [illegible] از [illegible]

هزار الحروف بلغه النصف حرفا كما في بصائر عن الصادق ع حديث رواه فلان ان النبي ص
حدث عليا بالف باب يوم توفي رسول الله ص كل باب يفتح الف باب فذلك الف
الف باب فقال لقد كان ذلك قلت جعلت فداك فظهر ذلك لشيعتكم ومواليكم فقال
يا ابا محمد باب او بابان قلت جعلت فداك فما يروى من فضلكم من الف الف باب الا باب او بابان
فقال وما عسيتم ان ترووا من فضلنا ما تروون من فضلنا الا الفا غير معطوفة
نصف حرف الان الالف كتب في رسم الخط الكوفي معطوفا فاشير به واختار الالف لانه
ابسط الحروف فينقص شيء او نصف من نقطة فالمبين سبحانك عن وصف الواصفين لا يحصر
ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك يقول قال عبد العزيز ابن مسلم كنا مع الرضا ع
بمرو فاجتمعنا في الجامع يوم الجمعة في بدء مقدمنا فاداروا امر الامامة وذكروا كثرة
اختلاف الناس فيها فدخلت على سيدي ع فاعلمته خوض الناس فيه فتبسم ع ثم قال
يا عبد العزيز جهل القوم وخدعوا عن آرائهم ان الله عز وجل لم يقبض نبيه ص حتى اكمل له
الدين وانزل عليه القرآن فيه تبيان كل شيء بين فيه الحلال والحرام والحدود
والاحكام وجميع ما يحتاج اليه الناس كملا فقال وانزل في حجة الوداع وهي
اخر عمره ص اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا وامر
الامامة من تمام الدين ولم يمض ص حتى بين لامته معالم دينهم واوضح لهم سبيلهم و
تركهم على قصد سبيل الحق واقام لهم عليا ع علما واماما وما ترك شيئا يحتاج اليه

الامة الا بينه فمن زعم ان الله عز وجل لم يكمل دينه فقد رد كتاب الله ومن رد كتاب الله فهو
كافر به هل يعرفون قدر الامامة ومحلها من الامة فيجوز فيها اختيارهم ان الامامة
اجل قدرا واعظم شأنا واعلى مكانا وامنع جانبا وابعد غورا من ان يبلغها الناس
بعقولهم او ينالوها بآرائهم او يقيموا اماما باختيارهم ان الامامة خص الله تعالى بها
ابراهيم الخليل ع بعد النبوة والخلة مرتبة ثالثة وفضيلة شرفه بها واشاد بها ذكره
فقال اني جاعلك للناس اماما فقال الخليل ع سرورا بها ومن ذريتي قال الله تعالى لا ينال عهدي
الظالمين فابطلت هذه الآية امامة كل ظالم الى يوم القيامة وصارت في الصفوة ثم اكرمه الله تعالى
بان جعلها في ذريته اهل الصفوة والطهارة فقال ووهبنا له اسحق ويعقوب نافلة وكلا
جعلنا صالحين وجعلناهم ائمة يهدون بامرنا واوحينا اليهم فعل الخيرات واقام
الصلوة وايتاء الزكوة وكانوا لنا عابدين فلم تزل في ذريته يرثها بعض عن بعض قرنا
فقرنا حتى ورثها الله تعالى النبي ص فقال جل وتعالى ان اولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه وهذا النبي
والذين آمنوا والله ولي المؤمنين فكانت له خاصة فقلدها ص عليا ع بامر الله عز وجل
على رسم ما فرض الله فصارت في ذريته الاصفياء الذين آتاهم الله العلم والايمان بقوله
في ولد علي ع خاصة الى يوم القيامة اذ لا نبي بعد محمد ص فمن اين يختار هؤلاء الجهال ان الامامة
هي منزلة الانبياء وارث الاوصياء ان الامامة خلافة الله وخلافة الرسول ص ومقام
امير المؤمنين ع وميراث الحسن والحسين ع ان الامامة اس الاسلام النامي وفرعه السامي

بالامام تمام الصلوة والزكوة والصيام والحج والجهاد وتوفير الفيء والصدقات وامضاء
الحدود والاحكام ومنع الثغور والاطراف الامام يحل حلال الله ويحرم حرام الله
ويقيم حدود الله ويذب عن دين الله ويدعو الى سبيل ربه بالحكمة والموعظة الحسنة
والحجة البالغة الامام كالشمس الطالعة المجللة بنورها العالم وهي في الافق بحيث لا ينالها
الايدي والابصار الامام البدر المنير والسراج الزاهر والنور الساطع والنجم الهادي في
غياهب الدجى واجواز البلدان والقفار ولجج البحار الامام الماء العذب على الظماء
والدال على الهدى والمنجي من الردى الامام النار على اليفاع الحار لمن اصطلى به والدليل
في المهالك من فارقه فهالك الامام السحاب الماطر والغيث الهاطل والشمس المضيئة و
السماء الظليلة والارض البسيطة والعين الغزيرة والغدير والروضة الامام الانيس الرفيق
والوالد الشفيق والاخ الشفيق والامام الام البرة بالولد الصغير ومفزع العباد في الداهية
الناد الامام امين الله في خلقه وحجته على عباده وخليفته في بلاده والداعي الى الله
والذاب عن حرم الله الامام المطهر من الذنوب والمبرأ عن العيوب المخصوص بالعلم الموسوم
بالحلم نظام الدين وعز المسلمين وغيظ المنافقين وبوار الكافرين الامام واحد دهره
لا يدانيه احد ولا يعادله عالم ولا يوجد منه بدل ولا له مثل ولا نظير مخصوص بالفضل
كله من غير طلب منه له ولا اكتساب بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا الذي يبلغ معرفة
الامام او يمكنه اختياره هيهات هيهات ضلت العقول وتاهت الحلوم وحارت الالباب.

وخسئت

وخسئت العيون وتصاغرت العظماء وتحيرت الحكماء وتقاصرت الحلماء وحصرت الخطباء
وجهلت الالباء وكلت الشعراء وعجزت الادباء وعييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه
او فضيلة من فضائله واقرت بالعجز والتقصير وكيف يوصف بكله او ينعت بكنهه او يفهم شيء
من امره او يوجد من يقوم مقامه ويغني غناه لا كيف وانى وهو بحيث النجم من يد المتناولين
ووصف الواصفين فاين الاختيار من هذا واين العقول عن هذا واين يوجد مثل هذا
اتظنون ان ذلك يوجد في غير آل الرسول محمد كذبتهم والله انفسهم ومنتهم الاباطيل فارتقوا
مرتقا صعبا دحضا تزل عنه الى الحضيض اقدامهم راموا اقامة الامام بعقول حائرة
بائرة ناقصة وآراء مضلة فلم يزدادوا منه الا بعدا الا ان خاب تكلفهم باختيار
الامام والامام عالم لا يجهل وداع لا ينكل معدن القدس والطهارة والنسك والزهادة
والعلم والعبادة مخصوص بدعوة الرسول ونسل المطهرة البتول الا ان خاب امر العلم
كامل الحلم مضطلع بالامامة عالم بالسياسة مفروض الطاعة قائم بامر الله عز وجل ناصح
لعباد الله حافظ لدين الله ان الانبياء والائمة يوفقهم الله ويؤتيهم من مخزون علمه وحكمه
ما لا يؤتيه غيرهم فيكون علمهم فوق علم اهل زمانهم الا ان ذلك وان العبد اذا اختاره
الله لامور عباده شرح صدره لذلك واودع قلبه ينابيع الحكمة والهمه العلم الهاما فلم يعي بعده
بجواب ولا يحير فيه عن الصواب فهو معصوم مؤيد موفق مسدد قد امن من الخطايا والزلل والعثار
يخصه الله بذلك ليكون حجة على عباده وشاهدا على خلقه الا ان ذلك فضل فهل يقدرون

علی شد بر آنچه آورده او بقول مختار رحم بهذه الصفة نبغه مونه قعد داو بیت اصل الحق
و نبذوا کتاب الله وراء ظهورهم چون مرتبه ولایت که بولایت و خلافت تعبیر یافته
حقیقت آن که ولایت مطلقه و خلافت کبری است فوق مرتبه ایمان و تحت مقام
وجهی
نبی و ادراک سر ادراک ایمان خارج بود و در ذکر محامد و صفات جلالیه که تعبیر به حروف
و سلب مخصند و بعض اضافات انحصار فرمود و از اینجهت بود که ملائکه در خلافت حضرت
آدم عم زبان اتجعل فیها من یفسد فیها گشودند و بعد از ظهور اعتراف بعجز و قصور نمودند
و باید معلوم شود که ولایت مطلقه که تالی درجه نبوت و رسالت مطلقه است در هیچیک از
انبیا و اولیا ظهور نیافته سوای پیغمبر ما محمد مصطفی صلعم و اوصیا خاصه آنجناب و از
و از اینجهت بود که هیچیک شرافت خاتمیت نیافتند و از مرتبه تابعیت تجاوز نکردند که تمام
انبیا و اولیا در تحت لوای محمدی صلعم و از جمله شیعیان علوی خواهند بود کما قال تعالی و ان
من شیعته لابراهیم و چون در پیغمبر ما و اوصیا خاصه آنجناب ولایت مطلقه و خلافت
کبری ظهور یافت خلعت خاتمیت پوشیدند و چون ظهور نبوت و رسالت در جناب ختمی مآب
غالب بود بخاتم الانبیا و المرسلین ملقب گردید و چون در اوصیاء آنحضرت شان ولایت
بود بخاتم الولایة موسوم گردیدند و از جهة نبوت مطلقه است که شریعت محمدی صلعم تا ابد
مانده و باختلاف اوقات بمصالح اشخاص نسخ و اندراس در ان راه نیابد و ظهور
ولایت مطلقه بعد از جناب رسول صلعم در ائمه اثنی عشر معصومین بود که آخر ایشان قائم آل محمد

عجل الله فرجه

عجل الله فرجه که بعد از ظهور آنحضرت شریف آنجناب مخصوص نیست و از انظار خلق بجهة قصور و ظلمانی
بودن انها غایب است چنانچه خواجه طوسی علیه الرحمه فرموده وجوده لطف و غیبته منا
و آنجناب منتظر امر الهی است که لامحاله باید ظاهر گردد حتی لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد
لطول الله ذلک الیوم حتی یظهر فیملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا لکن بحکم
اولئک سابقه صاحبان ولایت مقیده که نواب و خلفاء صاحبان ولایت مطلقه اند چون انبیا و اولیا
سلف در تبعیت و تشیع ایشان انتخاب یافته اند چنانچه در زمان ظهور رسالت کامل سرور
البشر صلعم در اطراف عالم خلفا او بدعوت مشغول بودند باید در زمان غیبت نیز در میان خلق
باشند و بعد دعوت خاتم صلعم ولایت خلق را دعوت نمایند تا حجت تمام و دعوت انجام گردد
اگر نه لازم آید که دعوت ولایت در اظهار چون دعوت نبوت انقراض یابد و ورود آیات داله
بر وجوب بیعت در دعوت ولایت و اطاعت باطل گردد و شبهه نیست فذکر ان الذکری تنفع المؤمنین
و ما علی الرسول الا البلاغ و ادع الی سبیل ربک و قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و من یطع الرسول فقد اطاع الله
و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و غیر ذلک من الآیات الدالة علی وجوب الدعوة
و الهدایة و التسلیم و الاطاعة با آنکه نیست کلمه از قران مگر آنکه مصداق او در عالم
باقی خواهد بود الی یوم القیام کما قال تعالی لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه و این
مسئله اتفاقی جمیع ملل و مذاهب خواهد بود سوای زنادقه بلکه فطری تمام نفوس است نزاع در
حکم نیست غایة الامر نزاع در منصوص خواهد بود که در بحث دلیل را نمی‌توان بیان نمود اینست من کریم

اعراض باطنی

که داعی الی الحق بنحو نبوت و رسالت نباشد و چه بنحو ولایت و نیابت باید مناط دعوت که بصیرت
و بینات است بود والا هرچه مدعی ... باشد نیابت اعم است که در صاحبان ولایت مطلقه
بنحو اصالت و در صاحبان نیابت بنحو ظلیت و تبعیت ظاهر است و لیکن نیابت اخری چون دعوت
الی الله انفصال است باید داعی الی الحق کسی باشد چون طبیب صوری علمای باعراض بدنی
و معالجات روحانی داده به جای اعمال شرعی و قلبی دانسته باشد تا هر کس را مناسب مرض و حال
او بدوای مناسب و غذای موافق معالجه فرماید کما قال قدس سره ... سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة
انا و من اتبعنی یعنی دعوت [illegible] چون دعوت من از روی بصیرت [illegible] و کما قال
لیستخلفنهم ... الذین من قبلهم کما [illegible] لیستخلف [illegible]
[illegible] الآیة [illegible] یعنی [illegible]
بلکه تعریف نیابت و نصب نایب نیز ممکن نیست پس میزان معرفت امام و نایب امام جز نص سابق
و اجازهٔ صاحب اجازه نتوانند بود و در رسالهٔ صلاح امامیه در این خلافت سعی اند و در یک از
فقهاء و سلسله‌ها سلسلهٔ اجازات و شجرهٔ مشایخ اجازات انها منضبط و متصل بمعصوم هم و تا
این زمان برقرار است و در خبر از معصوم و الحال است که هر که بعرفة الله باید و اگر عامه
تمسک در باب خلیفه اول باعتراف باحصا لیسته ... باطل است و تقریر جناب ... در
عذر حرم که اجماع و حسن سیاست ملکی باشد دلالت بر خلافت الهی هیچ وجه نتواند زیرا
که اجماع تام امت باتفاق محقق نیست لتخلف جمع من الصحابة عنه و ردهم علیه و نیز خصم

شافعه و حسن سیاست ملکی دلالت بر بینات و تقرب نزد حق که از لوازم ولایت و نیابت است
نتواند و کرامات و خوارق عادات که عوام بان معجزه پندارند دلالت بر کمال قوای علمی و نیز
ولایت بر کمال قوای علمی متصرف نیست بلکه التفات صوری بنحو اظهار صفات
و اتصال بعالم مثال دلالت نتواند و ولایت را اتصال بروح قدسی باید که نشان روح است
نه اتصال بعالم مثال که نشان خیالات است و کمال اقتدار در علوم صوری که مایهٔ فرو بلندی
نابینایان است دلیل کمال عقل نباشد است عقل روحی و ولایت بکمال عقل روحی است نه عقل
خیالی که جانهای از کمال عقل خیالی نتوانند بود بلکه نوعی و کافر در این مشترک دارند
و معلوم است که آنچه در کافر یافت شود دلیل خلافت الهی نتواند بود بلکه ... که صاحب
اجازه و صاحب کرامات نباشد و غیر صاحب اجازه با کرامات باشد چنانچه نقل شده است
از شیخ مجد و کثرت اوراد و مانند آن ... در کتاب ... چنانچه از شیخ ابو الحسن
و شیخ ابو سعید نقل شده است که آن ... در ... با یکدیگر صحبت ... شدند ...
... که ... که ... خراب شد و ... حق
... شیخ ابو الفضل ... ابو سعید ...
... در آن درگاه ... کرامات ... که ...
... و ... شیخ ... رحمه ... کرامات
و ... و ... خلال ... کرامات ... انها ...

٥٩

جز آن که کبر و رعونت بیشتر است در این راه هر چه نه از باب قربت است همه اسباب استدراج
و مکر است زنهار بسی التفات به آن شهادات نشود چه هزاران خرق عادت
کرامات نیست که از حق ناشی است تو فریفته آن دعوی خدایی است همه دعوی تو
در خلوت است زنهار که فریفته این حالت گرفتار پس بعضی علم صوری میتوان بود
شد چه بسیاری با وجود مهارت در علم صوری از علم اخروی محروم مانده کاتب علمای اهل
علم شده پوزینه تا نگرید بسیار از آن علم بلند ز اهل شصت هزاران ساله را پوزینه
ساخت آن گوساله را و نه بعضی کرامات کشف ضیاء که جمعی از اهل باشند لذات
اصحاب الکرامات محجوبان باید فریفته نشد زیرا که باعمال شیطانی کشف صوری و خرق
عادت بر دست ایشان جاری گردد در هر باب بعضی از قوم رو کرده است پس دست بیعت باید
داد دست بسیاری از زنان حرف دارد ایشان و به دستیاری شیطان خود را امام زمان
خوانند و از در دعوی و فریب بلند کرده اند و طالبان حق را راه زنی نمایند حرف
درویشان بیرزد در هر کسی تا کسی آید که همت او خود کسی پس طالب باید رجا شناسان
باید بمضمون وسارعوا الی مغفرة من ربکم در طلب آن نشان شتابد و بحکم فاستبقوا
الخیرات بر همگنان سبقت نماید و چون صاحب وقت را شناخت خود را منسوب باید
و خود را از تصرف آن سنت بلند بلوازم خدمت او قیام نماید که شیخ پیشوای او
همان است چنانکه بزرگان فرموده اند که طالب باید بخدمت شیخ رسد و خود را در

خدمت

شرط است امتحان نماید در خدمت هر یکی خود را امتحان نماید و صلاح از دار
فنا فی الله [illegible] کردار باقی در حق وی به انتظار برزد و بعضی دانند که شیخ او همان است
و از شیخ جنید بغدادی رحمه الله عکس این حکایت شده است که آن بزرگوار طالب را
در خدمت شیخ حارث [illegible] و استاد حق را شناخت برادر [illegible] داشت [illegible] کار او را
ممتاز [illegible] ان اسم الملقب [illegible] و اگر [illegible] ممتاز شد امر
بگذاشت دکان و بازار [illegible] فصل یازدهم در بیان آداب
رسیدن بخدمت حضرت علماء و مشایخ عظام و آداب حضور و غیاب ایشان که صاحبان
ولایت کلیه که پیغمبر ما محمد مصطفی صلعم و ائمه اثنا عشر باشند در مقام قرب الهی بمرتبه
رسیده اند که قبضه الکمالات و وسایط و تمام حجب را قطع کرده اند و بمقام [illegible]
[illegible] که حقیقت [illegible] رسیده اند که توجه [illegible] و موصوف بصفات الهیه
بلکه عین صفات الله گردیده اند و بعد از ایشان سلف و اولیا [illegible] قرب ایشان
باید است که در مقام [illegible] آن بزرگواران [illegible] باشند علی قدر مراتبهم
که از صفات الکمالات [illegible] آن بزرگواران که صفات [illegible] استیلا و وصول
گشته باشند که [illegible] و احاطه تصرف ایشان در [illegible] کرده
و احاطه و تصرف آن بزرگواران باشند و چنان در نور [illegible] ایشان شعاع باشند
که [illegible] ایشان نماید کانی بحر [illegible] کالشعاع من الشمس و شعاعنا [illegible]

و شعاع کرده ایشان کرده است و تعظیم ایشان تعظیم است و اهانت ایشان
اهانت ایشان است و رد و قبول ایشان رد و قبول است بهر کسی هر چه خواهند
انتظار سبب بخشند و از هر کسی هر چه خواهند بستانند پس طالب مرید در جمله احوال
باید این لطیفه را منظور داشته و چون اراده حضور نماید چنین داند که بخدمت …
مقتدای برحق و بخشش او بر ترتبه امیدوار باشد که بیک آن او عالم را باید بخشد
و اضطرابات او چنان خایف باشد که در حضرت کمال و اطاعت بانواع عقوبات …
سالف چنانکه در وصیت حضرت لقمان … است و باید جامه لطیف
پوشد کانه قوله خذوا زینتکم عند کل مسجد و مراد … تا کان …
و زینت شمول جامه طهارت است از نجاسات و چرکین و عفونت … بلند …
از حدث و جنب پاک نماید که … در مسجد نیاید اقامه نماید و بردن
نجاسات بمسجد جایز نیست و معهذا حکم غسل زیارت نماید که غسل حصار قوات است و با وضو
باشد که وضو سلاح مومن است در این راه اعداء باطنی امدد اعدای ظاهری کمال
اهتمام در عداوت ورزند با هر حیله که توانند سالک این راه را از … نمایند پس سلاح
باید که دفع دشمن تواند و حصار باید که دفع آمد و شد دشمن نماید و باید در جمله
احوال از سلاح حفظ غافل نباشد که دشمن … طلبید و دل او در راه و
جمله احوال با دل شیخ داشته تا هنگام وسوسه شیطان ملول از باطن شیخ طلبید

وکید

وکید او را بر نگون سازد هر کید شیطان کان ضعیفا و چون مشغول صورت
شیخ داشته که او را در … شیخ مشغول است نفس بهر زیارت … ابتدا و کیفیت
فاسدی و تسعیت شیطان مشغول کرد چنانچه گذشت و چون بدر خانه رسید او را زینه
و معهذا متکلم در نگوید بلکه انتظار برد و چون واقع حضور کرد در … عجز و نیاز و فروتنی
که شیوه نیازمندان است داخل شود و … از جمله اعضا … و جناب
شیخ را بجلت مخصوص سازد و معهذا متکلم بر اجرت نشیند و اگر … نشیند
نشیند اگر چه بر جنابت … بر آید و در … عجز و مذلت باید بصورت …
کند … که نهایت … و … قربت بکار آورده و اگر در …
چنین … باید … و تقلید … که بوی نفاق دهد و در مجلس …
نشیند و از غیر جانب شیخ نظر پوشیده داشته و با غیر گفتگو نکند و سخن نگوید و …
غیر او ذکر نکند … که سوال شود و در جواب اختصار … داشته و جهد …
نکند و سوال را باکی نکند بلکه منتظر افاضه ظاهری و باطنی باشد که اگر …
باشد از راه ظاهر یا باطن اظهار دارند اگر حاجت … سوال … زبان …
در … نشود و در او از حضور شیخ بیرون نبرد بلکه آنچه وارد … دل شیخ
داشته تا صورت کمالات شیخ در او عکس انداز …
در حضور حضرت … پس … ظاهر است که ضد …

زانکه در دل بر سر او ظاهرست   پیش اهل دل العیب بر ظاهرست   نهان و سارست

چون در جمیع احاطه و قدرت ببیند بورطه عجب و غرور نیفتد و انکار نکند و کجا باید و جمیع

حرکات تصرف نماید که علامت کمال ارادت شیخ باشد که هر آنچه از او بیند و تصرف بی دل اذن او در

ملک شیخ حرام شمرد و باید که شیخ را تصرفی از او با خبر نباید چون خازن سلطان

امین و حافظ باشد و جمیع املاک مالک سلطان داند اگر با وجود شیخ و جمیع ایشان و تصرف بی دل اذن

از او بار بگیرد بیقین داند که اسباب استبداد او باشد و زهر هلاک که در دور جز علاج

را آید باید که خود را از ورطه غرور و ناز بخلف بمقام عجز و نیاز کشد و توبه و استغفار نماید و

نفس را ملامت و شماتت انبساط و بهمه حال منفعت احاطه و قدرت شیخ داند که هر چه در ابتدا

تا شیخ بشود که نسبت بر ان انشا شده و شنیده بر زبان امتحان شیخ در جمیع امور

طلبید و چون شیخ سخنی گوید بگوش هوش فرا دهد و بمقصود برد که سخن بزرگان را ملک

اعلی و اجرا اجابت است اگر عتاب فرمایند سر در جمیع حال باید که رب عتاب

در جمیع باید یقین داند که عتاب او باشد زهر است اگر علاج نباید و اگر افسانه

و حکایات گفتند معنی افسانه را در جمیع جوید که از کلمات ستار است و رأفت شیخ کس را

رفع عیب او مطلع نسازد بلکه بتعریض حکایات دلالت فرمایند که اکتفا به را ابلغ

النصح خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران گفتش بشنو

خوشتر سر یار خود را در ضمن حکایت گفته‌اند و خود بعد بین و تمام نشناس باید چنانکه

نشستن را نباید و طول نباید بر زبان نشنیده کند که آن و چون بیرون رود پشت بجانب شیخ

نگرداند و در غیبت و حضور زبان سر و سر را از اعتراض بر گفت و فعل شیخ بر بندد

که هر چه او کند بحجت ملک و الهام کند و علم آن را چه بر ظاهر سالف کالقاء ثم قال فان

اتبعتنی فلا تسئلنی عن شیء حتی احدث لک منه ذکرا و اگر سببی اگر در تسلیم نباید که از آن

افراد باشد و بلکه مستقل گرداند در زیر اگر شیخ منصوب از جانب خدا باشد یقین داند

که هر چه او کند و گوید موافق شرع و مخالف هوا باشد اگر چه در نظر او مخالف باشد چنانکه

جمله افعال خضر در نظر حضرت موسی علیه السلام با کمال مرتبه نبوت مخالف نمود الا آنکه

باید که با خلق برفق و شفقت معاشرت کند و داند که تمام جمیع حقیقت و

صفات قوام جمله مصنوعات است و معاندت با صنع و معاندت با صانع است   صنع بلکه با حق

بار کار در معاشرت رفق و ملایمت کند و چنین داند که اگر با کافر عتاب کند

با خدا کرده و چشم از عیب خلق بپوشد و اگر عیب در خلق ضعف کسی ببیند نکوهش نکند

که معیوب است که عیب و بلا اگر عیب در نفس شیخ ببیند ستار باشد و بر رفق در مقام لطف

را آید و از آن عیب باید داند در جمیع مخالف شرع وارد داند الا بلکه مرا اهل ادب

و سنن را بجا آورد و از تکرار در شبهات اعراض نماید و بدی خلق را بیدی مکافات

نماید بلکه غیظ خود نهان دارد و از همه کس عفو کند بلکه عوض احسان کند که والکاظمین

الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین و ادفع بالتی هی احسن السیئة و با هر کس

احسان کنند و از احسان احسانی بجوید باید انصاف دهد و انصاف نگیرد بدی بخوبی و نیکی [illegible] باشد
و نیکی را در عوض بکافات بهتر باید تحفه خواه نباشد بلکه تحفه را دشمن و دشمن را دوست
شناسد که اگر بداند بدی دشمن چنین چنان است و چگونگی را تحفه [illegible] بداند بلکه خود را
پس از همه از همه بیشتر داند که عاقبت کار معلوم نیست و طالبین حق و اقران دین را جا
ببیند که خدمت تمام نماید که خدمت ایشان خدمت خداست و خدمت ایشان از جمله
عبادات مقدم داند و نگوید مشاغلات ما بسیار است اگر در تحقیق [illegible] شود تا تواند [illegible]
و ایثار نماید و حقوق واجبه ایشان را بایشان رساند و با خبر جهال [illegible] روا ندارد و فضول
مال را از مستحقین [illegible] داند و فضول کلام را [illegible] نماید و چون ایشان را [illegible] ببیند چنین
داند که [illegible] است و حق [illegible] و [illegible] و بدل و زبان [illegible] باشد
و چون [illegible] کنند [illegible] باشد و [illegible] که [illegible] تواند خالی کنند
و چشم [illegible] و [illegible] او [illegible] بپوشند [illegible] هر جا [illegible] در هر کار [illegible]
چشم [illegible] باشد [illegible] و قول [illegible] که اگر [illegible] در خود
فهم مستمع [illegible] زیرا که [illegible] چون [illegible] بسیار [illegible] شوند و [illegible]
[illegible] که [illegible] ان [illegible]
بجز اینکه در طلب [illegible] باشند پس [illegible] باید چون [illegible] ایشان
کند و چون یاران را امری اتفاق کنند [illegible] روا ندارد و باشد [illegible] موافقت نماید

کما قال النبی صلی الله علیه [illegible] و سلم [illegible] و نصیحة لله و [illegible] للمسلمین و لزوم جماعتهم
فصل [illegible] در [illegible] سبب اختلاف الاخبار و [illegible] عصمت فی کل [illegible]
و انصار المجتمعة [illegible] شیخ الطایفة محمد بن الحسن الطوسی [illegible] فی [illegible] تهذیب و ذکر ان بعض
الاصحاب [illegible] اصحابنا [illegible] و [illegible] فیها
من الاختلاف و التباین و المنافات و التضاد [illegible] بازائه ما یضاده و لا یسلم
حدیث الا و فی مقابلته ما ینافیه حتی جعل [illegible] ذلک من اعظم الطعون علی مذهبنا و تطرقوا
بذلک الی ابطال معتقدنا و ذکروا انه لم یزل شیوخکم السلف و الخلف یطعنون علی مخالفیهم بالاختلاف
الذی یدینون الله به و یشنعون علیهم باختلاف کلمتهم فی الفروع و یذکرون ان هذا مما لا یجوز
ان یتعبد به الحکیم و لا ان یبیح العمل به العلیم و قد وجدناکم اشد اختلافا من مخالفیکم و اکثر تباینا
من مباینیکم و وجود هذا الاختلاف منکم مع اعتقادکم بطلان ذلک دلیل علی فساد الاصل حتی
دخل علی جماعة ممن لیس لهم قوة فی العلم و لا بصیرة بوجوه النظر و معانی الالفاظ شبهة و کثیر منهم
رجع عن اعتقاد الحق لما اشتبه علیه الوجه فی ذلک و عجز عن حل الشبهة فیه سمعت شیخنا ابا عبد الله ایده الله
یذکر ان ابا الحسین الهارونی العلوی کان یعتقد الحق و یدین بالامامة فرجع عنها لما التبس علیه الامر فی
اختلاف الاحادیث و ترک المذهب انتهی [illegible] شیخ بزرگوار ذکر [illegible] اختلاف
بسیار است [illegible] اختلاف اخبار و اختلاف اقوال [illegible] باشد [illegible]
البصیرة فی الضلالة [illegible] و اختلاف [illegible] مذهب شیعه است [illegible]

و بعض بسیطات که علم و حکم خدا را اختلافی نیست و عالم کثرت که در علم او اختلاف بسیار شده و در
حکم او نقص نباید و همچنین که در علم او اختلاف هست یا در حکم او نقص است عالم نیست و باید بعضی
اخبار بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام وارد شده است پس میگوئیم که این اختلاف را سبب بسیار است اول
آنکه از زمان غلبه پیغمبر تا امام ارباب نفاق می خواستند که باغراض مختلفه دروغ جعل میکردند و از جهت رواج
دادن هر یک از معصومین نسبت میدادند بعضی بقصد قرب عوام و حشم و منصب احترام از اشباه
انعام و بعضی بقصد تقرب جستن بسلاطین و حکام و منصب جستن و وظیفه بردن از ایشان
و بعضی محض توهین دین سید المرسلین و طریقه ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین دوم آنکه در جانب
فهم خلق و ضبط ایشان بکلام نیست و نقل حدیث بلفظ دشوار با ستعداد است و جواز نقل بمعنی
و اذهان کسانی که بعض سخنان از معصوم میشنیدند با مقصود تعبیر میکردند و حدیث را بلفظه
یا چنانچه مقصود ایشان بود برای یاران نقل میکردند و این اشخاص بسیار کم بودند و مستعلین با اختلاف
ادراک همچنان این اشخاص نقل میکردند و بسیار از ائمه از معصوم می شنیدند و درست حفظ
نمیکردند یا مقصود را بر دند و کلمات خود بعضی تکمیل میکردند و مسموع را بر موهوم خود حمل میکردند
و بعضی موهوم را از برای یاران نقل میکردند بگمان آنکه موهوم مسموع از معصوم و حق است
و کم اتفاق می افتاد که موهوم با مقصود متفق باشد بلکه موهوم از یک یا دیگری مجموع با مقصود
مختلف می بودند پس جمعی که یک امر حدیث از معصوم می شنیدند مسموع را باختلاف روایت
میکردند و باعتقاد خود تمام را از معصوم میدانستند سیم آنکه خلق در مراتب فهم مختلفند

کار فهمی

کار فهمی با لطایف دینی و طاقت شنیدن هر سخنی و هر صنفی را بحسب اختلاف احوال و مدارج
و مقامات در درجات بسیار است و انبیا و اولیا مامورند که با هر کس باندازه فهم سخن
گویند و هر کس را در خور مرتبه و درجه او تکلیف فرمایند و باندازه قوه او احکام
شرعیه را بار نمایند و کیفیت درجات مختلفه و مقامات متفاوته که در اسلام و ایمان
تحصیل میشود و یک شخص را بتکالیف مختلفه مامور ساختند چنانچه در اخبار عدیده وارد
شده است که بار از درجات است پس اگر حکمی از صاحب درجه و اصحاب درجه پایینه
ادراک میکردند حسنات الابرار سیئات المقربین و بعضی شیخ جرجانی این سخن را
نسبت با اخص خلق باغراض مختلفه نسبت میدهند و انبیا و اولیا اطبای نفوسند
و امراض جسمانی و نفسانی و معالجه عقلانی بمنزله دوا و غذا است که برای مرض و حفظ
صحت میباشد چنانچه اختلاف امراض بحسب اختلاف انواع و اشخاص و اوقات
و زمان و مکان و شدت و ضعف دوا و غذا نیز با اختلاف دارند همچنین
امراض نفسانی بحسب اختلاف انواع و اشخاص و اوقات و احوال در تکالیف و اعمال
اختلاف خواهند بس پس هر چه فرمودند قضیه فی واقعه خواهد بود و دیگری را نشاید
که بان عمل کند که شخص اهل کسالت و دو اهل اهمال است کسی که در درجه این قیاس در محل
حکم است و اشتراک در تکلیف که شرط یافته اشتراک در صفت تکلیف و در نفس است
که شرع و تمام است و الا خصوصیات سخن کسی که خصوصیات احوال مختلف باشد

٩٤

که تسلیم بصیر صاحب اطلاع باید که خصوصیات شرایط آشنا بوده و در جواز تقلید فتوا به
بدون بصیرت و اجازه او محض کتاب و سنت خصوصیات تکلیف خود را اخذ نتواند
چون کسی که از علم طب بی‌خبر و از امراض شناسایی عاجز باشد و بمحض مطالعه کتب اطبا معالجه مرض
نماید بدون تعلیم طب و اجازه طبیب حاذق و لهذا قالوا الذی یکون طبیبا الا الذی قبله مشقة و فی
مصباح الشریعة الذی یکون طبیبا الذی یستعمل بصفات [illegible] و قوله تنبیه که شرط دانسته اینها عبارت
از اهل بصیرت که اجازه صاحب اجازه یا مثل آن است پس شخص اجازه یافته در هر مرتبه از
علم باشد باید در جزئیات مسائل نسبت و تقلید نماید بوده در عمل از تقلید تجاوز نمودند الا صاحبکه
متفق علیه باشد علامت که شخص از تمام بیشتر آنها باید تابع باشد [illegible] شخص
چون اهل تشیع از آن است چونکه مسائل نزد علما [illegible] پس [illegible]
از القباله در رساله شیخ امراد و استاد در نزد کرده مستعد قابل [illegible] کرده [illegible]
در اخبار [illegible] بسیار [illegible] عالم که از علم خبر [illegible] باشد با [illegible] از اهلش
حال و خبر [illegible] باشد [illegible] و از زمره اهل دین بیرون نخواهد بود مشهور و مقبول که
شخص باید مجتهد باشد یا مقلد که مراد متعلم است که اگر مقصود از علم مدرسه نشستن و ملا
نماز [illegible] و تدریس مشغول [illegible] و اصطلاحات [illegible] مقصود تحصیل مسائل دینیه از اصول
و فروع کرده است از هر جهت [illegible] فی الاحتیاط که [illegible]
او کار دیگر میکنند [illegible] که تواند شخص [illegible] احتیاط [illegible]

احتیاطا

احتیاطا از باب اضطرار است که شخص در زمان طلب عالم یا در غیبت امام او رسیده و تکلیف خود را
از او معلوم نتوانسته طریق احتیاط معمول داشته که اگر دست از طلب عالم برداشته و در احتیاط
را [illegible] وقوف او از طلب حرام و از جمله تقصیر خواهد خواهد بود که هیچ عمل از او مقبول
نخواهد بود [illegible] مراتب شرط العامل علی غیر بصیرة کالسایر علی غیر الطریق که هر چند بیشتر رود از
مقصود دورتر گردد [illegible] جاهل متنسک و عالم متهتک [illegible]
[illegible] وقوف از طلب عالم [illegible] است [illegible]
بسیار [illegible] شعار [illegible] است چنانکه باید دانست و از علمای امامیه [illegible] در دفع
طاعنین علیهم [illegible] اسقاط [illegible]
اسقاط [illegible] اختلاف [illegible] از مختلفات [illegible] و مسائل [illegible]
[illegible] باشد و حکم [illegible] باشد و [illegible] عالم [illegible] حکم [illegible]
باشد در [illegible] نسبت [illegible]
در حال تقیه [illegible] اصحاب تقیه [illegible] در حال [illegible] اصحاب [illegible]
و [illegible]
و [illegible]
در اخبار [illegible]
[illegible] القرآن [illegible]

ما في أيدي الناس ثم سمعت منك تصديق ما سمعت منهم ورأيت في أيدي الناس أشياء كثيرة من
تفسير القرآن ومن الأحاديث عن نبي الله ص أنتم تخالفونهم فيها وتزعمون أن ذلك كله باطل أفترى الناس يكذبون
على رسول الله ص متعمدين ويفسرون القرآن بآرائهم قال فأقبل علي فقال قد سألت فافهم الجواب إن في
أيدي الناس حقاً وباطلاً وصدقاً وكذباً وناسخاً ومنسوخاً وعاماً وخاصاً ومحكماً ومتشابهاً وحفظاً
ووهماً وقد كذب على رسول الله ص على عهده حتى قام خطيباً فقال أيها الناس قد كثرت علي الكذابة
فمن كذب علي متعمداً فليتبوأ مقعده من النار ثم كذب عليه من بعده وإنما أتاكم الحديث من أربعة ليس لهم
خامس رجل منافق يظهر الإيمان متصنع بالإسلام لا يتأثم ولا يتحرج أن يكذب على رسول الله
فلو علم الناس أنه منافق كذاب لم يقبلوا منه ولم يصدقوه ولكنهم قالوا هذا قد صحب رسول الله
ورآه وسمع منه وأخذوا عنه وهم لا يعرفون حاله وقد أخبره الله عن المنافقين بما أخبره
ووصفهم بما وصفهم فقال وإذا رأيتهم تعجبك أجسامهم وإن يقولوا تسمع لقولهم ثم بقوا بعده فتقربوا
إلى أئمة الضلالة والدعاة إلى النار بالزور والكذب والبهتان فولوهم الأعمال إلا
من عصم الله فهذا أحد الأربعة ورجل سمع من رسول الله ص شيئاً لم يحفظه على وجهه ووهم فيه
ولم يتعمد كذباً فهو في يده يقول به ويعمل به ويرويه فيقول أنا سمعته من رسول الله ص فلو علم المسلمون
أنه وهم لم يقبلوه ولو علم هو أنه وهم لرفضه ورجل ثالث سمع من رسول الله ص شيئاً أمر به
ثم نهى عنه وهو لا يعلم أو سمعه ينهى عن شيء ثم أمر به وهو لا يعلم فحفظ منسوخه ولم يحفظ الناسخ
فلو علم أنه منسوخ لرفضه ولو علم المسلمون إذ سمعوه منه أنه منسوخ لرفضوه وآخر رابع لم يكذب

على رسول الله ص مبغض للكذب خوفاً من الله وتعظيماً لرسول الله لم ينسه بل حفظ ما سمع على
وجهه فجاء به كما سمع لم يزد فيه شيئاً ولم ينقص منه وعلم الناسخ من المنسوخ فعمل
بالناسخ ورفض المنسوخ فإن أمر النبي ص مثل القرآن ناسخ ومنسوخ وخاص وعام ومحكم
ومتشابه قد كان يكون من رسول الله ص الكلام له وجهان وقال الله تعالى في كتابه وما آتاكم الرسول
فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا فيشتبه على من لم يعرف ولم يدر ما عنى الله به ورسوله وليس كل أصحاب
رسول الله ص كان يسأله عن الشيء فيفهم وكان منهم من يسأله ولا يستفهمه حتى إن كانوا ليحبون أن
يجيء الأعرابي والطارئ فيسأل رسول الله ص حتى يسمعوا وقد كنت أدخل على رسول الله ص كل يوم
دخلة وكل ليلة دخلة فيخليني فيها أدور معه حيث دار وقد علم أصحاب رسول الله ص أنه لم يصنع ذلك
بأحد من الناس غيري فربما كان في بيتي يأتيني رسول الله ص أكثر ذلك في بيتي وكنت إذا دخلت
عليه بعض منازله أخلاني وأقام عني نساءه فلا يبقى عنده غيري وإذا أتاني للخلوة معي
في منزلي لم تقم عني فاطمة ولا أحد من بني وكنت إذا سألته أجابني وإذا سكت عنه وفنيت مسائلي
ابتدأني فما نزلت على رسول الله ص آية من القرآن إلا أقرأنيها وأملاها علي فكتبتها بخطي وعلمني
تأويلها وتفسيرها وناسخها ومنسوخها ومحكمها ومتشابهها وخاصها وعامها ودعا الله أن يعطيني
فهمها وحفظها فما نسيت آية من كتاب الله ولا علماً أملاه علي وكتبته منذ دعا الله لي بما دعا
وما ترك شيئاً علمه الله من حلال ولا حرام ولا أمر ولا نهي كان أو يكون ولا كتاب
منزل على أحد قبله من طاعة أو معصية إلا علمنيه وحفظته فلم أنس حرفاً واحداً ثم وضع

عهد کلامه ودعوی اهل باطل ان بالله علماء وجهاء وحکماء ونور انقلبت ناسخ آنچه با ثابت امر منسد

دعوتی باد عوت سلم انس سنتها ولم یعرف شیئ لم یکن به اشتغوف شأن النسیان فانا بعد فعل له

لن الکذب فعلیک النسیان و چون حدیث شریف دلالت داشت براینکه در اخبار نیز مثل قرآن

ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه می‌باشد و شاید ناسخ در اخبار غیر ثابت باشد که حکم

او در محلی ثابت شود و منسوخ آنکه حکم او از آن محل مرتفع شده باشد در محل دیگر جاری شده

و در آن محل جاری نباشد که بدون شناختن محال و مراتب صادر و درجات احوال عرت

ناسخ و منسوخ اخبار محال باشد زیرا که معنی نسخ رفع حکم است بعد از ثبوت او و ثبوت

حکم دیگر بمقتضی مصلحت و این بالنسبة بنظام کلی و نظام عامه ثابتست شعر نسخ

شرایع بعضی ببعضی بالنسبة بنظام جزء و احکام خاصه است چنانکه بعضی را امر منع موقت

بچیزی و دیگری را امر میکرد بودند از چیزی که آنچه در باب اول مامور بوده در باب ثانی منسوخ

باشد و چنانکه یک شخص را در بدو اسلام و ایمان با مری مامور می فرمودند و چون

اندک قوتی میگرفت بخلاف حکم اول او را امر میفرمودند اول منسوخ و ثانی ناسخ بالنسبه و نسخ

در اخبار خصوص اخبار ائمه طاهرین سلام الله علیهم بمعنی ثانی است و بر این معنی محمولات

آنچه فرموده اند که انا اذا افتینا بما عندنا نفتینا بروح القدس و بمعنی است تفویض امر عبد

باب دلیل در ربوبیه و تفویض کردن بعضی باب آن است تعلق میجبان در احکام و آداب

قرار دادن کانا فالکش ا دتعا بخلاف حکم بعضی دیگر را بخلاف دیگر را امر فرمایم که نسخ

دالنظام

دالنظام جزء و اعمال قلب به شد از لوازم آنکه کردن نسخ شریعت کنند به حفظ او با ینکه

ایشان حافظ بودند نه ناسخ و عن محمد بن مسلم عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت له ما بال اقوام یروون

عن فلان و فلان عن رسول الله صلی الله علیه و آله لا یتهمون بالکذب فیجیئ منکم خلافه قال ان الحدیث ینسخ

کما ینسخ القرآن و قال منصور بن حازم قلت لابی عبدالله علیه السلام ما بالی اسئلک عن المسئلة فتجیبنی فیها

بالجواب ثم یجیئک غیری فتجیبه فیها بجواب آخر فقال انا نجیب الناس علی الزیادة والنقصان

قال قلت فاخبرنی عن اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله صدقوا علی محمد ام کذبوا قال بل صدقوا قال قلت فما

بالهم اختلفوا فقال اما تعلم ان الرجل کان یاتی رسول الله فیسئله عن المسئلة فیجیبه فیها بالجواب

ثم یجیبه بعد ذلک ما ینسخ ذلک الجواب فنسخت الاحادیث بعضها بعضاً و عن ابی عبدالله علیه السلام

ان الله رفیق یحب الرفق فمن رفقه بعباده تسلیله ضغائنهم و مضادتهم لهواهم و قلوبهم و من

رفقه بهم انه یدعهم علی الامر یرید ازالتهم عنه رفقاً بهم لکیلا یلقی علیهم عری الایمان

و مثاقلته جملة واحدة فیضعفوا فاذا اراد ذلک نسخ الامر بالآخر فصار منسوخاً و عن

زرارة انه قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن مسئلة فاجابنی ثم جاء رجل فسئله عنها فاجابه بخلاف

ما اجابنی ثم جاء آخر فاجابه بخلاف ما اجابنی و اجاب صاحبی فلما خرج الرجلان قلت یا بن

رسول الله رجلان من اهل العراق من شیعتکم قدما یسئلان فاجبت کل واحد منهما بغیر ما اجبت

به صاحبه فقال یا زرارة ان هذا خیر لنا و لکم و لو اجتمعتم علی امر واحد لصدقکم الناس

علینا و لکان اقل لبقائنا و بقائکم و عن ابی جعفر علیه السلام ان المؤمنین علی منازل منهم علی واحدة

ونهم حمل نشين وقال بكذا لا سبعه نوعوبت تكمل جمالي صاحب الاعداني وشيعين لم يعود وبكذا
لاشيئ ودر بعض اخبار بشره و راتب را تصريح فرموده اند و در خبري بخصوص ونه جزو و در خبر پنج و
جزو بيان كرده اند **خاتمه** در بيان طريقه شعبان مجتهدين اصحاب شد بدانكه دعوت
داعيان الهي و هدايت ايشان خلق را از زمان حضرت آدم تا لا انقراض العالم جواهر بعد و جوه
النواميس شده و كرده خواهد شد و چون انسان از طرف ليت بلند حصه ناروش و از ذات
روحانيت است و مقصود از دعوت الهي صرف او است از ايشان است تا حجاب در نزد شيد كه
بلند كنند و در آن است توجه دادن او بجانب اخروي كه جلوه انوار الهي است و هدا امر دعوت انبيا
حضرت آدم بر وجه كه جبلت انها را كه بر قابل استعداد ايشان نزد شد و جبلت انسان است
كه در خلف بلاست روحانيت باشد بعبارت اخرى جبلت نبوت و ولايت و واجبيت و حابيت در آن
و تولد و توبه و انابه و بيم و اميد و در هر يك از داعيان الهي جبلت لطف كامل امير المؤمنين ع
الا اخبركم بالفقيه حق الفقيه من لم يقنط الناس من رحمة الله ولم يؤمنهم من عذاب الله و كان
عن رسول الله ص ان النبي ... كان نبي في امته بعث فرقه حق ا و الدين له دعوة النبوة ... و لذا
وصف النبي بالبشير النذير لكن در انبياء شان انذار در بانيد لحق از آب دعلق دنيا
و دو اخبر كردن در حصن شرع غالب و شان ايشان بشارت مخفف است از اينجهة بسبيل حصر فرمود
انما انت منذر و لكل قوم هاد بعض قرائت ان انذار است و غير ان شان نبوت را بايد كان
و وعيد كنندگان ديگر اند كه كبير را الدين وعيد كردن بلند وعيد كنند و در دل اكثر نشسته

حضور باشد عز و وصول بخشند و از اينجهة است كه دعوت انبيا عموم دارد و قابل و ناقابل را
دعوت نمايند و در حصار شريعت داخل گردانند تا صلاحيت ولايت نيز بيابد و قابل را قبول و
ناقابل را سببي گردانند كه حلي قسم نجنة و نهار و السعيد سعيد في بطن امه ... الولد به
صلاحيت نبوت خاتم و كار كنار ولايت تمام شود كه بايد ولي اشرف باشد از نبي
چرا كه ولايت اشرف از نبوت است زيرا كه نبي ولي است و عكس نيست يا وصي پيغمبر تواند اشرف
باشد از غير آن پيغمبر چنانكه اوصياي پيغمبر ما اشرف اند از تمامي پيغمبران و اوصياي ايشان زيرا
كه كتاب او اشرف است از تمام پيغمبران و تمام ولايت كتاب كه جامع نبوت و رسالت است
اشرف باشد و حضرت اشرف نبوانند شد و اوصياي او كه مظاهر ولايت و خلفاي نبوت
اكمل شدند و بحكم تبعيت از حضرت كه كتاب افضل نمودند شدند كما قال جعفر ع انه قال وصوله
انشاء الله و به معنول النهر العظيم ... دعا النهر العظيم ذات ... و العلم الذي اعطاه ... ان الله
عز و جل جمع لمحمد ص سنن النبيين من آدم ... جراته محمد ص قيل له وما تلك السنن قال علم
النبيين باسره وان رسول الله ص صير ذلك كله عند امير المؤمنين ع فقال له رجل يا ابن رسول الله
فامير المؤمنين ع اعلم ام بعض النبيين فقال ابو جعفر ع اسمعوا ما يقول ان الله يفتح
مسامع من يشاء اني حدثته ان الله جمع لمحمد ص علم النبيين وانه جمع ذلك كله عند امير المؤمنين
وهو يسئلني اهو اعلم ام بعض النبيين و از اينجا كه مقصود از دعوت نبوت تعمير و استعداد
خلق است از ان قبول دعوت ولايت و مقصود ما اين است كه دعوت ولايت است و دعوت

٦٨

بنوت مقصود بالتبع است در رسالت خدا رقم انتفاء فانه لا تبلیغ را از رک ...
ولایت در قوله تعالی ان لم تفعل فما بلغت رسالته و کمال دین را در اتمام امر ولایت در
قوله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم و اجر دعوت نبوت را در مرتبه ولایت قرار داد لقوله تعالی
الا المودة فی القربی و مرتبه ذات مستعدین از برای قبول ولایت لقوله الا من شاء ان یتخذ
الی ربه سبیلا یعنی اجر تبلیغ رسالت که مقصود بار او هیچ نیست مگر جمع کردن شما را در حصار
تربیت ها را یابندگان و هدایت کنندگان که هر کس را مستعد قبول ولایت یابند در یابند
و دعوت ولایت نمایند و باحکام طریق و آداب سلوک و اعمال قلبی که تکلیف فرمایند
و آنکه مستعد نیابند برای تربیه اسباب صلاح مستعدین در حق ایشان طبع گذارند و چون
مقصود از قبول دعوت نبوت که اسلام است قبول دعوت ولایت که ایمان باشد
پس صحیح است که بر ظاهر اسلام جز فایده دنیوی فایده اخروی مترتب نگردد بلکه
بدون قبول دعوت ولایت اسلام حبط را ماند که روح را ذات نباید و لذا قال تعالی
یمنون علیکم ان اسلموا قل لا تمنوا علی اسلامکم بل الله یمن علیکم ان هداکم للایمان
یعنی محض اسلام نه شما را فایده که موجب منت حق شود و نه حق را فایده که تا قبول ولایت
نکنید جز فرح نگردید و باعث مزید قوت نشود که بر وی منت گذارید بلکه حق را برید
منت که شما را بسبب هدایت کردن بسوی قبول ولایت و چون این مقدمه شد پس
بدانکه اعتقاد و طریقه اهل سنه از زمان حضرت آدم ع در هر دین و هر ملت که بعد از

تا نیم

ام بعد که بدون ارادت و انقیاد اولیاء تمام چه انبیا باشند و چه اوصیا که قبول دعوت
ولایت و احکام طریقت نشده هیچ عمل و عبادات مقبول و مؤثر نخواهد بود مجاهدات را
ثمری و ریاضت را نتیجه نبخشد از برای آنکه معبودیت که مؤثر موقوف و نتیجه ربوبیت
بعد قبول ارادت و انقیاد و قبول ولایت محال از آنکه موقوف که شناخت معبود و
و ادراک شهود نشده نیز این حاصل نگردد که شخص از کمال انقیاد و توجه تا شخص را
که نظاره ذات و صفات خداوند لطف ازین وجه مجاهده گیرد و بهتر اسباب ... باید
تا آینه وار مجلی تجلی صفات ایشان که صفات حق است گردد و در آینه وجه حق
اسماء و صفات خداوند ... نماید که بر سبیل حصر فرمود ... تا از
هستی محض نگذرد و از صفات ما که صفات حق است موصوف نگردد شناخت خدا
که شناخت ما است ... حاصل نگردد و چون مرید در ارادت و شناخت صفات ...
قوت بگیرد ... صفات الهی که صفات حق است بر ما نور عکس انداخت که خود را در ما موهوب
متصرف ببیند و این است سر ربوبیت که نتیجه معبودیت است العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة
لکن در این مقام تا اجازه صاحب اجازه نباشد نباید در حق تصرف نماید و این اعتقاد
و ارادت و انقیاد از زمان حضرت آدم ع در میان اهل سنت بود تا زمان حضرت
خاتم که بعثت آخر انبیاء بود و چون نظر ولایت کلیه و صاحب رسالت کلیه
خاتم رسل در اولیاء تمام سابق دیده و بهیئة سلوک ترتیب بدان آنحضرت مهداد ند

دانستن خویش را امر با ستتار حق زمینه بود چنانکه آنحضرت و در بیت از جمله آیات نبوت بظهور
حضرت خاتم که خاتم الاولیا است حمل شد و فرجه بعد داده و امر با ستتار در قرینه بود و چون
آن عهد را شد جعفر صادق و آل پیر در خانقاه و در رسالت مبعوث گشت ادب نبوت و ... احیا
حضرت عیسی شد و انبیا سلف بود علوم سر انبیا و ودایع و صحابت با آنحضرت سپرده بود و کتاب
بر عموم عامه رسالت عامه خلفا دعوت شد و بعضی شریعت به تقلید حق زمینه بود چون دا البشر
که اما بی السیف و بعضی را بتطمیع و تلطیف که ارسلنه رحمة للعالمین و نقش را که اولیا دعوت خاصه
و ولایت بود بخصوص و دعوت سر دعوت بظهور داده با خاصان خلق و احکام طریق التکلیف در زمین
که جمع کثیر بمقامات عالیه عالم ارواح رسیدند و صاحب کمالات شدند بصورت و ورد حق کرد ایشان
واصل صحبت آنحضرت بودند که بارها از انوار آن عنایت در ایام ایشان بود و باید که عنایت
و جامه که بشر صورت بسیار بظهور داده اند که ده ایشان و پیوسته بمواظبت اعمال قلبی و لطایف
شرعی و ذکر دوام و فکر مدام بظهور رسید و در حین نقل سلسلات که خرقه و تاج که در میانه سلاسل
و فاء بود و در باب خاصه آنحضرت که در سواد خدا و ائمه اطهار الجزو تاج
مخصوص و چون زمان رحلت آنجناب شد و بیک رسید علوم سر انبیا و سر امور باب
خاصه اولیا را بر دسته صوفیان با صفا و در حلقه سلاسل حق خاندان اعلام سپرد که کفر را
امر بر دعوت و ولایت نمود و دعوت عامه نبوت را بآنحضرت ختم نمود زیرا که مقصود از ایشان
دعوت جمع نمودن خانه خلق است در شرع شریف و جز الله تمام شد داخل کرد ایشان را دعوت

حکم اسلام و این کار از دیگران اگرچه باطل باشند توانند بصورت گیرد چنانکه از اخلاف موجود است
که بسیاری را باسلام خوانده اند و در کتب احکام شریعت داخل نموده اند و حضرت امیرالمؤمنین بعد
از خلافت بسیاری از خواص را بدعوت خاصه دعوت نموده اند از اصحاب حجاب
چهره مقصود گشوده که صاحب سر علم سر انبیا و ولایت گردیدند چنانکه در جناب ایشان
که اصحاب امیرالمؤمنین صاحب علم بلایا و منایا بودند و اطلاع بر بعضی از غیب داشتند و در
ظاهر آن بزرگوار با همه بکنار زمان بر داران شرع ابدی بودند و با جهاد بصورت شرع نمودند
جنگ می نمودند و بعضی را که از خواص آنحضرت بودند شیعه نامیدند که در ظاهر و باطن پیروی آنجناب
و چون اتصال شعاع شمس آفتاب ولایت اتصال داشتند و بر اخص خوانده اند که بعضی
دنیا و پیروی امر دنیا جنگ نمودند و عارف گشتند که شناسائی اوصاف بود در میراث ولایت
کردیدند و صوفی نامیده اند که در جامه التکلیف شیعه که با امام و ائمه از ایشان جامها
مخصوص قناعت می کردند و بعضی گویند چون اینها فرقه از اصحاب صفه بودند صوفی نامیده اند
و بعضی را اینکه چون از اوصاف بشریت صاف و منقش گشتند بصوفی شدند و بعضی را
اشتقاق این لفظ که اسم صوفی در زمان ابوهاشم کوفی که نزدیک بدویست سال از هجرت
گذشته بود ظاهر شد و اول کسی را که صوفی نامیده اند ابوهاشم کوفی بود و احمد بن
که صاحب مجلس ابن ابی جمهور الاحسائی در عوالی اللئالی نقل نموده دیگران نیز تصحیح و تغییر
نموده اند چنانکه مقاله اسم صوفی از زمان ابتدا نبود از قبل ... اسلام بجهت فنا

٧٠

حادث شکستند راه در شریعت و اسلام باید از ان جماعت باشند که بر ما منقطع شود امامت
چون از مرحوم زاهد و متقی و تعبد و سالک و در درس و از ما سبق معلوم شد که ایمان در زهد و سلوک
بعد از امام فوت شد و اراده بسیار کرد و اما بیرون و اعتقاد در باره شیعیان مسرعی و در یک از امام
که از دنبال صحبت بعضی نشود قرار و ادام و تو فرقه طلب کرد ان امام بر جمعی از امام مرتد شدند
نا درست اراده و بعضی بدست امام بعد باشد که اذن داده و دیگر از طلب و اراده و توقف
مرتضی از امام رجعی شخصی بعضی از فرقه سالک نیکنند بلکه چون عامه از جمله مجهول
منتزع سید شدند چون واقفی و زیدی و اسمعیلیه و غیرهم و چون نوبت ولایت بحضرت
خاتم الولایه صاحب عصر محمد بن حسن رسید و بحضرت نقباء شیعه حضرت و لابد کشید
مشایخ جناب امام حسن عسکری علیه السلام و کوکب و وکلا و نواب معلوم و در میان شیعیان بود
و معلوم بعد شیعیان باشند از دعوی مرتد و توبه و بعضی رد شدند نفر کردند
و اعظم از شیخ مصطفی و ابو جعفر و حضرت فرق اکثر آنکه از ذریه محمد بن تقی تعلیم یافتند
مراد صفت و چون زمان غیبت کبری و مشایخ معروف فرقه منحرف شدند و حال
مشایخ که با اجازه ایشان دعوت حق بوده و ترویج دین کردند شیعیان بحمد الله بسیار
بجهت فضایل است ازان کتاب و سنت کشیدند و فهمیدند که طریق دعوت همراه است
مشهور و معروف در زمان غیبت کبری نباید که با اجازه کتاب الاجازه مشایخ دعوت کرده
نمایند بجهت شیخ اجازه را طلب نمودند و در ارادت و بعضی که

ایضا

ابان
رهبر و باذن و تعلیم ایشان مشغول بعبادات شرع و عالم گردیدند و بعضی از جمع قطب و معلم
از اسرار کتاب و سنت فهم کردند که امام در غیبت خلق و حیرت مهلک شدند چنانکه از زمان
الغیبه شیخ محمد بن مسعود شد که از او روایات که خلق در ضلالت و حیرت شدند و تکلیف الهی بر ایشان
و واجب بود و اجازه اینها با جابر و احبار فقها و فهمیدند که تکلیف فقها و غیر از
محض کتاب و اخبار رجوع کنند امام فرمودند که اما الحوادث الواقعه فارجعوا الیهم والاحکام منهم و بنا
شیعه اثنا عشری فرقه شدند فرقه اصولی و اخباری اعتقاد اینها که اینها تقلید را بدون تعلیم
عالم صاحب اجازه محض غیر مقبول است زیرا که کمال استعداد در علوم شرعی و معرفت ناسخ
و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه و ظاهر و کاذب و ترجیح و ما در باب احادیث باشد
تا صاحب اجازه که اجازه او منضبط باشد و متصل بمعصوم باشد او را اجازه اجتهاد و فتوی اجراء
در حلال و حرام بخشند که تقلید جایز باشد و محصول و حجه که نباید نباید و انضباط و
و اتصال سلسله اجازه مشایخ اجازه در میانه فقها و محدثین و جمع ایشان علیهم تا از زمانها
برقرار و معروف بعلما شد و اسم حاکم در سالک و صوفی از ان رابطه نسبت مانند و طالب را
اعتقاد این شد که بمحض کتاب و سنت بدون اجازه عالم وقت اکتفا نمیشود و این
فرقه شیخیه که در مسایل اختلاف کرده اند بواسطه اختلاف فرقه شدند بعضی مجتهد و بعضی
متعصب بکمال انجمنی و بعض ازان بلاد و سند ایشان فرقه گشتند و را باطل و انکار
وانکار حلول و وحدت وجود و تناسخ و الحاد نمودند و نسبت دادند و بعضی از حصار

اجمالاً آنکه بعد از مصطلحین عامه بر بدعت نمودند و دیگران بتقلید در مجادلات و بدعت
برآمدند تا در میانه متاخرین بدعت ایشان زیاده در پیش علمای شیعه شهرت گرفت و حمله بر بدعت
بسیار زدند تا جمعی از کتب و رسایل از فضلای مجتهدین ظاهر و بعضی [illegible] علامه مجلسی [illegible]
و شکر الله سعیه بنشر رسید و ما بعضی از کلمات آن بزرگوار را در تحقیق طریقه صوفیه نقل
خواهیم کرد تا مایه تسلی قلوب طالبین و ازاله [illegible] متحیرین گردد و معلوم شود که بدعت ایشان از چه [illegible]
از کدام وجه بیرون شده با اینکه قبل از اطلاع بر اعتقاد و طریقه این فرقه [illegible] و بتقلید [illegible]
و اعتقاد [illegible] نسبت داده اند ایشان بدعت گذارده اند و بعد از اطلاع و تحقیق [illegible]
فرموده اند با اینکه [illegible] حقایق به [illegible] شیعیان [illegible] چون [illegible] حقایق به واسطه
و نه اهل باطل بسیار رجوع کرده [illegible] لباس اهل حق خلق را بطریقه خود میخوانند بود
دین را اصلاح و [illegible] ایشان [illegible] در زمان سلاطین صفویه [illegible]
که با سلطنت صوری صاحب منصب ارشاد و سلطنت معنوی [illegible] و اهتمام تام و [illegible]
و [illegible] خصوص این طایفه [illegible] و بسیاری [illegible] سلطنت [illegible] لباس این طایفه
در آمده [illegible] با حقایق به [illegible] ایشان [illegible] و [illegible] آن بزرگوار [illegible] یکی از
[illegible] چند از ایشان سوال [illegible] تحقیق طریقه [illegible] صوفیه [illegible] در جواب
فرموده اند که باید دانست که راه دین [illegible] حق [illegible] پیغمبر فرستاده [illegible]
ولکن مردم در مراتب [illegible] مختلف [illegible] جمعی از [illegible] ظلمه [illegible]

نمو کنند [illegible] مستحبات [illegible] و شبهات کنند و توجه [illegible]
دنیا نمودند و پیوسته اوقات جمعی را بر طامات و جهالات گذرانند و اگر خلق [illegible]
ایشان [illegible] تضییع عمر [illegible] چون [illegible] نکو [illegible]
[illegible] از [illegible] که [illegible] عبادات [illegible]
[illegible] جماعت [illegible] و لکن چون در [illegible] جمعی داخل [illegible] اجماع
[illegible] فرق اسلام سنی و شیعه [illegible] علما [illegible]
چنانکه علما که [illegible] ایشان [illegible] خلق [illegible] و [illegible]
و بعضی ابوحنیفه و احمد بن حنبل [illegible] صوفیه سنی و شیعه [illegible] و چنانکه سلسله شیعه در میان ایشان
است [illegible] دیگر [illegible] احمد بن حنبل سلسله صوفیه شیعه [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible] صوفیه [illegible] در زمان
[illegible] صوفیه [illegible] اهل حق [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] صوفیه [illegible] کرده است حضرت سلطان
العلماء [illegible] شیخ [illegible]
و [illegible] مقام و کرامات [illegible] ذکر کرده است [illegible] نقشبندیه [illegible] خراسان
جمعی را ذکر کرده است [illegible] و احمد بن [illegible] بزرگوار
[illegible] صاحب کرامات و مقامات [illegible] که در زهد و ورع [illegible] مشهور

اتفاق نمود وکتب او در دقایق اسرار صوفیه مشهور است و امثال ایشان از صوفیه الا به
از رای تعصب و عدم الفت طریقه ایشان ذکر نکرده ام صوفیه شیعه علیه علم و عمل با یکدیگر
جمع می کردند و در زمانهای تقیه رد مذاهب باطله ضمن مجاهدات را از اعراض باطله صحاف بسیار کرده
و کلیه علم و عمل ایشان را مخفی کرده اند بعد از آن در این عصر اکثر اهل عشر را اتفاق می کردند
و صوفیه که تابع اهل سنت بودند در انواع التعلیم علوم می کنند زیرا که می دانند که باد جهل علم
کبر و غرور [illegible] پس [illegible] حاجت شدند که [illegible] قبول کنند چنانچه حضرت
شیخ صفی صفی الدین [illegible] طریقه [illegible] شیخ آدم [illegible] اولاد امجاد
کرام [illegible] عالم منور [illegible] شیخ [illegible]
مصر [illegible] که از اجداد بزرگوار [illegible]
حضرت [illegible] شنیدم که از شیخ بهاء الدین [illegible] روایت [illegible] حضرت شیخ در
مسجد دار الشفا اردبیل مشغول مباحثه علوم دینیه [illegible]
مشغول درس [illegible] از آن علما در اثنای مباحثه [illegible]
کرده اند که حضرت رسالت در نماز ظهر [illegible] سلام گفت [illegible] از اصحاب
یا [illegible] کرده [illegible] اعراض کردند
که چون [illegible] حضرت رسول [illegible] از جواب [illegible]
جواب [illegible] شنیدند [illegible] حضرت شیخ [illegible] حدیث [illegible] دروغ

با حضرت روح گفته است شیخ [illegible] که مکذب [illegible] ایشان [illegible] کند [illegible] و فساد کنند چون
نماز [illegible] چون نماز [illegible] مقام حضور [illegible] رسید [illegible] السلام
بگفتند [illegible] سلام [illegible] در آن روز حضرت شیخ در [illegible]
از روزهای دیگر [illegible] اهل سلام گفت پس [illegible] جواب [illegible]
جواب شیخ [illegible] طریقه [illegible]
پیوسته تکریم و تعظیم علما [illegible] صوفیان
[illegible]
احمد [illegible] سلطان [illegible] شاه اسمعیل [illegible] مجتهد [illegible]
از جمیع [illegible]
و بعد از آن [illegible] طریقه صوفیان [illegible]
[illegible] طریقه صوفیان [illegible]
[illegible] سماع کردن [illegible] اشعار عاشقانه خواندن [illegible]
تسبیح و تهلیل [illegible]
[illegible]
[illegible] صوفیان [illegible]
باطراف [illegible]

آن مروج باشند و حضرت شیخ در تعلیقات چنین جا مبالغه می فرمایند در رساله [illegible]
مقدمه [illegible] امر که مخالف شرع باشد و اتفاق بسیاری از علمای دین طریقه مرضیه صوفیه را
درست [illegible] و اظهار [illegible] ایشان نمایند از جمله شیخ بهائی که کتب ایشان [illegible] است
به تحقیقات صوفیه و والد مرحوم فقیر [illegible] ذکر [illegible] رساله [illegible] جمع
کثیری از [illegible] با حضرت سید [illegible] و فقیر [illegible] ارادت دارم
و در حدیث معتبره وارد شده است که اگر چهل صباح [illegible] اخلاص کند [illegible] چشمه
حکمت از دل او بر زبان او جاری گرداند پس از این ظاهر و واضح گردید که [illegible]
باید که [illegible] اظهار گردد که این سلسله جلیله اگر مروج دین [illegible] سالک [illegible] با سایر سلسله‌های
صوفیه [illegible] گردانند و باید دانست که [illegible]
آنچه [illegible] فرق نکرده اند میان صوفیه شیعه و صوفیه اهل سنت چون اطوار [illegible]
از [illegible] آن کار می کنند که [illegible] طریقه خواص شیعیان
اهل بیت [illegible] ریاضت [illegible] ذکر خدا و ترک دنیا و انزوا [illegible] طریقه صوفیه
حقه طریقه ایشان است [illegible] علمای امامیه و فقهای اثنا عشریه که باجماع اصحاب [illegible]
ترویج دین [illegible] انکار و مذمت طریقه [illegible] عموم نکرده و کثیری از
بزرگان و پیشوایان [illegible] رساله [illegible] چون علامه بزرگوار مجلسی [illegible] و ملا [illegible]
که بسیار [illegible] مذمت [illegible] کتب ایشان [illegible]

بنا

با [illegible] اطلاع بر عقاید [illegible] مقصود و مذمت سلاطین [illegible]
که بسبب اطلاق فرموده اند چنانکه از فرمایشات این بزرگوار معلوم شد و آنچه نسبت به فقیر [illegible]
و [illegible] علامه محقق [illegible] داده اند که در کتاب [illegible] شیعه در مذمت صوفیه [illegible]
بعضی محققین [illegible] بعضی [illegible] اعتقادات [illegible] که از ایشان [illegible] دیگران [illegible]
و بر فرض آنکه از ایشان باشد غرض آن بزرگوار مذمت سلاطین صوفیه اهل سنت [illegible]
[illegible] اثنی عشریه چنانکه [illegible] که احدی از صوفیه اثنی عشریه
آن عقاید [illegible] و بر فرض آنکه صوفیه شیعه آن عقاید باشند [illegible]
خواهند [illegible] تشیع [illegible] پس [illegible]
[illegible] و این مسلم است [illegible]
شود و بسیاری از علمای شیعه که بزرگان دین [illegible] اقوال ایشان [illegible]
دیگران [illegible]
با تحقیقات [illegible]
طاووس و خواجه نصیر الدین طوسی و [illegible] سید حیدر آملی و شیخ زین الدین شهید ثانی و [illegible]
علامه و قاضی نور الله شوشتری و ابن ابی جمهور الاحسائی و شیخ بهاء الدین و والد ماجد ایشان شیخ حسین
و میر محمد باقر داماد و جناب آخوند ملا محمد صالح مازندرانی و جناب آخوند ملا محمد تقی مجلسی و جناب آخوند
فیض و جناب آخوند ملا عبد الرزاق کاشانی و جناب [illegible] ملا عبد الرزاق لاهیجی و جناب [illegible]

سبزواری و جناب ... ملا مهدی نراقی و ... از مشهورین و غیر مشهورین که هر یک را در علوم شرعیه
و ... و طریقه ... کتب و رسائل ... از مصنفات ... مستقل ...
اهتمام ... و احترام ... [illegible]
... ناظر ... بعین الانصاف نظر فرماید ... [illegible]
... والحمد لله ... و صلی الله علی محمد و عترته الطاهرین المعصومین ... [illegible]
... [illegible] ... الاسلام ... فی یوم الخمیس السابع ...
من شهر ربیع الاول فی سنة ۱۳ ... بعد الهجرة النبویة المصطفویة ... علیه السلام ... [illegible]

... [illegible] ... که سعادت ... [illegible]
... [illegible] ... هر که او را سعادت یار شد ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... در هر سطر ... [illegible] ... از رموز علم و اسرار خفی
... [illegible] ...
... [illegible] ...
محو ... در علوم ... [illegible]
... [illegible] ...

مهاجر ... حضرت سلطان ... [illegible]
... [illegible] ...
... ذره ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
جمع ... [illegible] ... سلطان ... [illegible]
... [illegible] ... سلطان ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... عالم ... [illegible]
... [illegible] ... در ... سعید ... [illegible]

تمت ... بعونه و توفیقه ...
الواثق ... [illegible]

حال صعود ارباب [illegible] حال [illegible]

سالک [illegible] روی بالا چون آوردن و تنها عوض [illegible] را به سبب [illegible] گردد و نفس [illegible] است

و در میان این [illegible] راه طی کند ؛ سالک [illegible] چهار نوبت [illegible] کرد

تا به مقام [illegible] رسد نوبت [illegible] است و نوبت [illegible] را به این مقام است

و در [illegible] که مخالف النفس است و نوبت [illegible] که از [illegible] نوع [illegible] است

الرفیق [illegible] و الطریق [illegible]

احوال این [illegible] و تفاوت

و [illegible] احوال [illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible] و [illegible] احوال

ظهور [illegible] چون [illegible] الحضرت [illegible]

دادن [illegible] الرفیق [illegible]

و چون [illegible] در مقام

[illegible] و چون در مقام

جمع [illegible] احوال [illegible] چون [illegible] اهل الکمال

این شخص است که [illegible] شخص واحد [illegible] ظهور کرده مثال این چنین است که چون کسی [illegible]

[illegible] و چون [illegible] شد و چون [illegible] که عبارت از حقیقت است چنانکه [illegible]

الاکمل [illegible] که در مقام احوال [illegible] در مقام [illegible] و اگر کسی در مقام

[illegible] حقیقت [illegible] و [illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] و چون [illegible] و کذلک [illegible] و حقیقت [illegible]

[illegible] طریقت [illegible] الکمال [illegible]

[illegible]

بدانکه [illegible] کاملان [illegible] خوانده‌اند و [illegible] کرده‌اند [illegible] قطب [illegible] و [illegible]

[illegible] آدم گفته‌اند قطب [illegible] مرده سالف [illegible] در زمان [illegible]

[illegible] روا است [illegible] حضور [illegible]

ادهم [illegible] غایب [illegible] گفته‌اند [illegible] از طرفان [illegible]

ابراهیم گفته‌اند [illegible] که از [illegible] گذشته و [illegible] گشته و [illegible] گشته و [illegible] از جهت آنکه

[illegible] عوق [illegible] و در [illegible] گفته‌اند [illegible] علم [illegible]

و [illegible] است [illegible] و [illegible] و [illegible] گفته‌اند [illegible]

در [illegible] راه [illegible] پنهان [illegible] صاحب [illegible] صاحب [illegible] و [illegible]

و ماه [illegible] گفته‌اند [illegible] ایشان [illegible] موصول است [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

و [illegible] علم [illegible] اصول و [illegible]

[illegible] کاملان [illegible] نفس [illegible] کنند

فی تصنیفات حضرت سیادت مآبی ... سید شاه ... ولی

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای بی‌انتها حضرت پروردگاری را که ... قواعد ... طالبان سعادت
محکم گردانید و اثناء تزکیه نفوس امواج سالکان در جانب ... گردانید و ...
بجهات عنایت ... از اجتماع طالبان قضای ساحات ... سلام و صلوات بیشمار
و درود بیشمار بر خلاصه و زبده عالم ... اولاد آدم سید اصفیا محمد المصطفی
صلی الله علیه و آله و بر آل ... که ... دین و پیشوایان اهل تقیند اما بعد
بدان ای عزیز که راههای طالبان حق بجناب کبریا ... بیش از آن است که از
حصر و بیان توان کرد که الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق لا یمکن احصاءها ... قسم
باز گردد قسم اول راه اهل ... و آن بسیار نماز و روزه و تلاوت قرآن
و ادای زکات و حج و غیر آن از اعمال ظاهره و این راه عامه مسلمانان است و موجب نجات
ایشان از عذاب ابدی و لیکن وصول حقیقی ... از این نوع ... متعذر است
قسم دوم راه اصحاب مجاهدات است به تبدیل اخلاق و تزکیه نفس و تصفیه
دل و تجلیه روح و سعی در آنچه تعلق بعمارت باطن دارد و این راه ابرار است و این قوم
نیکان ... خوانند و اهل ... این گروه اندک باشند
قسم سیم راه سایران حضرت صمدیت است که در فضای میدان ساحات ...

با جمع جوانب

با جمع جوانب عنایت حضرت اله از اطراف می‌کشند و وصول این قوم در بدایت ایشان بیش
از وصول دیگران است در نهایت کار و این راه که بر شرف طریق است مبنی است بر موت ارادی چنانکه
حضرت نبی صلی الله علیه و سلم فرموده که موتوا قبل ان تموتوا و ظهور این آثار این سعادت منحصر بر ده قاعده
است قاعده اول توبه است و حقیقت این توبه بازگشتن است بجناب حضرت عزّ اسمه باختیار
چنانکه مرگ بازگشتن بحضرت حق است بی اختیار پس توبه بیرون آمدن است از گناه و گناه هر چه
بنده را از راه حق باز دارد از مراتب ... و بحقیقت آن ... گناه است در طالب و واجب است
از همه بیرون آمدن تا از هستی حجاب است که کلمه توحید از سر بر ... از جمله حجاب‌ها بگذرد
چنانکه این حیات بر دخول آمدن و در وجه حجوب بیرون آمدن این کلمه ...
... که ده ... قاعده دوم زهد است و حقیقت زهد
بیرون آمدن است از دنیا و آرزوهای که تعلق به دوام ... از مال و جاه و ... باختیار
بلکه حقیقت زهد آن است که از طلب در جانب ... چنانکه از طلب ... دنیا
که گفته است که الدنیا حرام علی اهل الآخرة والآخرة حرام علی اهل الدنیا وهما حرامان
علی اهل الله حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمایند که دنیا حرام است بر اهل آخرت و آخرت حرام است
بر اهل دنیا و دنیا و آخرت حرام است بر اهل خدا ... چه ... که ...
جهان است زاد حضرت ... بیش از آن است چرا ... جهان ...
با آن ... که ... عالم ... در حریم خاص محرم قاعده سیم

۷۷

تکمیل است و ضعف تکمیل بیرون آمدن از روئیت وسایط و اسباب علایق باعتبار چنانکه
هر که از این تعلقات و اسباب خروج خواهد کرد باضطرار لا محاله از خود جز که باختیار [illegible] باقیها
برکام خداوند موجب رضای خداوند نیست خروج ضروری که بعد از مرگ باشد سبب عذاب و سخط
و خشم خداوند [illegible] نعوذ بالله منه بلی و تکمیل گذر از هر چه خواهی که [illegible]

قاعده چهارم قناعت است و آن عبارت بیرون آمدن از بیاری آرزوهای نفسانی
و شهوات نفسانی باختیار چنانکه هر که از بیاری آرزوها جدا خواهد شد باضطرار مگر بقدر آنکه
قوام بدن حیوانی است از ماکول و ملبوس و رعایت حد اعتدال در آن در جانب کم
کردن نه از تنعمات نفسانی هر روز تو سلطانی آنچه که احتیاج است آن بکن
و الجنت آنجا بهشت جاودان بکن

قاعده پنجم عزلت است و معنی عزلت بیرون
آمدن نیها از آمیزش با خلق و خلوت برگزیدن و نشستن از صحبت اهل چنانکه هر که از ایشان
جدا خواهد شد باضطرار همچنان از دور و انقطاع باختیار [illegible] مگر صحبت
شیخ کامل که مرید را در [illegible] و متصرف در او در احوال [illegible] در مرتبه [illegible] نفس [illegible] باب
ولایت از جناب [illegible] واجبه [illegible] از [illegible] واحد [illegible]
معزول کردن حواس است [illegible] چشم از دیدن [illegible] شنیدن و
زبان از گفتن [illegible] که [illegible] حجاب [illegible]
محجوب کرده است [illegible] از روزنه حواس [illegible]

حواس مثل نفس و دنیا و شیطان و هوا و آرزوهای جسمانی منقطع می‌شود چنانکه طبیب در
معالجه بیمار اول پرهیز می‌فرماید از آنچه بیمار را زیان دارد و در علت حرارت [illegible]
نقیض [illegible] فاسد از بیمار منقطع می‌شود [illegible] سهل [illegible]
باشد و بعد از زوال مرض حرارت غریزی قوت می‌گیرد و بدان [illegible]
همچنین معالجه طبیب دلها که مرید کامل است بر [illegible] عزلت است [illegible]
کدام دگر مثنوی رنج بردم روز و شب عمری دراز تا بصد زاری در این کردم باز تو [illegible]
که بران در چون رسی در گذشتن پا بسر چون رسی تا بنا به دوستی [illegible] کار است [illegible]
قصه این دل نتوان شنید [illegible] این دل داغ کرد تو [illegible] بر سر [illegible]
دانسته این دل [illegible] گفت [illegible]

قاعده ششم آنکه صبر [illegible]
بیرون آمدن نیها از هر چه خوب است باختیار چنانکه از آنها خروج خواهد کرد بر آن اضطرار
[illegible] و [illegible] فرماید و از [illegible] چون [illegible]
غیر او [illegible] معلول [illegible]
مثل نفس اماره است [illegible] صفات [illegible]
و حقد و حسد و بخل و عجب و حرص و ریا و غیر آن که هر یک از این صفات بند [illegible]
روح و بیمار [illegible] حرارت [illegible] و هوا [illegible]
باره که بر او مطلع آفتاب [illegible] ظلمات [illegible]

ولی

و باثبات الالهیه ... تجلیات صفات ... و سلطنت ... ارباب اخلاق کثیف حجاب ظلمانیه
می کنند و لطائف ظهور نور وحدت ظلمات کثرت منهزم می گردد تا پادشاه روح که
خلیفه حضرت حق است بر سریر ایقان انس با حق حجاب اکمل ... اجلی ... در ملک
بدن بنور بهاء آن جمال منور گشته و سر یوم تبدل الارض غیر الارض ... اشرقت
و در سوم وجه مذکور ... گردد و غبار ادبار وجهی ذاکر از میانه برخیزد و جمال وجه مذکور
ذاکر در آفتاب وجه مذکور در حجب ذاکر روی نماید و اشارت وهو معکم اینما کنتم محقق
گردد فاذا البصر ... البصر بک و اذا البصر بک البصر ... تا که باشد یار خبر در حجاب
ذکر مرا باشد از تو در حجاب تا بچه ... کفر باشد کفر در عشق یار
ای مرا عالم ثواب بی تو ... تا تو باشی آن عذاب ... چون خلک دریا بیات
تا ابد جان را ابد ... تا که ... چون ... خانه احد ...
قاعده هفتم توجه است و معنی توجه روی آوردن ... صدق ...
بیرون آمدن باشد از جمیع دواعی که سالک را بغیر حق خوانند باختیار چنانکه از همه بیرون
خواهد آمد از روی اضطرار پس علو همت سالک اقتضاء آن کند که بگوشه نظر هیچ مطلوب
و محبوب غیر حق التفات نکند و اگر تمام ... غیر ان بر وی عرضه کنند نظر ... نکند
و از حق بآن مشغول نشود سید الطایفه ابو القاسم جنید قدس سره می فرماید لو اقبل صدیق
علی الله الف سنة ثم اعرض عنه لحظة فانه اکثر مما ناله ... صادق ...

در راه حق قدم در نهد پس یک لحظه از آن حضرت غافل ماند آن مقدار سعادت که در آن لحظه از وی
فوت شده بیشتر از آن باشد که در آن مدت از راه سالک حاصل کرده باشد قاعده هشتم
صبر است و حقیقت صبر بیرون آمدن باشد از حظوظ نفسانی و مخالفت نفس در مخالفت عادات
و ثبوت قدم بر مجاهدها باختیار چنانکه بیرون خواهد آمد باضطرار زیرا که اگر سالک نفس را
در بوته مجاهدها تزکیه حاصل نکند بعد از موت ... الوان چند ... باید کرد
تا آینه ... بصیرت ... انقطاع نفس از مألوفات و محبوبات که موجب التصفیه
قلب و تزکیه روح است ... عذاب ... قاعده نهم مراقبه است و مراقبه
چشم داشتن باشد بحصول المطلوب و حقیقت مراقبه بیرون آمدن باشد از حول و قوت
خود باختیار چنانچه هر که بیرون خواهد آمد باضطرار و دوام گوش داشتن باشد بعد التصفیه
و تزکیه نفس در انتظار انفتاح ابواب مدد از حضرت الهی و گوش داشتن ...
نفحات حق — نسیم ریاح الطاف ... سالک در میدان ... قدم ... اسرار ذات ...
در ... خود ... پروانه ... شمع جمال صمدیت ... آینه باید ...
و تعلیم حق — منازل قطع کرده ... ادبار ... ساخته ... پرداخته ... پس
... کرده ... انوار ... نفس ...
روح ... بود ... لاجرم ... حلقه ... انوار آفتاب
... قدم ... سکنات ... بعد ...

ذلک تصدیق تو نیز عوض شود که فقد فاز فوزا عظیما نظم هر که او با همدم خود همره است بلکه پیش
از همه عالم خوشتر است با خدا خویش را دایم در حضور چون شوی دلتنگ آن شمع نور
کو خدا تا نور او برد تا به سنگ پیوسته باز زانکه هر جا نظر خواهی کنند در کنار
خویش بی خواهی کنند هر که آیینه باشد پادشاه کو بیند و کند خود جهان شاه که کار
او نور شاه کند ورنه آگاه آگاه کند فاعلم ... رضوان و حقیقت
رضا بیرون آمدن از اظهار خفا به حول و رضای حق باختیار چنانکه از همه بیرون
خواهد آمد بر که اضطرار ... محبت ضعف خویش ... او صفت
خویش محبوب با مقام اعظم مقامات سالکان است زانکه مطلوب کمال ... طلب ...
... و سالک مبتدی در سلک حقارت ... در طور
خواهد ... و چون خویش را از نسیان ... و کار عظیم ... و جلال
با تعظیم ... را نه حلال ... سمعت ... را
او ... کان ... و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج
منها ... ظلمات ... و حقارت ... زنده کردایم
در انجیات ... و مخصوص کردانیم او را به نور از انوار ...
جناب ... دعا ... و جهان ... و ... خورشید ...
او از مطلع ... قبور ... کان ... و جهان ... داده

افواه سلاطین و اخلاط ... و جهان و ... خدا ... عقاب
و جهات حرص و حسد ... بیند چگونه زار ... بیابان ... گم شد
... و چون آب در شجره انسان ... کشته ... اخلاص ... شکوفه ... عوطف
وارد ... میوه ... محروم ... جعلنا ... و ... عظیمه و فاز
... و نهایه درجات ...
تمت الرسالة ... فی معرفة طریق النجاة ... محمد ... اولا و آخرا
ظاهرا و باطنا و الصلوة علی محمد و آله الطاهرین
نمقه ... محمد ...
... العلیم ...

سکاه ماسین بیع احباب ارباب الدوه محمد البیدلادر الاصفهانی [illegible] سنه ۱۱ الکبار
الاقا سید حسین القزوینی محمد علیه حسین الترشیزی

۸۰

یا حی و حبیبی ان کنت عبد بیم فارقع بیمک و کل الیه امر ما یهمک
تا توانی همت خود را عالی ساز تا کار بالطبع بیهبه کار بالطبع بکی جنه خادم اهل
که زحرج کبود زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست هرچه در این زمان
گرفتنی به ارادت دهند یعنی تا علامت صحیحه و کثرت ذکر و فکر خانه دل
از غیر حق خالی نکنی حائز بیست آنکه صورت لیس الیه لکاف عبده
و ما جعل الله رجل من قلبین فی جوفه دو دل عالم کرد اکار از او زوجه
چو دید که در خود از او خدایا زاهد از تو خود نخواهد تصورش پس
بحجت میکرزد ازوست اری شعورش پس ما عبدناک حق عبادتک و لادرنا
فی کرک پی و جد کت اللهم لا تک عالم رایکسر از عرش بکن برون
کردم تا چاره نه بیند و تحصیل ایکار بهره نیست بلکه تا نکند از اوس
نمیشه ابداء ان اکثر الاثور الاعیان و الادبار لم یعرف لها
بسبیلها الاثور الفطام لم تنال یمن و لذته کیف تعودی استعفنوا فی به
صفقه بار یا بها و انت لیتوق من ادواتها فان اکثر خفا فقه الهلکی ابینه صبار
برطریقت طلب چاروب کن خانه ولی پیمان طلب چه استعد نظر
صنتی و صال محمود که جام جم نکند بوده وقت لصریب با برادول از و شد
کار و الی سید بهر است خطبه دست دهد بدان فتح مثلت اشتهار ش
تم رشت بار بر علاقه دنیا نهم و تحصیل عشق بر اند نخود فرام نهم درهم

عشق

عشق بود که کم از نیل بحر محو کننده هر اوله بجهد خاص عشق ایست کم این عمر اند
ظاهر بکار نه هیچ سعی بکار نکند پس هم دم محو اوله واحد ساخته تعلیم جد و جهد تمام باید
شریعت گذار و تحصیل ملکه تقوی نماید یعنی پر ایستان حرام و شبهه و مباح قولا و فعلا و حالا
و ضبط الدو حقه را نقد کند و بگردد تا اظهار تصدیق و یعنی خاص نکرد در که شرط عبادت
و اثر عبادت مترتب گردد و صورت محض نماند انما یتقبل الله من المتقین و لن تقبل نفقاتکم
انکم کنتم قوما فاسقین و ما منعهم من قبول صدقاتهم الا انهم قوما فاسقین لن یقبل عمل حبر
علیه جلباب حرام من اکل حرام لن یقبل الله منه صرفا و لا عدلا الان ترک لقمه حرام احب ا ۸۴۱
من الف رکعه تطوعا و ورد انه من حرام بعدل سبعین حجه مبروره و تدریج فهم و سع نحو
و من نبت لحمه من حرام فالنار اولی به و اعلم ان الله یهیم اثر استوقف دقیقه از وظایف طاعات
تفریع و جهه و بند و به را فرو گذاشت نماید تا بمرور ربع تقدیر بالعلم الصالح و الاربعان
بعضه من بعض و شرح صدر بهم رسید و پیوسته فروغ نور ملکات نفس تقویت یافته بکمال
نور علی نور شود الطاعه تجر الطاعه و احوال شاهد در انه کرده تا مرتبه و مقام رسد و ملکات
حسنه و اخلاق جمیله حاصل شود و رفته رفته برسد کامل و بیرون باشد و ینابیع حکمت از چشمه
دل بر زبان جاری شود و تکمیل در وا از عیب تا به در این مقام که از ذره سالکین باشد جذب
فنایت از اکو فنه در عوض الاعیش را تی و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر که فقه خواهد
و حقیقه نگ نه تهیه منا صبیت و ان الهدی هدی الله بالعقبه بشد که باید اذا اراد الله

بعید حضرت شیخ حسن قتیله را برای ایشان [illegible] نخست سلک طریق مجذوب شو الی تردد در
فی الذات و حب بعد از آن زاده [illegible] و سلوکی [illegible] سالک ایشان را به
وجه [illegible] فی نفسی [illegible] جذبه [illegible] جذبات الرب [illegible] شقیقی [illegible]
کریان [illegible] نقصان [illegible] طالع [illegible] کند [illegible] و [illegible]
و کمینه [illegible] شرف [illegible] بدان [illegible] رسیده [illegible] لطف [illegible]
تا بدر [illegible] بعد از آن [illegible] تا بدر [illegible]
بکدام [illegible] الذات [illegible] که در خانه [illegible]
[illegible] ان [illegible] نفحات الله [illegible]
و منازل [illegible] یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا
فملاقیه [illegible] الله [illegible] خواهد
[illegible] درون [illegible] که در
چه کرد که درون خانه [illegible] منازل [illegible]
[illegible] منقطع [illegible] منقطع [illegible]
[illegible] سلیمان را تو چه دانی زبان مرغان را [illegible]
و [illegible] که [illegible]
[illegible] رحم الله [illegible]
و [illegible] بدانکه [illegible] در سلوک [illegible]

کہ جہ

که ای [illegible] در [illegible] مخرج [illegible] در کوله ثم پدر که
الموت فقد [illegible] کردد [illegible] و [illegible]
السبیل و هو یقول الحق آنچه حاضر بود بقلم آمد تا کسانی که [illegible]
[illegible] داند که [illegible] ماجره [illegible]
کفیتم والسلام علی من اتبع الهدی تم کلامه
وجه الله [illegible] محمد صادق [illegible]